



« ۵۸ »

هشت مقاله در زمینه تاریخ

نوشته

شیرین بیانی

دانشیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه تهران



« ۵۸ »

هشت مقاله در زمینه تاریخ

نوشته

شیرین بیانی

دانشیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه تهران

- هشت مقاله در زمینه تاریخ
- نوشته شیرین بیانی
- چاپ حیدری مرداد ۱۳۵۲
- انتشارات توس اول خیابان دانشگاه ، تهران
- ثبت کتابخانه ملی ۷۰۵ - ۵۲۴۳۱

اشاره

مقالاتی که در این مجموعه گرد آمده‌اند ، چنانکه
ملاحظه می‌شود ، مربوط به دودوره تاریخ ایران پیش از اسلام ،
و دوره مغول‌اند ، که با درس این جانب در دانشکده ادبیات
دانشگاه تهران ارتباط می‌یابند .

این مقاله‌ها در اوضاع و احوال متفاوت نوشته شده‌اند ،
و هر يك در زمان خود در مجله یا نشریه‌ای به طبع رسیده است ؛
و چون متفرق بودند ، بهتر دانسته شد که در مجموعه‌ای گرد آیند .
امیدوارم که این مجموعه كوچك با همه پراکندگی ،
برای علاقمندان به تاریخ ایران خالی از فایده نخواهد بود .

شیرین بیانی

تهران - مرداد ماه ۱۳۵۲

فهرست مطالب

صفحه	اشاره
۴	مقاله اول - نظری به روابط فرهنگی ایران باستان با شرق و غرب
۵	»
۹	دوره مادها .
۱۹	دوره هخامنشی .
۳۲	دوره اشکانی .
۴۴	دوره ساسانی .
۷۷	نتیجه .
۸۹	مقاله دوم - شوش .
۸۵	»
۹۰	ایجاد شوش .
۹۲	هزاره سوم قبل از میلاد .
۹۴	هزاره دوم قبل از میلاد .
۹۸	عصر طلایی شوش .
۱۰۴	انحطاط عیلام .
۱۰۷	شوش پایتخت هخامنشی .
۱۱۵	داریوش و شوش .
۱۲۲	شوش در زمان جانشینان داریوش .
۱۲۳	شوش از دوره سلوکی تا دوره ساسانی .
۱۲۸	اسکندر و ایجاد سلسله سلوکی .
۱۳۴	شوش در دوره اشکانیان .
۱۳۸	شوش در دوره ساسانیان .
۱۴۱	شوش در ادوار اسلامی .
۱۴۳	شوش امروز .
۱۴۹	نتیجه .
۱۷۹	مقاله سوم - زن در تاریخ بیهقی .
۱۹۷	مقاله چهارم - جنگیز و مرگ .
۲۲۵	مقاله پنجم - بررسی اوضاع اجتماعی ایران از خلال جامع التواریخ رشیدی .
۲۵۳	مقاله ششم - تاریخ سری مغولان .
۲۷۷	مقاله هفتم - نقدی بر تاریخ سری مغولان .
	مقاله هشتم - اولان باتور را می‌شناسید ؟

نظری به روابط فرهنگی ایران باستان با
شرق و غرب

ایران در دوران تاریخ کهن ، باموقع خاص جغرافیائی خود ، نه تنها از لحاظ سیاسی و اقتصادی ، بلکه از لحاظ فرهنگی و تمدنی ، چون چهارراهی بوده ، که بر سر آن افکار شرق و غرب با یکدیگر تلاقی می کرده اند ، و این تلاقی و برخورد سبب ایجاد تحولات شگرف علمی ، وادبی ، و هنری می گشته ، که نسیم وار بر فراز این سرزمین در گذر بوده است .

ایران همواره نقش رابط را در ایجاد ، و تکوین این فرهنگها ایفا می کرده است ، و خود در این میان بابر خورداری کامل از افکار جهان و باتلفیق و ایجاد هماهنگی و نهادن جوهر اصالت قومی و ملی در آن ، فرهنگ و تمدن خاص خود را میساخت ، که گاهی جهانی می گشت ، و بر شرق و غرب پرتو افکن می شد . این نقش قبل از آنکه این سرزمین وارد زندگی تاریخی خود گردد ، به وی محول شد ، که آثار آنرا از هزاره سوم قبل از میلاد مشاهده می کنیم . این تاریخ تاهزاره اول قبل از میلاد ، دوره عهد عتیق را در بر می گیرد ، با تمدن و فرهنگی درخشان ، که گاهواره این فرهنگ و تمدن را در دشت بین النهرین و خوزستان باید جستجو کرد .

پس از سپری شدن این عهد، دنیا با پدیده جدید مهاجرت اقوام آریائی بشرق و غرب مواجه می گردد، و بدنبال آن حکومت های مهم و امپراطوری های معظم تشکیل میشوند، و فرهنگ های آریائی بدنیاعرضه میگردد، که یکی از مهمترین جلوهای آنرا در ایران بخصوص در ادوار هخامنشیان و ساسانیان مشاهده میکنیم.

رابطه نزدیک و مستقیم فرهنگ های ایرانی با سایر ملل شرق و غرب و تأثیر هر یک در دیگری، که مسئله ای بسیار مهم میباشد، موضوع بحث ماست و دوره بدوره، مورد مطالعه و بررسی کلی قرار می گیرد.

دوره مادها

هزاره اول قبل از میلاد مرحله‌ای خاص برای تاریخ دنیا محسوب میشود، و آن ایجاد و تکوین حکومت‌های مقتدر و معظمی در آسیای غربی چون آشور، اورارتو، و ماد میباشد، که از سه نژاد سامی، آسیائی و آریائی تشکیل شده بود.

آسیانیها و سامی‌ها از مدت‌های پیش در این منطقه بساختن و پرداختن فرهنگ و تمدنی عظیم پرداخته بودند، که دوران عهد عتیق را فرا گرفته و مرحله‌ای جداگانه را پشت سر گذاشته بود، و حال نژاد جدید آریائی پس از اسکان در نجد ایران دست بکار ساختن فرهنگ و تمدنی جدید بر ویرانه‌های قدیم بود که هنوز حرارت زندگی از آن برمیخاست، و خود پایه‌های بنای جدید قرار گرفت.

قوم آریائی ماد، پس از مهاجرت از سرزمینهای اولیه خود در آسیای مرکزی، آداب و رسوم و تمدن اولیه خویش را به همراه آورد. آریائیها پس از استقرار در آسیا تمدن‌ها در نحوه تمدن و فرهنگ زندگی مشترکی

داشتند. چنانکه کشف آثار تاریخی موهنجو دارو^۱ در جانب غربی سند سفلی وهاراپا^۲ واقع در شمال موهنجو دارو، از هزاره پنجم و چهارم ق.م. تا قرن سوم ق.م. مؤید همین موضوع است. دین آریائیها پرستش قدرتهای طبیعی مانند آسمان و خورشید و دیگر مظاهر طبیعت بوده، که از همه مهمتر آسمان بود و بزندگی پس از مرگ عقیده داشتند.

اشتراک این دین را نامدتهابین هندیان و ایرانیان مشاهده می کنیم: هر دو قوای طبیعت را میپرستیدند، در ودا^۳ کتاب آسمانی هندیان اسم پروردگار اسورا^۴ و در ایران اهورا، و داوای^۵ هندی همان دیو ایرانی است. بعضی اساطیر و داستانهای آنان نیز عیناً شبیه یکدیگر است. اصولاً پرستش مظاهر طبیعت دین ابتدائی تمام اقوام بوده است، که هر یک بارسوم خاص خویش آنرا قبول داشته اند.

پرستش ربه النوع مادر که مذهبی بسیار ابتدائی است، از آسیای صغیر تا شوش رواج داشته و هزاران مجسمه از آن در این منطقه وسیع کشف گردیده است. بعدها این ربه النوع در شوش بنام کیریریشه^۶، صاحب

۱ - Mohanjo - daru

۲ - Hârâpâ

۳ - Veda

۴ - Assura

۵ - Daeva

۶ - Kiririsha

آئین خاصی گردید که بعد از اضمحلال عیلام تازمان پارت‌ها تحت عنوان نانایه^۱ پرستش میشد. میتوان ادعا کرد که آناهیتا شکل تحول یافته این ربه النوع در تمام ادوار تاریخ کهن ایران، و در یونان تحت عنوان آتنا^۲ مورد پرستش بوده است^۳. آئین پرستش مظاهر طبیعت که در رأس همه آسمان قرار داشت، پس از چندی در يك قدرت مطلق و بزرگ یعنی اهورامزدا جلوه گر شد، و پایه‌های دین یکتا پرستی را پی‌ریزی کرد، که در سراسر دنیا متداول گردید. پرستش خورشید که در نزد همه ملل ابتدائی متداول بوده، در ایران تحت عنوان مهر یا میترا متجلی گردید، و میترا را سوار بر گردونه‌ای که چنداسب سفیدزبا آنرا میکشید جلوه گر ساختند. این رب النوع گذشته از روشنائی، مظهر پیمان و عدالت نیز بشمار می‌آمد. میترا برای پرستندگان خود خوشبختی و شادی و ثروت بارمغان می‌آورد، و فریفتن او امکان پذیر نبود؛ زیرا هزار گوش و ده هزار چشم داشت. گذشته از افکار مذهبی دیگر مظاهر فرهنگی و تمدنی مادی هاتامدتها پس از توطن در مساکن جدید، همان نوع فرهنگ و تمدن آریائیها بوده است که بتدریج تحت نفوذ سبک و روش همسایگان خود قرار گرفت، و دگرگونیهای یافت. این اقوام در بدو ورود ظروف

۱ - Nanaya

۲ - Athena

۳ - کریستنسن: ص ۴۵.

سفالین زیبا و اشیاء مفرغی و آهنی از قبیل اسلحه ، زینت آلات ، و سایر ادوات می ساختند . دشتها و دره های غرب ایران ، بهترین محل برای پرورش اسب بوده ، که مادی ها در این کار مهارت و شهرت بسیار داشتند . وجود اسب در نزد این اقوام بعدها در کار آشوریها بسیار مؤثر واقع شد و سبب گردید که ایشان که تا آن زمان اسب را نمی شناختند از مادیها تقلید کنند ، و برای جنگ با آنان در سپاه خود سواره نظام را نیز وارد سازند . آشوریها در محاربات خویش با مادیها هنگامیکه گله های اسب را بغنیمت میبردند ، مانند این بوده که چیز گرانبهائی نصیبشان شده است .

پس از جایگزینی اقوام مادی در غرب ایران و دامنه های سلسله جبال زاگرس ، در تأسیس اولین حکومت آریائی این سرزمین همسایگان آن تأثیر مستقیم داشته اند ، و بطور کلی یکی از عوامل مهم ایجاد حکومت ماد گرد آمدن بدور سرکرده ای و تمرکز بخشیدن بقوای پراکنده برای جلوگیری از تهاجم همسایه غربی بوده است . همزمان با تشکیل سلطنت مادها یکی از بزرگترین قدرتهای جهانی متعلق به آشور بوده و در شمال غربی ایران نیز دولت معظم اورارتو^۱ قرار داشته که رقیبی برای آشور محسوب میشده و همواره در صدد توسعه قلمرو و دست یافتن بنواحی ثروتمند جدیدی بوده است . اقوام مادی خیلی زود دریافته اند که در برابر ایشان دودشمن قوی قرار دارد ، ولی برای آنان يك خوشبختی وجود داشت ، و آن اینکه این دو قدرت جداً از یکدیگر

و در مخاصمت با هم بسر میبردند . باین ترتیب بود که مادیها برای جلو-گیری از تهاجمات آشور که پیوسته چشم طمع باین سرزمین غنی و حاصلخیز داشت با اورارتو نوعی از روابط دوستانه برقرار ساختند تا در مقابل دشمن مشترك مقاومت بیشتری داشته باشند ، و این موضوع در نام همدان پایتخت این سلسله که بمعنی « محل اجتماع » میباشد و اولین شهری است که توسط مادها ساخته شده ، نمودار است .

هنگامیکه بتاریخ این دوره مینگریم مشاهده میکنیم که هیچگاه این رابطه قطع نمیکردد . جنگهای فره ورتیش و هوششتره با آشور از مهمترین وقایع زمان حکومت مادها است . تا سرانجام آشور بزرگترین قدرت شرق توسط مادی ها و بابلی ها مضمحل گردید ، و جای آنرا دولت بابل گرفت (سال ۶۱۲ ق . م .) . آسیای صغیر که از لحاظ سیاسی و اقتصادی منطقه ای بسیار مهم و رابط بین آسیا و اروپا و بخصوص دروازه دریای مدیترانه محسوب میگردد ، و هرگاه شرق یا غرب بدان تسلط می یافت برتری و موفقیت نصیب آن بود ، بزودی توجه مادها را بخود معطوف داشت .

در این منطقه کشور ثروتمند و آباد لیدی قرار داشت ، که پیوسته مورد نظر کشورهای توسعه طلب زمان چون آشور و حکومتهای یونان بود . زمانی که آشور مضمحل گردید راه برای حمله به لیدی و سپردست یافتن بدریای مدیترانه و مجاور شدن با یونان متمدن و ثروتمند گشوده شد . نقشه ای که بعدها کوروش هخامنشی آنرا دنبال کرد و به نتیجه

رسید ، در زمان مادها طرح ریزی گردیده بود . سرانجام هوخشتره طی جنگی طولانی موفق شد خود را تا رود هالیس (قزل ایرماق کنونی) در آسیای صغیر برساند و این رود مرز بین لیدی و دولت ماد گردید^۱ . آشور و اورارتو و اقوام آسیای صغیر دارای فرهنگ و تمدنی بسیار درخشان و ریشه دار بودند ، و روابطی که از همان ابتدای زندگی مادها در ایران بین ایشان برقرار گردید گذشته از آثار سیاسی و اقتصادی آثار بسیاری در ساختن و پرداختن تمدن و فرهنگ این قوم پدید آورد . چه مادها که نحوه زندگی قبیله ای داشتند خیلی زود تحت تأثیر همسایگان شهر نشین و متمدن خود قرار گرفتند ، و این نفوذ معنوی بقدری شدید بود که پس از مادها به سلسله های بعدی ایرانی منتقل گردید .

مادها در نحوه اعتقادات خود از دین آشوریا ، بابلیا ، هوریا و عیلامی ها متأثر شده بودند . و سرانجام در این دوره ما شاهد ظهور زردشت و ایجاد دینی بزرگ بوسیله وی میباشیم که شاید بتوان گفت دین رسمی این حکومت گردید . ماد که میخواست در کنار دولتهای مقتدری چون آشور و اورارتو با حقوقی مساوی زندگی کند میبایست حکومتی واحد و مستحکم بوجود آورد و قدرتهای کوچک محلی را از بین ببرد .

برای این کار گذشته از قدرت مادی میبایست متکی بقدرت معنوی

۱ - ایران از آغاز تا اسلام : ص ۶۱۷ و ۶۱۶ .

مستحکم و بزرگی نیز باشد. ظهور زردشت که خدای یگانه رامیپرستید و خدایان محلی کوچک و مقتدر دیگر را نفی میکرد، بهترین سلاح معنوی حکومت ماد برای این منظور میتوانست باشد.

اولین فکر یگانه پرستی در جهان بوسیله زردشت عنوان گردید و باز برای اولین بار زردشت از معاد، بقای روح مسئله جبر و اختیار و دوزخ و غیره گفتگو بمیان آورد، و بعدها این مسائل در مذاهب دیگر شرق و غرب چون بودائی، یهودی، و مسیحی تأثیر نهاد. امستد مینویسد: «از همین زمان (هخامنشیان) فکر زردشتی دین خود را بدین جهانی ادا کرد. عقیده هستی پس از مرگ در ادیان دیگر سامی و مسیحی از زردشتی گرفته شد. اهریمن بصورت شیطان درآمد، ورستاخیز مردگان و داوری باز پسین را که یهودیان گرفته بودند از طریق دین یهود به مسیحیت منتقل شد»^۱. مغان طبقه روحانیانی که پس از ظهور زردشت نگاهبانان دین وی گشتند، در غرب شناخته شده بودند، و نخستین رساله‌ای که درباره زردشت «مجوس (مغ)» نوشته شد، توسط کسانت^۲ لیدیائی بوده است. بعدها ارسطو و دیگر شاگردان افلاطون به تعالیم مغان توجه بسیار مبذول داشتند، و در اواخر دوران اشاعه فرهنگ و تمدن یونانی، تألیفات گوناگون مذهبی، فلسفی، و عرفانی که مربوط به تعالیم گنوستیکها و افلاطونیان و غیره بود تحت عنوان «تعلیمات مغان-مجوسان» و «تعلیمات

زردشت، رواج یافته بود^۱.

ولی از طرفی دیگر دین زردشتی خود مخلوطی از اعتقادات و آئین‌های ابتدائی آریائی، چون ستایش مظاهر طبیعت مانند آتش و روشنائی و غیره و قبل از آمدن آریائی‌ها دین ساکنان این سرزمین چون دین هوریان و تاناندازه‌ای آشوریها بوده است. بخصوص تصاویر ابلیسان عجیب الخلقه نیمه حیوان- نیمه انسان و ابوالهولهای بالدار و حیوان تخیلی که بدن شیر و بال عقاب و سر شیر و یا شاهین داشته (گریفرن) و غیره در اساطیر هوریان بسیار رایج، و از خصوصیات آن کیش بوده است؛ و بعدها همان جانوران عجیب الخلقه را میبینیم که در نقوش برجسته شاهان هخامنشی مظهر دیوان معرفی شده‌اند، که بوسیله مادی‌ها بآنها منتقل گشته است^۲.

زردشت در حدود شرق ایران و باختر مسافرتها بسیار کرده و اغلب موطن وی را باختر و سیستان دانسته‌اند، و امروزه معتقدند که اوستا در شرق (ناحیه باختر) مدون گشته است.

گذشته از افکار مذهبی، نحوه زندگی مادی‌ها در بدو ورود بایران تحت تأثیر همسایگان غربی چون آشور و بابل و یاعیلامیها، گوتی‌ها و لولوبیان قرار گرفته است. این شباهت را در هنر مادی‌ها نیز مشاهده

۱ - دیاکونف: ص ۴۶۲

۲ - دیاکونوف: ص ۴۵۶

میکنیم؛ هرچند که از این دوره نمونه‌های هنری بسیار ناچیزی در دست است. در چند نقش برجسته‌ای که بر صخره‌ها از این عهد باقی است نفوذ هنری عیلام و آشور و لولوبیان را می‌بینیم که شاید استادانی از این نواحی بر زمین ماد آورده شده بوده‌اند. در گنجینه‌های هنری سقز و اشیاء مفرغی لرستان نیز که هنری سکائی و مادی است، نفوذ آشور بوضوح نمایان است. سکاها گذشته از هنر در زندگی سیاسی و فرهنگی این سلسله تأثیر بسیاری داشته‌اند، و خود مسأله‌ای برای حکومت مادی‌ها محسوب می‌شده‌اند. اقوام سکائی پس از حملات غارتگرانه خود از قفقاز تا سرحدات مصر و سواحل آسیای صغیر و همسایه شدن بامادی‌ها و ایجاد گرفتاریهای شدید برای آنان، سرانجام تحت تابعیت این سلسله قرار گرفتند، در لرستان ساکن شدند و در این ناحیه بود که فرهنگ و تمدن خویش را که نفوذی از فرهنگهای ملل خاور میانه زمان خود داشت بامادی‌ها عرضه کردند.

از چگونگی روابط این دوره با شرق اطلاع صحیحی در دست نیست، ولی این عدم اطلاع سبب نفی وجود ارتباط این سلسله با شرق نمیتواند باشد. زیرا حدود قلمرو مادی‌ها در شمال شرقی تا ناحیه ماوراءالنهر و در شرق، خراسان یا سرزمین پارت و سیستان و بلوچستان بوده است. همین توسعه قلمرو و تماس باممالك شرقی و وجود روابط بازرگانی با آن ممالك و هند، سبب هم بستگی‌های فرهنگی و تمدنی می‌شده است که نتیجه آنرا بخصوص در افکار مذهبی این دوره مشاهده

می‌کنیم . در اوستا اشاراتی بنواحی شمال هند شده است ؛ و متقابلاً در ریگ‌ودا یکی از کتب مقدس هندیان ، دربارهٔ ایران اشاراتی می‌یابیم . در کتاب گزنفون^۱ (سیروپدی) راجع به آمدن سفرائی از هند به دربار مادها روایتی ذکر شده است ، که چگونگی آن بدرستی بر ما معلوم نیست^۲

۱- Xenophon

۲ - رك . مقاله روابط ایران و هند در عهد باستان: نوشته دکتر آذری،

مجملة بررسی‌های تاریخی ، سال ششم ، شماره ۴ ، ص ۱۱۶ .

دوره هخامنشی

روابط فرهنگی شرق و غرب با تشکیل شاهنشاهی هخامنشی وارد مرحله‌ای تازه می‌گردد، و با گسترش و بسط این امپراطوری توسعه مییابد. در این دوره است که برای اولین بار بین آسیا و اروپا که در رأس آن ایران و در رأس این دیگر یونان قرار داشته، اصطکاک حاصل میشود، و ایران با دست یافتن بدریای مدیترانه، و قدم نهادن در خاک یونان، تفوق و برتری شرق را بر غرب محرز میسازد.

یونان این زمان، در عصر طلایی تمدن و فرهنگ خویش زندگی میکند، که ایران از این فرهنگ بهره‌ها میگیرد، و سبب نشر آن در دنیا میشود.

شاهنشاهی هخامنشی با در دست داشتن ممالکی چون مصر، بابل، لیدی، باختر، ماوراءالنهر و قسمتی از هند، سراسر دنیای متمدن شرق را در این روابط سهیم میسازد، و شوش پایتخت ایران، مرکز و قلب جهان میگردد؛ در حالیکه این شهر خود تاریخی چهار

هزار ساله را پشت سر گذاشته ، و عصاره فرهنگهای دنیای کهن ، چون سومر ، اکد ، بابل ، آشور ، مصر ، و هند را در خود جای داده است. در این دوره دانشمندان ، علما ، و متفکران چهار گوشه جهان بدان روی میآوردند ، و افکار و اندیشه های حال و گذشته در این مرکز با یکدیگر برخورد میکرد ، و از آن میان تحولات جدید علمی و فرهنگی بظهور میرسید ، که سراسر دنیا را از پرتو خود روشنی و گرمی میبخشید. شاهنشاهان اولیه هخامنشی سعی بسیار داشتند که ممالك و ایالات تشکیل دهنده امپراطوری در آداب ، و سنن ، و مذاهب ، زبانها ، و خلاصه فرهنگ و تمدن خویش باقی بمانند ، تا با راحتی خیال و بدون خشم و کینه از حکومت ، تحت تابعیت آن قرار گیرند . از اینرو بسیاری از ملل شرق و غرب در ساختن فرهنگ و تمدن هخامنشی سهیم و شریک بوده اند . در ویرانه های کاخ شوش ، که ساخته داریوش است ، کتیبه ای بدست آمده که در این باره بسیار پر معنا است ، و ما قسمتی از آنرا نقل میکنیم . پس از مقدمه چنین آمده است: « ... حفر زمین و انباشتن محل آن باریک درشت ، و قالب گیری آجر ، کار بابلیان بود ، که آنرا انجام دادند . چوب سدر را از کوه موسوم به جبل لبنان آوردند . قوم آشور آنرا تا بابل (آورده اند) و از بابل تا شوش ، کاریان و ایونیان آنرا حمل کردند . چوب میش مکن از گنداره و کرمان حمل شد . طلائی که در اینجا بکار رفته از سادرس و بلخ آورده

شده . سنگ لاجورد و عقیق را که در اینجا استعمال شده ، از خوارزم آورده‌اند . نقره و مس که در اینجا بکار برده‌اند ، از مصر آورده شده . تزئیناتی که دیوارها را مزین داشته‌اند ، از ایونیه آورده شده . عاجی که بکار رفته از حبشه ، هند ، و رنج ، حمل شده . ستونهای سنگی که اینجا کار گذاشته شده ، از شهری بنام ایردوش در عیلام آورده شده . هنرمندانی که سنگ را حجاری کرده‌اند ، ایونیان و ساردیان بودند . زرگرانی که طلا را کار کرده‌اند ، مادی و مصری بودند . کسانیکه ترصیع کرده‌اند ، از مردم ساردس و مصریان بودند . آنان که آجرهای مینائی (با تصاویر) ساخته‌اند ، بابلی بودند . مردانی که دیوارها را تزئین نموده‌اند ، مادی و مصری بودند . اینجا در شوش ، دستور ساختن ساختمان‌های باشکوه داده شد ، و آن بطرزی عالی تحقق یافت^۱ و آنچه که متعلق بخود هخامنشیان است هنر ایشان در تلفیق ، و ایجاد هماهنگی در سبکها ، و نهادن اصالت قومی و ملی در آن میباشد . گیرشمن می‌گوید : « هرچه که از خارج آمده دوباره گداخته ، مبدل ، بهم پیوسته ، و متعادل گردیده ، و تشکیل هنری جدید داده است »^۲ ، که دیگر شباهتی بهیچ يك از سبکهای ممالك دیگر ندارد ، و خاص هخامنشیان است .

در این دوره ، در انواع علوم ، چون نجوم ، هندسه ، ریاضیات ،

۱ - نقل از کتاب ایران از آغاز تا اسلام : ص ۱۸۴ ، ۱۵۸ .

۲ - ص ۱۴۶ .

فلسفه ، حکمت ، و طب و غیره تحولی شگرف پدید آمد . دانشمندان و متفکرین یونانی ، هندی ، بابلی ، و مصری ، بر سر این چهار راه از افکار یکدیگر با خبر گشتند ، و توانستند نظریات خود را تکمیل سازند . دموکریت^۱ عالم یونانی که دست بسفری طولانی زد ، اولین دانشمند یونانی است که از بابل ، مهد دانشهای زمان دیدن کرد . وی علاوه بر بابل از مصر و اغلب ایالات شرقی کنار دریای مدیترانه ، و خلاصه ایالات تابع هخامنشی دیدار کرد ، و شاید به هند نیز سفری کرده باشد . ابن سفر در تمام فرضیات و کشفیات علمی او تأثیر مستقیم داشته است .

هکاته^۲ اهل میله که اولین تاریخ نویس ، حتی قبل از هرودت میباشد ، از گردشهای خویش در امپراطوری هخامنشی ، اطلاعات گرانبھائی بدست آورده است . اولین پزشک یونانی که بایران آمد ، دموسدس^۳ بود که در جنگ داریوش بایونان به اسارت این پادشاه در آمد ، و پس از مدتی اقامت در ایران به وطن خود بازگشت ، و تجربیات فراوانی با خود به ارمغان برد . پس از داریوش پزشکان متعدد دیگری به این سرزمین آمدند ، که معروفترین آنان کتزیاس^۴ پزشک و مورخ معروف میباشد ، که مدتی در دربار اردشیر اول میزیست و

Hécaté - ۲

Democrites - ۱

Ctesias - ۴

Démodes - ۳

اطلاعات بسیار جالبی از این سرزمین در تواریخ خودگرد آورده است ، که یکی از منابع مهم ما را برای تاریخ هخامنشی تشکیل میدهد . همچنین پزشکان مصری نیز توسط یکی از یونانیان بدربار داریوش راه یافته بودند . گزنفون^۱ که در رأس سپاهیان یونانی بخدمت کوروش صغیر درآمد ، پس از مرگ کوروش با گذشتن از غرب ایران ، بر زمین خویش بازگشت ، و با خود اطلاعات فراوانی از ایران به یونان برد ، که نتیجه اش کتاب معروف « بازگشت ده هزار نفری » میباشد که در وضع آینده دو مملکت تأثیر بسیار گذاشت ، و یونانیان را از امور داخلی ایران بخوبی آگاه گردانید . در اثر دیگر وی بنام « سیروپدی^۲ » طرز تربیت ، و زندگی نجیب زادگان ایرانی و آداب و رسوم آنان شرح داده شده ؛ که ضمن آن گزنفون میخواست به برای یونانیان چگونگی صفات عالی و درس خوب زیستن را تشریح کند ، و برای اینکار ایده آل خود را کوروش انتخاب کرده ، و قهرمان کتاب قرار داده است . داریوش زمانیکه قسمتی از هند را تا رود سند فتح کرد ، تصمیم گرفت که اقیانوس هند را به بحر احمر ، و سپس دریای مدیترانه متصل سازد ، تا به این ترتیب اقصی نقاط متصرفات شرقی بمتصرفات غربی از راه آب نیز به پیوند ؛ که البته در این نقشه مقاصد سیاسی ، و اقتصادی وسیع و مهمی منظور گشته بود . از اینرو هیستی

Xenophon - ۱

Ciropédie - ۲

دریانورد را بریاست شخصی بنام اسکيلاكس^۱ که یونانی بود، مأمور ساخت تا با کشتی از رود سندبراه افتد، و پس از عبور از اقیانوس هند، و خلیج فارس، بمنتهایلیه بحر احمر در مصر برسد. این نقشه عملی شد، و بدنبال آن طرح حفر ترعه‌ای در آن نقطه کشیده شد، تا بحر احمر برود نیل متصل گردد. عملیات ساختمانی شروع گردید، و امروزه پنج سنگ بزرگ از جنس خارای سرخ رنگ در آنجا وجود دارد، و نوشته‌ای بسه زبان، بخط میخی بر آن حك گردیده است، باین قرار: «من پارسی‌ام. از پارس مصر را گرفتم. من فرمان‌کننده این جوی را داده‌ام، از رودی بنام پیراوه (نیل) که در مصر روان است، بدریائی که از پارس آید. سپس این جوی کنده شد، چنانکه فرمان دادم، و ناوها آیند از مصر از میان این جوی به پارس، چنانکه فرمان مرا کام‌بود»^۲. این اسکيلاكس که در قلمرو امپراطوری سفری طولانی کرده، و تجربیاتی آموخته، و دیدنیهای فراوان دیده بود، پس از پایان سفر خود کتابی بنام «پریپلوس» نگاشت، و آن نخستین اثر معتبری بود که غربیهارادرباره مردمان شرق آگاه میکرد، و مأخذی برای جغرافی نویسان، و مورخین آینده گردید^۳.

اصولا ما بهترین اطلاعات را در باره ایران هخامنشی، از روی نوشته‌های مورخین و جغرافی دانان یونانی بدست می‌آوریم.

در تماسهایی که همواره بین دو مملکت وجود داشت، ایران در ادبیات یونانی این دوره نیز تأثیر بسیار گذاشته است. در نمایشنامه‌ها و نوشته‌های یونانی این اثر را می‌یابیم که مهمترین نمونه آن، نمایشنامه «ایرانیان» اثر اشیل^۱ است.

گذشته از یونان در هند نیز اثر تمدنی و فرهنگی ایران این زمان را مشاهده میکنیم.

گزنفون در کتاب خود از روابط کورش با هند روایاتی دارد. هنگامیکه داریوش در این سرزمین تاحدود سند پیش رفت، روابط فرهنگی ایران و هند، وارد مرحله‌ای تازه و خاص گردید. وی در دو کتیبه خود، یکی در تخت جمشید، و دیگری در نقش رستم، از هند نام میبرد، و این سرزمین را یکی از ۲۴ استان زیر فرمان خود میخواند.

از آن پس در همه جنگها افراد هندی جزء سپاه ایران هخامنشی بوده‌اند. در جنگ خشایارشا با یونان، هندیان در حالیکه لباسهایی پنبه‌ای، و کمانهایی از نی، و تیرهایی که انتهایش به آهن نوك تیز ختم میشد، داشته‌اند، در حرکت بوده‌اند.

پس از خشایارشا بتدریج نفوذ سیاسی ایران هخامنشی در هند رو بضعف گذاشت و حکومتهای متعددی تحت ریاست سلاطین محلی جای آنرا گرفت؛ ولی نفوذ فرهنگی دو طرف در یکدیگر، همچنان قدرت سابق خود را حفظ کرد.

درهند غربی نفوذ معماری ایرانی کاملاً مشهود است^۱. دکتر هرمان گوئتز^۲، خاورشناس آلمانی، که سالها بعنوان موزه دار درهند اقامت داشته است، درهمین زمینه مطالعاتی دارد، که قسمت کوچکی از آنرا بعنوان نمونه نقل میکنیم:

« هنرمندان موریای بی شک مرهون هنر مخامنشی بوده اند؛ و با احتمال قوی معماران، و سنگتراشان ایرانی، که پس از ویرانی دستگاه مخامنشی بدربار پاتالی پوترا^۳ پناهنده شدند، بانی سبک جدید معماری بوده اند. زیرا در آن زمان بناهای عظیم سنگی و حجاری عمده در هندوستان چیز تازه در آمدی بود، و این هنرمندان برای آن کار استخدام شدند. ولی سرمشقهای مخامنشی کاملاً بنده وار تقلید نشد، بلکه شکلهای هنری موجود در هند را که فقط باتوجه به سنن هندی میتوان فهمید، تغییر دادند^۴. »

رالف لینتون نیز، در کتاب خود بنام « سیر تمدن » در این باره میگوید: « باغلب احتمال در اثر تمدن ایرانی بود که الگوهای تشکیلات سیاسی، و حتی مفهوم سازمان امپراطوری در شبه جزیره هند قدم بعرضه وجود گذاشت.... در انتهای تسلط ایرانیان بهند، بجای پادشاهیهای قبیله ای، درهند مرکزی به تقلید از امپراطوری ایران، کشورهای نیرومند، و وسیع بوجود آمد. همچنین در آثار امپراطوری موریایا

۱ - مقاله مقاله روابط ایران و هند در عهد باستان، ص ۱۲۰

۲ - Hermann Goetz

۳ - Pâtâli-Putrâ، پایتخت موریایا

۴ - میراث ایران: ص ۱۴۹، ۱۵۰

واقع در شمال غربی هندوستان، نفوذ هنر و تمدن ایرانی، کاملاً نمایان بود^۱. در سالهای اخیر نیز اکتشافات تازه، نفوذ هنری معماری هخامنشیان را در منطقه سند و پنجاب محرز میسازد.

در ایالت بهار، در ناحیه راجیگر کاوشهای تازه‌ای شده، و طی آن مقداری زیور آلات، و جواهراتی که شبیه آثار دوره هخامنشی و متعلق به قرن ۴ ق. م. است بدست آمده، که مسلم‌میدارد جماعتی از ایرانیان در دوره حمله اسکندر یا گریخته و بهند رفته‌اند، و یادربین سپاهیان او باین منطقه وارد شده‌اند، و در نتیجه هنرهای دستی خود را بهند برده‌اند. پس از فتوحات اسکندر روابط ایران و هند بیش از پیش نزدیک شد. در اوایل دوره سلوکی شخصی یونانی بنام مگاستنس^۲، بعنوان سفیر بهند رفت و در شهر پاتالی پوترا بحضور پادشاه موریایاریافت. از این شخص سفرنامه‌ای باقی مانده، که از ترقیات هندیها بشگفتی یاد میکند.

در این سفرنامه از بناهای هخامنشیان و موریایا، و تفاوتهای آنها نیز ذکری رفته است: « پایتخت چاندرا گوپتا^۳، یعنی پاتالی پوترا، نه میل طول و دو میل عرض دارد. کاخ پادشاه از چوب ساخته شده، ولی خیلی بهتر از اقامتگاههای شاهی موجود درشوش میباشد، و فقط کاخهای پرسپولیس (تخت جمشید) برتر از آنست^۴ ».

۱ - نقل از کتاب تاریخ اجتماعی ایران: تألیف مرتضی راوندی.

ص ۲۴۸.

۲ - Megasthènes - ۳ - Cândrâ - Gopâ

۴ - نقل از مقاله آقای آذری: روابط ایران و هند در عهد باستان: ص

۱۲۱، ۱۲۶.

این تماسهای فرهنگی از طریق بازرگانی افزون میگردد، چه ایران خواه مستقیم و خواه غیر مستقیم و بصورت واسطه، روابط تجارتي بسیار مستحکمی با این سرزمین داشته است.

در زمان هخامنشیان دین نیز مانند سایر شئون فرهنگی حالتی خاص داشته است: باین معنی که ادیان ملل گوناگون، و ادیان ایرانی در یکدیگر تأثیر گذاشته‌اند. در دوران اولیه حکومت هخامنشیان، اهورامزدا بزرگترین، و بالاترینخدایان بوده، ولی بغان و خدایان دیگری نیز مانند مظاهر خورشید، آب، زمین، باد، آتش و غیره وجود داشتند. لیکن از زمان اردشیر دوم، خدایان درجه دوم دیگری هم‌ردیف اهورامزدا گشتند، که عبارتند از میترا و آناهیتا. میترا اهمیت فوق‌العاده داشت. برای او قربانی و نذر میکردند، و در جنگها از وی یاری میخواستند. برای آناهیتا معابد بسیار میساختند، و از این ربه النوع مجسمه‌های فراوانی در اغلب نقاط امپراطوری یافت شده است. ساختن مجسمه آناهیتا که از زمان اردشیر معمول گردیده، بتقلید ادیان بابلی و یونانی که خدایان خود را مجسم می‌کرده‌اند، صورت گرفته است^۱. در این زمان دین مزدیسنا به کاپادوکیه، و سایر ایالات آسیای صغیر، و ارمنستان برده شد.

اردشیر دوم برای آناهیتا معابدی در بابل، دمشق، باختر و سارد برپا ساخت. اسنادی از بابل یافت شده که در زمان وی خدایان بیکانه

۱ - ایران از آغاز تا اسلام: ص ۱۷۸، ۲۷۸.

از جمله میترا را می‌پرستیده‌اند، و سریانی‌ها نام‌بخ پارسى را بر خود می‌گذاشته‌اند^۱. در این دوره مهر پرستی از ایران به کاپادوکیه، و کیلیکیه، در آسیای صغیر رفت، و بعدها از آن طریق، بتمام اروپا منتقل گردید. همانگونه که ذکر شد تأثیر ادیان غیر ایرانی را نیز در این دوره مشاهده می‌کنیم.

آئین سه‌گانه پرستی را که بعدها در اغلب مذاهب مشاهده می‌کنیم، در مصر نیز وجود داشته، که از میان خدایان متعدد آنان از همه مهم‌تر خدای خورشید، و بعد خواهرش، و سومی پسر آندو می‌باشد، که در کار وی شریک‌اند. گذشته از آن، آتش در نزد همه ملل مقدس بوده، و نه تنها در ایران بلکه در یونان و سپس روم نیز همه خانواده‌ها میبایستی در پرستشگاه خانوادگی آتشی را که پیوسته روشن بود، نگاه دارند^۲.

پس از آنکه هخامنشیان با یونانیان تماس یافتند خدایان ایشان نیز باین سرزمین راه یافت. یونانیان محل تولد دیونیزوس^۳ خدای شراب و آبها را در شهر نسای کرمانشاه دانسته‌اند، و بعدها برای او در این ناحیه معابدی برپا داشته‌اند^۴. مذهب ودای هند بآیین زردشت وجوه مشترك دارند، و زبان سانسکریت و دائی به زبان اوستائی بسیار

۱ - امستد : ص ۶۳۴ ، ۶۳۵ . ۲ - سایکس : ص ۳۴ .

۳ - Dionisos - ۴ - ایران از آغاز تا اسلام : ص ۲۷۶ .

شبيه است. کوروش برای زئوس^۱ خدای خدایان یونان قربانی میکرد، و پس از فتح بابل بنا به رسوم معمول شاهان بابلی، و با تشریفات خاص مذهبی ایشان، در حالیکه دست خود را بر دست بعل^۲ خدای خدایان بابلیها نهاده است، تاجگذاری کرد، و برای این خدا قربانی داد. مذهب یهود در این دوره وضعی خاص داشته است، و هیچگاه یهودیان مانند این عهد در ایران آرامش خیال نداشته‌اند. کوروش پس از فتح بابل اسرای یهودی را که از مدتی پیش در این سرزمین میزیستند، به فلسطین باز گردانید، و با آنان هیئتهای ایرانی روانه ساخت، تادر ساختمان و تجدید بنای معابد، و ویرانه‌های سرزمینشان کمک کنند. باین ترتیب گذشته از عطوفت انسانی، نقشه سیاسی عظیمی راعملی ساخت، و آن تسخیر معنوی فلسطین بود که میتواندست مهمترین پایگاه و گذرگاه سپاهیان پارسی برای تصرف مصر باشد.^۳ از آن تاریخ یهودیان در دستگاه هخامنشیان وارد شدند، و بمقامات بالا رسیدند. چنانکه مرد خای یکی از بزرگان دین یهود، از نزدیکان خشایارشا محسوب میشد، و در تورات آمده است که: «مرد خای یهود بعد از اخشورش پادشاه، شخص دوم بود»،^۴ و یکی از همسران این شاه بزرگ

۱ - Zeus ۲ - Ba'al

۳ - رك . مقاله کوروش در روایات شرقی : نوشته نگارنده در مجله

یغما ، شماره‌های شهریور ، آبان ، آذر ، دی ۱۳۴۷ .

۴ - کتاب استر ، ۱۰ .

که بسیار مورد علاقه وی بود، زنی یهودی بنام استر، و از خویشان مردخای بود، که هر دو در حفظ منافع یهودیان سعی فراوان داشته‌اند. خط و زبان نیز در این دوره سرنوشتی چون دین دارد. در ابتدا پارسی باستان که محتملاً بزمان چیش پیش^۱ میرسید، با خط میخی نوشته می‌شده، ولی زمانی که حکومت هخامنشی تبدیل به شاهنشاهی می‌گردد دیگر خط میخی، و زبان پارسی باستان نمیتواند جوابگوی مقتضیات زمان باشد. خط و زبانی لازم است که بتواند حوائج تمام ایالات شاهنشاهی از مصر گرفته تا هند، و از قفقاز تا خلیج فارس را برآورده سازد. زبان آرامی که از مدت‌ها پیش بسیار توسعه یافته بود، و در بین ملل خاورمیانه رواج داشت، میتواند این احتیاج را برای احکامی که از مرکز صادر می‌گردید، و در زمینه تجارتهای بین المللی، و حل و فصل دعاوی برآورد. از اینرو در عهد هخامنشیان، زبان آرامی، زبان بین المللی گردید، و منشیان دیوان نامه‌های خود را بدان تنظیم می‌کردند. زبان آرامی بوسیله هخامنشیان به هند نیز رفت، و در آنجا زبان خرشتی^۲ که قدیمترین الفبای هندی شناخته شده میباشد، تحت نفوذ زبان مزبور توسعه یافت.^۳ در زبان سانسکریت که زبانی آریائی و هندی است، شباهتهای فراوانی با پارسی باستان و اوستائی مشاهده میشود. در کتیبه‌هایی که از شاهان این سلسله باقی مانده، زبانهای بابلی، و عیلامی نیز مشاهده میشود.

۱ - Chish - pish سر سلسله دودمان هخامنشی.

۲ - kharoshti ۳ - ایران از آغاز تا اسلام: ص ۲۳۱.

دوره اشگانی

سیر تحول فرهنگ این دوره از زمانی آغاز میشود که پس از حمله اسکندر بشرق، عمر امپراطوری هخامنشی بسر آمد، و عصری جدید در سیاست، اقتصاد و تمدن و فرهنگ دنیا آغاز گردید، و ایران نه تنها از لحاظ سیاسی، بلکه از لحاظ فرهنگی و تمدنی، تحت سلطه غرب قرار گرفت. شدت این نفوذ معنوی در این سرزمین بحدی زیاد بود که مدت دو قرن و نیم بطول انجامید تا ایرانیان موفق شدند ریشه های آنرا برکنند، و فرهنگی اصیل و ملی جایگزین آن سازند.

دوره اسکندر، و يك قرن پس از آن، عهد تسلط کامل غرب بر شرق است. پس از آنکه یونان بر قسمت بزرگی از آسیا دست یافت، سیل مهاجران یونانی بجانب شرق جاری شد، و در زمان حکومت سلو - کیان در ایران شهرهای بزرگی ساخته شد، که یونانیان را در خود جای داد، و جامعه ایرانی با عنصر یونانی ممزوج گردید. احساس میشود که سلو کیان در نشر فرهنگ خویش در این سرزمین، اصرار بسیار

داشته‌اند، تا حکومت خویش را از لحاظ معنوی نیز استحکام بخشند. زبان رسمی و دین رسمی زبان و دین یونانی شد، ادبیات و آداب و رسوم و نحوه زندگی یونانی در شئون زندگی اجتماعی ایران رخنه کرد. هنر هخامنشی دچار رکود و سستی گردید، هنر یونانی نضج گرفت، و هنرمندان ایرانی تحت نفوذ کامل این هنر قرار گرفتند^۱. معهذابنا بگفته گیرشمن^۲: «ایرانی نمیتوانست یونانی شود، و آرزومند بود که ایرانی بماند. او آنچه را که تمدن خارجی برای وی می‌آورد، میپذیرفت ولی نمیخواست در آن ذوب و یاحل شود. در نتیجه یونانی کردن ایران هرچند دامنهدار بنظر میرسید، بیش از آنکه در اعماق جامعه مؤثر شود، در سطح تأثیر کرده بود. درماده و شکل موفق شده بود، ولی در روح تأثیر نکرده بود».

حکومت سلوکی بزودی رو بضعف و سستی گذاشت، و هنوز يك قرن از زندگی آن نگذشته بود که جای خود را بدولت اشکانی داد. پارتها زمانی بر ایران مسلط گردیدند که نفوذ معنوی یونان در جامعه ریشه‌های بسیار قوی دوانیده بود؛ بخصوص که در این عهد فرهنگ و تمدن ایران از دو جهت مورد مخاطره عنصر یونانی قرار گرفته بود: در شرق دولت یونانی باختر و در ایران حکومت سلوکی.

سلسله اشکانی در ابتدای کار روش رفق و مدارا را با عنصر یونانی

۱ - ایران از آغاز تا اسلام: ص ۲۸۰.

۲ - ایران از آغاز تا اسلام: ص ۲۸۳، ۲۸۴.

درپیش گرفت ، واز اینرو موردکینه و نفرت شدید ایرانیان و خاندانهای اصیل و کهن این سر زمین واقع شد . چه اینان آرزو داشتند که هرچه زودتر اصالت ملی را که در حال خفقان بسر میبرد بار دیگر زنده سازند . ولی باید به اشکایان در اینمورد حقداد . زیرا اولاً خود آنان نوع زندگی قبیله‌ای و کوچ نشینی داشتند ، واز مراکز تمدنی مهم زمان چون بین-النهرین ، آسیای صغیر ، مصر و یونان بدور بودند ؛ و خلاصه در ابتدای کار دارای فرهنگ و تمدنی قوی نبودند تا بتوانند ریشه تمدن یونان را برکنند و فرهنگ و تمدن خود را جایگزین آن سازند . ثانیاً همانگونه که گفته شد نفوذ معنوی یونان بقدری شدید بود که باسانی نمیشد آنرا ریشه کن ساخت ، و مسلماً این کار احتیاج بمبارزه‌ای طولانی داشت . از اینرو میبینیم که شاهان اولیه پارت خود را فیل‌ه‌لن^۱ یعنی دوستدار یونان خوانده‌اند ، و سکه‌های خود را بزبان یونانی ضرب زده‌اند ، و همچنان زبان و دین یونانی را برسمیت پذیرفته‌اند؛ ولی بتدریج زمانی که نفوذ سیاسی یونان بکلی از این سرزمین رخت بر بست ، و زمانی که اشکایان موفق بایجاد فرهنگ اصیل و خالص ولی تکامل نیافته گردیدند ، آنگاه بمبارزه‌ای پی‌گیر و طولانی برضد تمدن یونان پرداختند ، و سر انجام در زمان بلاش اول (۵۱ - ۷۸ م) در اواسط دوران این حکومت مشاهده میکنیم که موفق باحیاء تمدن ایران گشتند و زبان و دین ملی و خلاصه فرهنگ ملی برپایه‌ای استوار برقرار گردید ، و فرهنگ شرق از زیر

سلطه غرب خارج شد .

در این دوره مسئله دین بسیار قابل توجه است . چه پارتها از مراکز اولیه خود پرستش عناصر طبیعت را همراه آوردند و میتوان گفت که مذهب رسمی اشکانیان زردشتی نبود ، بلکه دین رسمی را باید همان دنباله دین هخامنشی دانست . بخصوص در این زمان آناهیتا اهمیت فوق العاده داشته و معابد متعددی از آن در سراسر امپراطوری وجود داشته است . پرستش این ربه النوع که برابر با آتنا^۱ و آرتیمیس^۲ یونانی بوده ، در غرب بخصوص در یونان ، لیدی ، پنت ، و کاپادوکیه یعنی سراسر آسیای صغیر و ارمنستان رایج بوده است^۳ .

پرستش میترا در اواسط قرن اول قبل از میلاد بوسیله دزدان دریائی که اسیر پمپه^۴ امپراطور روم شده ، و همچنین بوسیله سپاهیان رومی که باین آئین گرویده بودند ، به روم برده شد و پس از گسترش در این مملکت باز هم توسط سپاهیان رومی بنواحی کنار رود رن^۵ و دانوب رسید^۶ . امروزه معابدی از این رب النوع در فرانسه ، آلمان ، انگلیس ، رومانی و ایتالیا کشف شده و تنها در اوستیای^۷ روم هجده معبد مهر بدست آمده است . پس از آنکه دین مسیح در روم رسمی شد ، ابتدا مسیحیان با مهرپرستان بمخالفت و شدت عمل برخاستند ، ولی بتدریج با آنان بر سر

۱- Athena ۲- Arthemis

۳- ایران از آغاز تا اسلام: ص ۳۱۹ .

۴- Pompée ۵- Rhin

۶- ایران از آغاز تا اسلام: ص ۳۲۰ . ۷- Ostia

لطف آمدند ، و پیروان این دومذهب یکدیگر را «برادر» خطاب کردند و اکنون نیز در دین مسیح بموارد گوناگونی از آئین مهر بر میخوریم و وجوه مشترکی در آن می‌یابیم . آئین میترا در هند نیز ازدوره اشکاییان پیروان فراوانی یافت .

اصولاً پارتها ادیان ملل مغلوب را محترم می‌شمردند ، و هیچگاه اصرار نداشتند که دین خود را بایشان تحمیل کنند . خدایان خارجی نواحی غربی که جزء قلمرو شاهنشاهی اشکانی بود مورد قبول آنان قرار گرفت . یهودیان مانند زمان هخامنشیان مورد احترام و ملامت حکومت بودند ، و نفوذ معنوی اشکانیان در بیت المقدس بسیار زیاد بود . یهودیان در بین النهرین قدرت فراوان یافتند و موفق شدند افکار دینی خود را بیش از پیش در این منطقه بگسترانند . چون یهودیان از طرف سلوکیان و رومیان مورد آزار و اذیت بسیار قرار گرفته بودند ، معتقد شدند که مانند دوران هخامنشی تنها قدرتی که ممکن است ایشان را در مقابل بیگانگان حفظ و حراست کند اشکانیان میباشند . هنگامیکه سواران پاگر (فرزند اُرد، اشك سیزدهم) ، بیت المقدس را اشغال کردند ، و حکومت جدید یهودی را در آنجا برقرار ساختند ، با شور و شعف مورد استقبال آنان قرار گرفتند .

گذشته از آن دین یهود در بابل توسعه یافت و در حدود سال ۲۰ ق. م . دولت کوچکی از یهودیان دست نشانده اشکانی در سواحل فرات ایجاد شد که ۲۰ سال دوام یافت ، و در سراسر این ناحیه حیات معنوی و

عقلانی قوم یهود که از هر جا رانده شده و در منطقه بین النهرین متمرکز شده بودند نفوذ یافت. همچنین در زمان شورش عظیم یهود در قرن دوم میلادی که سراسر نواحی شرقی دولت روم را فراگرفت، شورشیان مورد حمایت پارتیان واقع شدند^۱. از این موضوع یعنی حمایت فراوان اشکانیان از یهودیان يك مسأله سیاسی استنتاج میشود و آن استفاده از این قدرت برای جلوگیری از تهاجم رومیان بمتصرفات اشکانی است، و بخصوص این مسأله را ایجاد حکومت كوچك محلی یهود در سرحدات ایران و روم بیش از پیش تأیید میکند.

جنگهای ایران و روم تأثیر متقابلی در فرهنگ و تمدن دو مملکت نهاده است. در ابتدا روم از چگونگی وضع ایران اطلاعی نداشت، و توجه چندانی بدان نمیکرد، ولی پس از آغاز تماس بین دو حکومت، و بخصوص پس از شکست کراسوس^۲ (۵۳ ق.م) غرب توجه کامل خود را بشرق معطوف داشت، و زمانی این تماس نزدیکتر و بیشتر گردید که اشکانیان سوریه یعنی دروازه غرب را اشغال کردند. از این زمان بیعد شرق در ادبیات غرب وارد گردید، و در نظم و نثر این دوره راجع به پارتها و کشورشان اشارات فراوانی شده است. نمایشنامه‌ها و حماسه‌هایی در باره ایشان از قبیل وصف کمانداران پارتی، حیل‌های جنگی، و خلاصه نحوه زندگی آنان نگاشته شده است.

۱- ایران از آغاز تا اسلام: ص ۲۲۳.

Crasus - ۲

آثار هوارس^۱ اوید^۲ و پراپرتیوس^۳ شاعران رومی پراست از گفتگو در باره شرق . از منظومه ژوونال^۴ چنین مستفاد میشود که بعد از جلوس هادریان^۵ بتخت سلطنت ، تمایل بوقایع و حوادث ممالک شرق در روم رواج کامل داشته است ، و بعدها حتی بعضی از نویسندگان عصر مسیحیت نیز مانند ژروم^۶ از پارتها یاد کرده اند^۷ .

نیلسون دوبواز میگوید :^۸ « این سبک کلام یعنی گفتگو از ایران پارتی و بعد از آن ، واستعارات و اصطلاحات مربوط بآن ، تا اعصار بعد و حتی در ادبیات کلاسیک انگلستان راه یافته است . »

در مرزهای شرقی امپراطوری اشکانی وضع نوعی دیگر بوده است . پارتها در همان ابتدای زندگی سیاسی خود بادولت یونانی باختتر همسایه شدند . بیشتر شهرت و اهمیت این حکومت در تاریخ از جهت فرهنگی و تمدنی است که موفق گردیدند نفوذ فرهنگ هلنی را در شرق ایران ، هندوستان ، ایالات باختتر ، و خلاصه سراسر آسیای مرکزی بگسترانند . باختتر اصطلاحاً بناحیه ای اطلاق میشده که از شمال محدود بوده به رود جیحون ، از جنوب بکوههای هندوکش ، از مشرق به ترکستان چین و از مغرب به خراسان . چگونگی تشکیل این حکومت چنین بوده که : هنگام حمله اسکندر بشرق از جهت اهمیت سوق الجیشی و سیاسی و اقتصادی که این منطقه داشت پادگان مهمی از سپاهیان یونانی در آن

Horace - ۱ Ovide - ۲ Prapertius - ۳

Juvenal - ۴ Hadrian - ۵ Jérôme - ۶

۷- تاریخ سیاسی پارت : ص ۱۸۷، ۱۸۹ . ۸- ص ۱۸۹ .

مستقر گردید تا از مرزهای شمال شرقی ایران و جاده‌های نظامی و بازرگانی خاور دور و هندوستان محافظت شود. پس از آنکه دولت سلوکی در ایران تشکیل شد و بتدریج رو به ضعف و سستی گذاشت، فرمانده این پادگان بنام دیودوت^۱ از موقع استفاده کرد و تشکیل حکومت مستقلی را داد که برای دولت سلوکی بسیار گران تمام شد (سال ۲۵۰ ق. م.).

حکومت کوچک پارت در خراسان که در آن دوران در حال تأسیس و تکوین بود، از تجزیه‌ای که در دنیای یونانی شرق اتفاق افتاده بود بسیار استفاده کرد و موفق شد پایه‌های حکومت جوان خود را مستحکم سازد. حکومت سلوکیان از جانب دو نیروی جوان و تازه نفس بمخاطره افتاده بود.

در این دوره از مسئله‌ای دیگر در شرق باید یاد کرد و آن وجود قبایل سکائی است که در قرن دوم قبل از میلاد از آسیای مرکزی به ایالات باختر و رخج و زرنک حمله کردند، حکومت یونانی «باختر» را بر زمین هند راندند، در این ناحیه تشکیل فرمانروائی‌ای دادند و زرنک را مرکز خود قرار دادند. از آن پس این ناحیه سکستان و سپس سیستان نامیده شد. حکومت سکاها از زمان شاهنشاهی مهرداد دوم (۱۲۳ ق. م.) خراجگذار دولت اشکانی گردید.

چندی پس از این واقعه مسأله جدید دیگری در شرق نمودار گردید، و آن تأسیس حکومت مقتدر کوشان است. در حدود ۷۰ ق. م.

دسته‌هایی از اقوام زرد نژاد آسیای مرکزی که از آن میان قبایل یوئه‌چی^۱ و طخار اهمیت بیشتری داشتند، بسمت جنوب سر ا زیر شدند و با اشغال باختر و ماوراءالنهر و درهم کوبیدن حکومت سکائی تشکیل دولتی دادند که از نیمه قرن اول میلادی با پادشاه خود کوجولا کد فیزس^۲ وارد تاریخ میشوند. این پادشاه پس از تصرف باختر از هندوکش گذشت، ولایت کابل و قندهار را اشغال کرد، و مرز کوشان را تا رود سند رسانید. سپس از سمت شرق حد خود را از طریق گرگان بدریای خزر رسانید و در مرزهای شرقی با ایران اشکانی همسایه شد^۳. قلمرو کوشانیها در زمان کنیشکای بزرگ^۴ بمنتهای وسعت، و حکومت آنان به اوج عظمت خود رسید. کوشان در این دوره گذشته از ایران شرقی شامل حوضه رود تاریم و ترکستان چین و شمال غربی هند تا سواحل رود گنگ بود. کنیشکا و جانشینان وی هند و رومند را بر نواحی بیابانی ایران شرقی ترجیح میدادند، و از اینرو سرحد دو کشور اشکانی و کوشانی تقریباً بخطی که امروز سرحد بین ایران و افغانستان است، تثبیت شد.

در زمان این شاه بزرگ و پس از آن بین کوشانی ها و پارتها جنگ‌هایی اتفاق افتاد ولی کوشانی ها از آن حدی که ذکر گردید هیچگاه در مرز

Yue - chi - ۱

Kujula - Kadfizes - ۲

۳ - دکتر محمد جواد مشکور: تاریخ ایران باستان جلد ۱ - ص ۳۷۴

۳۸۵

Kaniokha - ۴

ایران پیشتر نیامدند .

دراثر این تماسها که شاید روابط بازرگانی آنرا تشدید میکرد ، دین بودائی که دین رسمی کوشان محسوب میشد ، بایران شرقی راه یافت ، و معابد بودائی متعددی در سراسر مشرق ایران برپا گردید^۱ .

علاوه بر مردم عادی ، چندتن از بزرگان و شاهزادگان اشکانی نیز باین دین گرویدند ، و هم خویش را مصروف گسترش آن کردند .

گذشته از آنچه که گفتیم کوشانیها مدتی مدید بر قسمتی از هند حکومت راندند ، و از فرهنگ و تمدن این سرزمین بسیار متأثر شدند و همین موضوع سبب رواج فرهنگ هندی در شرق ایران شد که کوشان حکم رابط را در این بین ایفا میکرد . بدین ترتیب مشاهده میشود که پس از تأسیس حکومت کوشان در باختر ، و رانده شدن یونانیان باختری به هند ، فرهنگ و تمدن اقوام زرد نژاد آسیای مرکزی در منطقه سرحدات شرقی ایران وارد گردید ، و در این دوره مشرق ایران مرکز تلاقی افکار یونانی ، هندی ، ایرانی ، و کوشانی بود ؛ که هر یک در دیگری تأثیر داشته است .

ولی باین مسئله نیز باید توجه داشت که با وجود آشوبی که بعثت تهاجم اقوام مختلف در شرق پدید میآمد ، ایالات این منطقه از آبادی فراوان بهره مند بود ، و این اقوام گوناگون آن قدرت را نداشتند که فرهنگ و تمدن بومی آنرا از بین ببرند .

۱- دکتر محمد جواد مشکور : تاریخ ایران باستان ، ص ۳۷۴ ، ۳۷۵

در این عهد روابط نزدیکی بین ایران اشکانی و چین مشاهده میشود : در حدود سال ۱۲۸ ق. م یکی از سیاحان معروف چینی بنام چانگ - کین^۱ بحدود باختر سفر کرده ، و يك سالى در نواحى شرقى رود جيحون که در آن زمان در تصرف سکاها بوده ، بسر برده و کمی بعد نخستین سفیر از جانب دربار چین بپایتخت اشکانیان آمده است^۲ .

در کتاب « شی - چی »^۳ در این باره چنین میایم : « هنگامیکه برای نخستین بار سفیر چین به مملکت اشکانیان قدم گذاشت ، پادشاه برای استقبال از وی ۲۰ هزار نفر از سوار نظام را تا سرحد شرقی مملکت روانه ساخت . سفیر که از آنجا تا پایتخت چندین هزار فرسنگ راه را طی کرد ، بر سر راه از دهها شهر گذشت که جمعیت بسیار داشت . بعد از مراجعت به چین سفیری از ایران روانه شد تا چین را ببیند و در این سفر با خود تخم مرغی بزرگ (که مسلماً متعلق به شتر مرغ بوده) و جادوگرانی برای هدیه برد^۴ .

سپس در باره مملکت اشکانیان که چینیها آنرا « آن - هسی »^۵ میگفته اند ، چنین اظهار میکند :

« اکثر مردم دهقانند ، بکار کشاورزی اشتغال دارند ، و برنج

۱ - Chang - kin

۲ - تاریخ سیاسی پارت : ص ۳۰ ، ۳۱

۳ - Shi - Chi (۱۴۵ - ۸۶ ق م)

۴ - ج ۱۲۳

۵ - An-hsi

و جو میکارند و شراب درست میکنند. این مملکت دارای صدها شهر قلعه دار بزرگ و کوچک است، و از همه ممالك بزرگتر است. سوداگران از اربابه و کشتی استفاده میکنند، و به کشور های مجاور حتی تا چندین هزار فرسنگ میروند، و در کار بازرگانی مهارت فراوان دارند. از نقره سکه درست میکنند؛ و از چینی ها طرز قالب گیری سلاح را آموخته اند^۱. باز در متنی دیگر چنین میایم: این مملکت جمعیت بسیار زیاد و ارتشی قوی دارد و از سایر ممالك پر رونق تر است. از حله که حد غربی کشور اشکانی است، بطرف جنوب دریانوردی میکنند^۲.

اولین سفیری که بایران فرستاده شد، و در بالا ذکر آن رفت، شاید در دوره مهرداد دوم باشد که با احترام فراوان از وی و همراهانش پذیرائی بعمل آمد.

ناگفته نماند که تجارت بین چین و ایران، که ایجاد روابط فرهنگی و تمدنی را بین دو طرف بدنبال داشت، خیلی پیشتر از این زمان شروع شده بود؛ که بعدها بعلت تهاجم قبایل سکائی و سپس یوئه چی اینکار تا مدتی دچار وقفه گردید^۳. ولی این روابط در زمان ساسانیان استحکام و رونق بسیار فراوانی یافت.

۱ - ج ۰ ۱۲۳

۲ - هو - هان - شو Hu-Han-Shu : ج ۰ ۱۱۸

۳ - این مطالب از رساله تحقیقی آقای کوائچی هاندا دانشجوی ژاپنی گروه تاریخ دانشکده ادبیات درباره «معرفی منابع چینی مربوط به ایران باستان» گرفته شده است. رك : مجله بررسی های تاریخی، سال ششم، شماره های ۵ و ۴

دوره ساسانی

هنگامیکه پس از سقوط سلسله اشکانی ساسانیان زمام امور را در دست گرفتند، رسالتی را که بعهد اشکانیان گذاشته شده بود، بخود منتقل ساختند، و آن ایستادگی و ممانعت از تهاجم روم بشرق از طرفی، و جلوگیری از حملات اقوام زرد نژاد شرق بغرب، از طرفی دیگر بود که همین مسأله سبب حفظ فرهنگها و تمدنهای دو طرف از تهاجم یکدیگر بوده است؛ و این کاری بود، که همواره ایران از لحاظ موقع جغرافیائی خاص خود برعهده داشت.

در این دوره دنیا همچنان بین دو قدرت ایران در شرق و روم در غرب تقسیم شده بود، و این دو برای بدست آوردن تفوق با یکدیگر درنبرد بودند. ساسانیان درابتدای کار باهمان مسائلی مواجه گردیدند که اشکانیان مدت چهار قرن ونیم با آن دست و پنجه نرم کرده بودند. روم و کوشان هر دو با روی کار آمدن این سلسله مخالفت شدید داشتند، و دلیل این مخالفت بسیار واضح است: اشکانیان که آخر عمر خود را درضعف و سستی طی میکردند، بیشتر مورد قبول دوحکومت توسعه

طلب همسایه بودند تادولت جوان و تازه نفس و قوی ، چون ساسانیان که خطر جدید و جدی برای همسایگان محسوب میشدند . بخصوص که اینان برعکس اشکانیان در ابتدا از پشتیبانی ملی نیز برخوردار بودند .

شاپور اول کار خود را از شرق آغاز کرد ، و طی جنگ‌هایی حکومت کوشان را منقرض ساخت ، و از آن پس کوشان یکی از ایالات تابع ایران محسوب گردید . شرح این فتح مهم در کتیبه‌ای که بر آتشگاه نقش رستم نقش گردیده ، آمده است و از آن چنین معلوم میگردد که سپاه شاپور ، پیشاور پایتخت زمستانی کوشانیان و درهٔ سند را فتح کرده و سپس از هند و کش گذشته ایالت بلخ را متصرف شده و از آن پس با عبور از جیحون به سمرقند و تا شکند رسیده است ^۱ .

با وجود از بین رفتن حکومت کوشان گرفتاری ایران ساسانی در شرق خاتمه نیافت . بدین معنی که اقوام زرد نژاد تازه نفس دیگری بنام هونها که از مساکن اولیهٔ خود واقع در دشتهای شمال روسیه بسمت جنوب رانده شده بودند ، و در زمان شاپور جزء سپاهیان وی محسوب میشدند ، و تابع حکومت مرکزی بودند ، پس از وی حملات خود را بخراسان آغاز کردند و نواحی شمالی خراسان را تا گرگان متصرف شدند . بخصوص قبایلی از آنان بنام کیداریان مزاحمت‌های شدیدی برای نواحی شمال شرقی ایران فراهم آوردند ، و قسمتی از وقت و هم شاهان ساسانی پس از شاپور صرف از بین بردن آنان گردید .

سرانجام در اواسط حکومت ساسانیان ، هپتالیت‌ها^۱ یا هیاطله در شرق جای کوشانیان را گرفتند ، و گرفتاری جدیدی برای ایران فراهم ساختند. این اقوام که از ایالت کانسوی چین^۲ آمده بودند، به طخارستان که بتازگی بوسیله سپاهیان ساسانی از شرکیداریان خلاصی یافته بود ، هجوم آوردند . هپتالیتها در حدود سال ۴۵۰ میلادی بسرعت در شرق و شمال مملکت قدرت یافتند ، و ساسانیان که در جبهه های غرب با روم مشغول نبرد بودند دیگر توانائی آنرا نداشتند که جلوی این قوم جدید و تازه نفس را بگیرند^۳ . در این زمان سلسله ساسانی دوره بسیار بحرانی و خطرناکی را در زندگی سیاسی خود میگذرانید . میتوان گفت که ایران تقریباً دست نشانده هپتالیت ها شده بود . ساسانیان میبایستی بایشان خراج پردازند ، وشاهزادگان خود را بعنوان گروگان نزد ایشان فرستند . چنانکه پیروز ساسانی از جانب آنان بسلطنت رسید ، و هم بدست آنان در جنگی کشته شد ، وقبادفرزند وی نیز مدتی چون گروگان در دربار هپتالیت ها میزیست .

پس از آنکه انوشیروان زمام امور را در دست گرفت ، وسلسله ساسانی تجدید قوایی کرد، وقدرت از دست رفته را بازیافت ، هپتالیت‌ها بطور قطع شکست خوردند ، و متصرفاتشان بین ایرانیان و ترکان آسیای

۱ - Heptalites

۲ - Kân-Sû

۳ - تاریخ ایران باستان : ص ۴۲۴

مرکزی که بتدریج حکومت‌های تشکیل داده ، و قدرتهائی را در آسیا بوجود آورده بودند ، تقسیم گردید ، و سرحد شرقی ایران در رود جیحون تثبیت شد . از آن‌پس تا آخر عمر ، ساسانیان در شرق با ترکان در تماس بودند .

ترکان حکومت خود را در اراضی واقع بین کوه‌های آلتائی ورود جیحون گسترش دادند ، و بزودی خطری شدیدتر از هیاطله برای ایران بوجود آوردند . چنانکه انوشیروان که با حکومت جدید ترك معاهده صلحی منعقد ساخته بود ، برای تشدید مراتب این صلح ، دختر خاقان ترك بنام موکان خان^۱ را بزنی گرفت . هرمز پسر انوشیروان که پس از وی بسلطنت رسید ، فرزند این زن ترك است^۲ .

روابط ایران با روم که یکی از مهمترین وقایع دوران ساسانیان را تشکیل میدهد ، در جنگ‌های آنان باید جستجو کرد ، که این جنگ‌ها از ابتدای روی کار آمدن این سلسله تا زمان سقوط آن ادامه داشت ، ولی هیچگاه نتیجه قطعی معلوم نگردید . زیرا گاهی فتح نصیب ایران ، و زمانی از آن روم بود . در زمان شاپور اول ، و الرین^۳ امپراتور روم طی جنگی عظیم اسیر گردید ، و قدرت شاپور بحدی رسید که خود را « شاهنشاه مغرب و مشرق » خواند ، یکی از سرداران پناهنده رومی را امپراتور روم ساخت ، و قلمرو خویش را تا سوریه و دریای مدیترانه

۱ - Mùkân-Khân

۲ - کریستنسن : ص ۳۱۷ - ۳۱۸

۳ - Valerien

رسانید . بیاد بود این فتح دستور داد تا تصویر والرین را که در زیر پای او بزانو افتاده ، و امپراطور منصوب از طرف شاپور را که در پیش وی ایستاده ، بطریق نقش برجسته در پنج نقطه بر ضحره های پارس حجاری کنند .

شاپور امپراطور روم را با هفتاد هزار لژیون رومی اسیر کرد ، و آنان را بایران فرستاد . این عده در شهرهایی که خود آنان طبق طرح اردوگاههای رومی بنا کردند ، استقرار یافتند . ایشان بعنوان متخصص ، معمار ، و مهندس ، در کارهای عظیم مانند بنای پل ها ، سدها و راهها ، بایرانیان کمک کردند ، و از خدمات آنان ایالت ثروتمند خوزستان فواید بسیار برد ، که بعضی از این آثار هنوز در زمان ما قابل استفاده است^۱ .

برعکس ، زمانی میرسد که رومیها بداخل ایران راه یافته اند ، و اراضی سرحدی را اشغال کرده اند ، و حتی چند بار تیسفون در معرض خطر سقوط واقع شده است . در زمان نرسی (۲۹۳ - ۳۰۳ م .) شکست سختی نصیب ایران شد ، و بجای رود فرات که مرز بین دو مملکت بود ، دجله سرحد دو امپراطوری مقرر گردید ، و ایران امتیازات فراوانی را از دست داد . ولی در زمان خسرو انوشیروان (۵۲۸ - ۵۳۱ م .) و اوایل سلطنت خسرو پرویز ، ساسانیان بفتوحات بسیاری نائل آمدند . بدین معنی که سراسر آسیای صغیر ، و بدنبال آن سوریه ، و بیت المقدس فتح گردید . سپاهیان ایران از غزه گذشتند ، و مصر ، و حبشه را متصرف

شدند. هیچگاه شرق و غرب تا این حد با یکدیگر در تماس قرار نگرفته بودند. بخصوص که روم برای در دست داشتن راههای تجارتی شرق و بخصوص چین با اقوام آسیای مرکزی نیز در ارتباط بود. چون اغلب اتفاق می افتاد که از طریق ایران جاده های این منطقه بروی روم بسته میشد؛ ولی با وجود این تماسها و ارتباطات، فرهنگ و تمدن ساسانی یکی از اصیل ترین نمونه های آن در تاریخ ایران میباشد. زیرا شاهنشاهی این سر- زمین بعهد سلسله ای گذاشته شده بود، که از اصیل ترین خاندانها بود، و از یکی از کهن ترین مراکز این سرزمین پیاخاسته بود، و خود را با وجود ۶۰۰ سالی که از تاریخ هخامنشیان میگذشت، وارث این امپراطوری می دانست. ساسانیان سلسله ای تأسیس کردند که متکی به دین ملی و فرهنگ و تمدنی بود که در سراسر تاریخ طولانی ایران کم نظیر است.

در زمانی که یونانیت بر سراسر ایران ریشه دوانیده بود، پارس سرزمین ساسانیان در اصالت ملی خود باقی ماند، و چون جزیره ای همچنان محفوظ بود. در این ناحیه زبان، دین، و آداب و رسوم، دست نخورده حفظ گردید، و از همان ابتدای حکومت، فرهنگ و تمدن این دوره که پایه های آن در زمان اشکانیان ریخته شده بود، بر مبنای اصالت ملی استوار گردید، و توانست فرهنگی جهانی گردد. گیرشمن در این باره میگوید: «تمدن ساسانی تا اقیانوس اطلس پرتو افکن شد، و بصورت جریان جدید ایرانی- بودائی، به چین رسید. ادیبانی که از ایران برخاستند، و در اروپا، و آفریقا با آنها مبارزه شد، در صحرای آسیای

مرکزی نفوذ یافت،^۱.

ایران همچنان چهار راه جهان و محل تلاقی افکار شرق و غرب. چون چین، هند، بین النهرین، یونان، روم، و مصر بوده است. فلسفه حکمت، نجوم، ریاضی، طب، و خلاصه همه علوم و هنرهای جهان که در این سرزمین گردآمده بودند، سبب تحولات شگرف فرهنگی، و اختراعات و تکمیل علوم زمان گردید. همین موضوع سبب ورود مذاهب مختلف چون بودائی و مسیحی، و سپس سبب ظهور ادیان جدید چون مانوی و مزدکی شد، که هر یک موجد انقلابی بزرگ، خواه فکری، و خواه سیاسی و اقتصادی، در دوره خود بوده است.

در زمان تأسیس سلسله ساسانی، فارس با وجود پرستش اهورا - مزدا، آئین آناهیتا را نیز همچنان محترم داشته بود، که خود خاندان ساسانی نگهبان معبد آناهیتای اصطخر، مهمترین معبد این ربه النوع در ایران بوده اند، و به پشتیبانی و اتکاء همین قدرت روحانی پایه های حکومت خویش را مستحکم ساختند. ولی پس از چندی سرانجام دین رسمی، زردشتی گردید که بوسیله ساسانیان در نقاط مختلف جهان در شرق و غرب پراکنده شد. در آسیای صغیر و بین النهرین پیروان زردشت فراوان بودند، و قباد ساسانی ایبریان یا گرجیان را که عیسوی بودند، مجبور بقبول این دین کرد، و خلاصه تمام شاهان ساسانی سعی در نفوذ دادن دین زردشت در ارمنستان داشتند، که هر چند در این منطقه پیروان فراوان داشت، ولی دین رسمی نبود.

گسترش این آئین در شرق نیز از طریق روابط سیاسی، و به خصوص تجارتی صورت گرفت. زردشتیان از طریق ماوراءالنهر و سپس حوزه رود تاریم خود را به سفد رسانیدند، و در این منطقه نفوذ آئین زردشت بسیار فراوان گردید، که سرانجام توسط سفدیها به چین راه یافت. نفوذ این دین را در حوزه رود تاریم به خصوص در قرآشهر کنونی و قرآخواجه کنونی در حدود سالهای ۳۸۶ - ۵۳۴ م مشاهده میکنیم^۱

مذهب زردشت در کتب چینی بنام « هسیئن - جیاو »^۲ مضبوط است، و ما برای اولین بار در متون چینی، در کتاب « وئی - شو »، در ضمن تعریف از شهر سمرقند به این کلمه بر میخوریم. در همین متن آمده است که:

« (مردم ایران) خدای آتش و خدای آسمان را پرستش میکنند.... ».

در متنی دیگر باز در این باره چنین می بینیم: « مردم خدایان آسمان، و زمین و آفتاب و آب و آتش و ماه را پرستش میکنند. اهالی مغرب زمین (منظور ممالك واقع در غرب چین است) که خدایان آتش و آسمان را میپرستند، همه برای زیارت به مملکت ساسانیان می آیند، و فرائض این مذهب را فرا میگیرند ... »^۳. در قرن ششم میلادی بقدری نفوذ زردشتی در چین شدت یافت که به دربار چین نیز رسید. ابتدا همسر

۱ - کوائچی هاندا : مذاهب ایران در چین : ص ۲۹

۲ - Hsi'en-jiauw

۳ - هسین - تنگ - شو : قسمت دوم . ج ۲۱۱

« هسوان - وو - تی »^۱ خاقان چین (۵۰۰ - ۵۱۵ م) بنام « مینگ - نائی - هو »^۲ بدین زردشت گروید ، و سپس امپراطوران سلسله « پی - چی »^۳ (۵۵۰ - ۵۷۷ م) و سلسله « پی - چو »^۴ (۵۵۶ - ۵۸۱ م) نیز پیرو این مذهب شدند^۵ . در قرن هفتم میلادی ، در دوره سلطنت سلسله تنگ ، قدرت چین تا فلات پامیر رسیده بود ، و روابط تجارتی بین آسیای غربی و شرق دور رونق فراوان یافته ، و تجار بسیاری از مغرب فلات پامیر به چین میآمدند . حکومت تنگ ، سیاست جلب بازرگانان خارجی را در پیش گرفته و پیروان مذاهب بیگانه را در کار آزاد گذاشته بود . بدین ترتیب پیروان مذهب زردشت از آزادی کامل برخوردار بودند ، و بتبلیغ و ترویج دین خود و ساختن آتشکده ها میپرداختند . در سال ۶۲۱ در شهر « چنگ - آن »^۶ (سی - آن کنونی) آتشکده ای تأسیس شد ، و در همان سال شغل ریاست آتشکده نیز بوجود آمد که از آن پس بدست یکی از زردتشیان ایرانی نژاد سپرده شد . در سال ۶۷۳ م . که فیروز ساسانی و پسرش نرسه به دربار تنگ پناهنده شدند ، سبب رونق بیش از پیش این آئین در چین گردیدند ، بطوریکه چهار سال پس از آن تاریخ بنا بر خواسته فیروز در همان شهر آتشکده

Heûan - wu - ti - ۱

Ming-taï-hu - ۲

pi-Ch'i - ۳

pi-Chou - ۴

۵ - آقای هاندا : « معرفی منابع چینی مربوط به ایران »

Ch'ang-an - ۶

دیگری نیز دایر شد. بطور کلی چهار آتشکده مهم در این شهر وجود داشته است. این دوره اوج رونق و قدرت دین زردشت در چین محسوب میشود. سرانجام در نیمه دوم قرن نهم میلادی که در چین به پیروی از سیاستی خاص، نسبت بمذاهب بیگانه روش خشنی اتخاذ گردید؛ به پیروی از فرمان مشهور سال ۸۴۵، دین زردشت نیز از این امر مستثنی نماند، و با ویران شدن مراکز و پراکنده شدن پیروان آن، لطمه شدیدی باین دین وارد آمد.^۱

از پدیده های فکری مهم این دوره ظهور مذهب مانی است که هم از افکار شرق و غرب متأثر شده، و هم بشدت در شرق و غرب تأثیر گذاشته است. مانی از بابل پیاخاست که مسلماً افکار بین النهرینی در او بی تأثیر نبوده است. گذشته از آن اثراتی شدید از مذاهب بودائی، عیسوی، و زردشتی در دین او میابیم. در مانویت بنوعی تثلیث بر میخوریم که در « پدر عظمت، انسان اول، و مادر زندگانی » خلاصه میشود، و میتوان آنرا تشبیه به « اب و ابن، و روح القدس » عیسویان کرد. همچنین در قسمتهای مختلف کتب مانی، قطعاتی از انجیل نقل شده است. شاید بتوان گفت که عقیده به تناسخ را مانی از هندیان بودائی گرفته باشد.^۲ مبنای دین وی که بر دواصل نور و ظلمت، و خیر و شر است، از زردشتی گرفته شده.

۱ - آقای هاندا : مذاهب ایرانی در چین : ص ۴۰ ، ۴۱

۲ - کریستنسن : ص ۲۱۹ ، ۲۲۳

همین موضوع یعنی دربرداشتن افکار عیسوی، زردشتی، و بودائی، توجه شاپور اول را باین دین معطوف داشت. آنرا پذیرفت و جنبه رسمی بدان بخشید. زیرا امپراطوری ساسانی تازه تشکیل شده بود. اقوام و ملل گوناگون شرق و غرب تحت تسلط يك قدرت واحد درآمده بودند، و حکومت علاوه بر قدرت مادی احتیاج به نیروئی روحانی داشت، تا از طریق معنوی نیز بتواند بر سراسر امپراطوری مسلط گردد، و ملل گوناگون را تحت سلطه آورد. دین مانی این خواسته را عملی میساخت، و از اینرو، و از لحاظ سیاسی مورد توجه فراوان واقع شد. چون دینی قوی و مستحکم بود، باوجود اینکه بعد ها در اثر مخالفت شدید روحانیان زردشتی و نفوذ فراوان ایشان در سیاست و جامعه، مانی کشته شد، و پیروانش پراکنده گردیدند، این دین در سراسر دنیای آن زمان از چین گرفته تا افریقا منتشر گردید، و اثر فرهنگی عمیقی در جهان برجای نهاد.

چگونگی پراکندگی مانویان چنین بود که عده ای به مشرق مهاجرت کردند، و دسته ای از آن میان در چین، و دسته ای در سفد و سرزمین ایغورها مسکن گرفتند، و سرانجام مانویان شرقی بتدریج ارتباط خود را با همکیشان غربی قطع کردند، و فرقه مستقلی تشکیل دادند.

در منابع چینی می یابیم که در حدود ۶۹۴ میلادی این مذهب به چین راه یافت، و روحانیان این آئین شروع بترویج و تبلیغ سریع کردند، و کتب مقدس خود را به چینی ترجمه نمودند، و سرانجام موفق

شدند تعداد بسیاری از چینی‌ها را بدین خود درآوردند. رونق دین مانی تا سال ۷۳۲ میلادی همچنان در این سرزمین مشاهده میشود، ولی در این سال ششمین امپراتور سلسله تنگ، فرمانی صادر کرد مبنی بر اینکه چینی‌ها مذهب مانی را ترك گویند. در این فرمان به بیکانگان اجازه داده شده بود که در این دین باقی بمانند. لازم بتذکر است که از این دوره به بعد چنانکه در مبحث دین زردشت گفته شد، بادرپیش گرفتن سیاستی جدید، نسبت به ادیان خارجی که در سابق از آزادی کامل برخوردار بودند، مخالفتی شدید آغاز گردید، که مسلماً دین مانی نیز از این امر مستثنی نماند.^۱

اقوام ایغوری ترك نژاد ساکن آسیای مرکزی که در قرن هشتم میلادی سلطنتی بزرگ تشکیل داده بودند، باین دین گرویدند. چگونگی رسمی شدن مانویت در این سرزمین چنین بود که بین سالهای ۷۶۲ و ۷۶۳ میلادی یکی از خاقانهای ایغور دین مانی را پذیرفت، و بدنبال آن بزودی این آئین در سراسر مملکت رسمیت یافت. پس از آنکه در جریانات سیاسی نیمه قرن هشتم، ایغوریها به چین کمک نظامی کردند، نفوذ فرهنگی ایشان و در نتیجه نفوذ دین مانی در چین بیش از پیش افزون شد و در اواخر این قرن بنا بر خواسته ایغورها در بعضی نقاط چین معابد مانوی تأسیس گردید.

پس از انقراض حکومت ایغور در مغولستان (۸۴۰ م) مذهب مانی پشتیبان بزرگ خود را در چین از دست داد، و با ضربتی که از سلسله

تنک بآن وارد آمد و ذکرش گذشت ، اعتبار سابق خود را از دست داد، ولی کاملاً از بین نرفت ، بطوریکه در کتاب « من - شو »^۱ که متعلق به اواخر قرن ۱۶ میلادی است ، از معبدی مانوی در شهر « جوان - چو »^۲ ذکر کرده است.^۳

پراکندگی مانویان در شرق ، سبب نشر تمدن و فرهنگ ساسانی در این منطقه وسیع گردید . تصاویر مانوی که در تورفان ، و سایر نواحی ترکستان شرقی بدست آمده ، شخص را بیاد مینیاتور سازی ایران بعد از اسلام میاندازد ، و حاکی از آنست که این هنر در ایران باستان رایج بوده ، و ظاهر آنرا مانویان از سرزمین ساسانیان بترکستان منتقل کرده اند ، و بتدریج در آنجا توسعه یافته است.^۴ زمانیکه پس از در حدود ۶۰۰ سال مغولها به ایران حمله کردند ، و تمدن آسیای مرکزی و شرق دور را با خود باین سرزمین آوردند ، در لابلای آن هنوز نفوذ هنری ساسانی مشاهده میگردید ، که بار دیگر بموطن اصلی خود باز گشته بود .

دین مانی در سراسر آسیای صغیر ، و روم نفوذ یافت . در قرنهای

۱ - Men - shu

۲ - Chuan - chu

۳ - مذاهب ایرانی در چین : ص ۳۶

۴ - کریستنسن : ص ۲۲۵ و ۲۳۰

نهم و دهم میلادی به تراکیه^۱ واقع در شمال یونان رسید، و در امنستان نیز پیروان فراوان یافت. این آئین بوسیله روابط تجارتنی بجنوب فرانسه راه پیدا کرد، و موجب پیدایش فرقه مقتدر کاتار^۲ گردید، که کلیسای کاتولیک بمخالفت شدید با آن برخاست، و مدت بیست سال بلوای عجیبی در ناحیه بزیه و کرکسون^۳ بوجود آمد. این منطقه از جهت اختلافات مذهبی چنان آسیمی دید که سه قرن بطول انجامید تا خرابیهای آن مرمت گردد^۴.

دین مانی از راه سوریه و مصر به آفریقای شمالی نفوذ کرد، و در آنجایی که از روحانیون بزرگ و مبلغین دین مسیح بنام اگوستن قدیس^۵ بدین آئین گروید، و مدت ۹ سال با آن وفادار ماند. مانویت در بین اعراب سرحدات غربی ایران نیز رسوخ یافت، و گذشته از آن مانی خود به هند مسافرت کرد و افکار خویش را در این سرزمین نیز نشر داد. بدین ترتیب اغراق نگفته ایم اگر ادعا کنیم که مانویت سراسر دنیای متمدن زمان را مسخر نموده بوده است.

مزدك پیغمبر دیگری بود که در زمان ساسانیان ظهور کرد، و اولین

۱ - Thrace

۲ - Cathar

۳ - Carcassonne, Bezzer

۴ - ایران از آغاز تا سلام : ص ۴۱۷

۵ - Saint Augustin

فکر کمونیستی جهان توسط وی عنوان گردید ، که اشتراك در مال ، زمین ، وزن اساس کاراورا تشکیل میداد. این دین عكس العمل شدیدی بود در برابر نفوذی حد روحانیان زردشتی ، اختلافات طبقاتی ، مشکلات اقتصادی و مسائل مختلف جامعه آن روز ایران که بصورت انقلابی بزرگ نظام اجتماعی ساسانیان را درهم ریخت . دین مزدك نیز مسلماً از افکار شرق و غرب چون بودائی ، و مسیحی در جهت اخلاقی آن متأثر بوده است .

آئین مزدك بخصوص در شرق رخنه‌ای شدید یافت ، و نیم قرن بعد از ظهور پیامبر ، در حکومت ترکان ماوراءالنهر انقلاباتی بپا کرد. پسر خاقان بزرگ حامی فقرا و محرومان شد ، و بخارا را تصرف کرد . ولی دیری نپائید که این عصیان سرکوب شد . از طرف دیگر در حدود قرن هشتم میلادی برادرشاه خوارزم را بعصیان واداشت ، که این شورش نیز بزودی سرکوب شد^۱ .

از آنچه که تا بحال گفته شد میتوان چنین دریافت که ایران ساسانی از لحاظ فکری نیز بین دو نیروی شرق و غروب محاصره شده بود. دین بودائی در شرق و دین مسیحی در غرب ؛ که هر يك گذشته از زندگی فکری چنانکه گفته شد ، در سیاست این دوره نیز بسیار مؤثر بوده است . دین بودائی که سراسر شرق را فرا گرفته بود ، بخصوص از زمانی که کوشان

تابعیت ایران را پذیرفت ، در این سرزمین راه یافت . دین بودا گذشته از اینکه غیرمستقیم در افکار مذهبی زمان رسوخ یافت ، پیروان فراوانی نیز در ایران بدست آورد ، و اقلیت مهمی در ایالات شرقی تشکیل داد . در این منطقه معابد مهمی ساخته شد ، و راهبان بودائی برای تبلیغ ، و نگاهداری معابد باین سرزمین روی آوردند . ولی از طرفی پس از تماس یافتن دین بودائی با آئین مزدیسنا ، از این دین الهاماتی گرفت ، چنانکه اصل تثلیث را پذیرفت ، و عده ای از دانشمندان معتقدند که در متراپای^۱ بودائی اثر میترای مزدیسنا نهفته است^۲ .

مسیحیت در ایران ساسانی یکی از مهمترین مسائل سیاسی ، و اجتماعی زمان را تشکیل میدهد . روم و ایران مدت ۸۰۰ سال بایکدیگر در تماس بودند و پس از ظهور مسیح ، مسیحیت از همین طریق و در اثر همین تماس در ایران رسوخ یافت ، و پیروان فراوان گرد آورد . تا زمانی که دین عیسوی مذهب رسمی امپراتوری روم نشده بود ، عیسویان ایران در آرامش بسر میبردند ، ولی چون کنستانتین کبیر به این دین گروید ، وضع تغییر کرد . رومیان سعی بسیار داشتند که از طریق مذهبی سیاست خود را در ایران نفوذ دهند و هنگامیکه ارمنستان دین مسیح را به رسمیت شناخت بزرگترین موفقیت را در این راه بدست آوردند .

هنگامیکه مصالح شاهان ساسانی ایجاب میکرد برای نزدیکی

۲ - Matreya

۳ - ایران از آغاز تا اسلام : ص ۴۱۷

باروم ، عیسویان ایران را آزاد می گذاشتند ، و کلیساها و صوامع جدید ساخته میشد . ولی زمانی که بعکس روابط دو مملکت خصمانه میشد ، به آزار و اذیت آنان میپرداختند ، و مسلماً روحانیان زردشتی در این امر دخالت فراوان داشتند . چنانکه مثلاً در زمان شاپور دوم که دوره جنگهای شدید ایران و روم است ، عیسویان مورد اذیت و آزار بسیار قرار گرفتند ، ولی زمان بهرام پنجم که بین ایران و روم صلحی برقرار شد ، ایران بایشان آزادی مذهبی بخشید ، و زردشتیان مقیم بیزانس نیز متقابلاً آزادی یافتند . در اوایل کار ، فرقه های مختلف عیسوی این مملکت در نزاع بایکدیگر بسر میبردند ، ولی در زمان بهرام پنجم (۴۲۲-۴۳۸ م.) فرقه عیسوی ایران یعنی فرقه «نسطوری» از کلیسای روم (فرقه یعقوبی) جدا شد ؛ و در مورد مسیحیت ایران باب تازه ای گشوده شد . بدین معنی که ایران توانسته بود بین مسیحیان ساکن این مملکت ، و روم تفرقه اندازد .

یکی از مراکز مهم مسیحیت شهر ادسا ، واقع در جنوب شرقی ترکیه امروزی میباشد ، که به اورفه معروف است ، و در اواخر قرن دوم میلادی مرکز فرهنگی مسیحیت شرق گردید . در قرن پنجم میلادی بدنبال اغتشاشات مذهبی ، مسیحیان سریانی زبان نیز بدو دسته نسطوری و یعقوبی تقسیم شدند ، و دسته نسطوریان یا سریانیان شرقی زیر نفوذ ایرانیان ، و یعقوبی ها تحت نفوذ دولت روم قرار گرفتند . در نتیجه ، نسطوریان از ادسا اخراج شدند و به نصیبین رفتند ؛ و دست بفعالیت شدید

دینی زدند. چنانکه دامنه این فعالیت بقدری وسعت گرفت که آئین نسطوری و در نتیجه نفوذ زبان سریانی از طریق ایران تاجنوب‌هند، و چین قسمتی از ترکستان کشیده شد.^۱

نسطوریان تحت حمایت شاهان ساسانی، مقریائریارک خود را در شهرتیسفون دائر کردند، و در زمان خسرو اول (۵۳۱-۵۷۸ م.) بدشهرهای هرات و سمرقند نیز اسقف‌هایی فرستادند، و صوامعی تأسیس کردند. یکی از پایگاههای مهم نسطوریان در ایران جزیره خارک بوده است که آنجا کلیسا و نمازخانه داشته‌اند، و امروزه نیز بنای آن باقی است. نسطوریان در مواقعی که مورد آزار و اذیت قرار می‌گرفتند از این پایگاه بنواحی دیگر از جمله هند مهاجرت می‌کرده‌اند.^۲

سرانجام مشاهده می‌کنیم که مسیحیت از ایران و از طریق شمال شرقی مملکت در سال ۶۳۵ م. توسط شخصی بنام آ-لو-پن^۳ که کاملاً مشخص نیست ایرانی و یا سریانی بوده، به چین راه یافته، و ابتدا در این سرزمین بنام «مذهب ایرانی» خوانده شده است. این شخص از

۱- مقاله آقای دکتر زریاب‌خوئی تحت عنوان: «اهمیت دوره ساسانیان در تاریخ ایران و اهمیت منابع یونانی، لاتینی، و سریانی برای این دوره». کتاب مجموعه سخنرانیهای عمومی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران سالهای ۱۳۴۷-۱۳۴۸، ص ۸۷.

۲- روابط ایران و هند در عهد باستان: ص ۱۴۶.

A-lo-pen - ۳

امپراطور سلسله تنگ اجازه تبلیغ آئین نسطوری را گرفت ، و در سال ۶۴۰ م . در شهر « چنگ - آن » بدستور امپراطور کلیسای نسطوری بنا گردید . کتاب مقدس مسیح به چینی ترجمه شد ، و از آن پس تعداد بسیاری از چینیها باین فرقه گرویدند . کتاب مقدس در چین بزبان پهلوی نیز ترجمه شد که امروزه تعدادی از این متون بدست آمده است ؛ و بطور کلی در کتاب مقدس که در چین مورد استفاده بوده ، کلمات پهلوی یافت می شده و اسامی روزهائی که نسطوریان در این سرزمین بکار میبرده اند ، پهلوی بوده است . گذشته از آن کشیشان این فرقه در چین ازدواج میکردند ، که شاید دلیل آن نفوذ مذهب زردشت در نزد نسطوریان بوده باشد . فرقه نسطوری پس از چندی نام « مذهب ایرانی » را در چین از دست داد ، و نام « مذهب رومی » گرفت ، و در حدود سال ۸۴۵ ، مانند تمام مذاهب بیگانه این دوره مورد آزار و اذیت قرار گرفت ، پیروانش پراکنده شدند ، و بتدریج نفوذ خود را از دست داد^۱ .

دین یهود نیز همچنان مانند گذشته اقلیت مهمی را تشکیل میداد ، ولی گاهی اتفاق می افتاد که یهودیان تحت فشار قرار میگرفتند ، و بیاد آزادی زمان اشکانیان حسرت می خوردند . چنانکه مثلاً شاپور اول چندان روی خوشی بآنان نشان نمیداد ، و اصولاً در دوره اول عهد ساسانی ، گاهی ناراحتی هائی برای آنان فراهم میگردد ، ولی از آن پس یهودیان

۱ - آقای هاندا : مذاهب ایرانی در چین : ص ۲۷ ، ۳۸

تحت حمایت شاهان ساسانی در صلح و آرامش میزیستند ، و دارای اهمیت سیاسی چندانی نبودند . یزدگرد نسبت بایشان رفتاری خوش و ملایم داشت و حتی خود دارای زنی یهودی بود . یکی دیگر از ادواری که برای یهودیان خوش آیند نبود ، زمان پیروز است ، که مورد آزار و قتل و غارت قرار گرفتند ، بخصوص در شهر اصفهان که مسکن جماعت کثیری از آنان بوده است ^۱ .

گذشته از ادیان مذکور میبایستی به دین برهمنائی نیز اشاره ای کنیم ، که بعلت تماس نزدیک بین ایران و هند دارای پیروانی بوده است . در هنر و ادبیات و علوم این دوره نفوذ متقابل شرق و غرب و ایران را در یکدیگر مشاهده میکنیم . امپراطوری ساسانی از هنرهای ایالات تابع در شرق و غرب برای ساختن هنر خود استفاده های فراوانی برده است ، منتها هیچ زمانی را در تاریخ ایران نمی یابیم که تا این حد هنر بر مبنای اصالت ملی بنا شده باشد ، و تا این حد شکفتگی و عظمت یافته باشد . بطوریکه پرتو آن از یک طرف تا چین ، و از طرف دیگر تا اقیانوس اطلس گسترش یافت ، و حتی هنر قرون وسطای غرب ملهم از آن گردید . در روم ، و فرانسه ، و ممالک اروپای مرکزی ، نمونه های این نفوذ هنری را مشاهده میکنیم . مثلاً هنر نقاشی ساسانی الهام بخش نقاشان آسیای مرکزی ، و نسا جان مصر و ییزانسی گردید .

ایران‌سازانی مرکز تلاقی افکار شرق و غرب بوده است، و بخصوص شاهان این سلسله توجه خاصی بترجمه آثار دانشمندان و ادبای یونانی، لاتینی، و هندی داشته‌اند. در نقل و انتقال افکار بین ایران و غرب مراکزی که در سرحدات ممکت واقع بوده‌اند، سهم بسیاری داشته‌اند، که سهم بیشتر از آن دانشمندان سریانی است که گنجینه‌های فرهنگی شرق و غرب را بزبان سریانی ترجمه کرده‌اند، و بعلوم و ادبیات یونانی و شرقی توجه بسیار داشته‌اند. يك نفر عیسوی قسمتی از منطق ارسطو را بزبان سریانی ترجمه کرده بود، و آن را برای خسرو انوشیروان میخواند. در زمان اردشیر بابکان به سقراط و افلاطون توجه بسیاری شده است. بطور کلی ادبیات، و حکمت، و فلسفه یونان در ایران و از این راه بشرق راه یافت. در زمان خسرو انوشیروان فرهنگ یونانی حیاتی تازه یافت، و فیلسوفان یونانی که در موطن خود مورد آزار دستگاه حکومت قرار گرفته بودند، به تیسفون آمدند، و بوسیله ایشان افکار غرب و افکاری که از هند و بین النهرین آمده بود درهم آمیخت، و افکار روشنفکران ایرانی را بازتر کرد و شخصیت‌هایی چون برزویه را پروراند. این دانشمندان که افکار فلسفی افلاطونی جدید را با خود بایران آوردند، تأثیر بسیاری در شرق از خود برجای گذاشتند. سرپرستی انوشیروان از آنان و تأسیس مدرسه بزرگ طب جندی شاپور، و ترجمه‌های متعددی که از کتب یونانی و سانسکریت بزبان پهلوی و فرمان وی تهیه شد، همه سبب گردید که حتی در مغرب زمین نیز معتقد شدند که یکی از شاگردان

افلاطون بر اورنگ شاهی ایران تکیه زده است^۱. آثار مورخین یونانی، ولاتینی مانند آثار پروکوپئوس^۲ و آمین-مارسلن^۳ پراست از مطالبی راجع بایران و ایرانیان، و از اینرو خود بزرگترین و مهمترین منابع و مدارک ما را برای این دوره تشکیل داده اند. در قرن ششم میلادی که نسطوریان از روم طرد شدند، و بایران آمدند، به تشکیل مدارس پرداختند، که بخصوص تدریس طب در آنهارواج داشت. روابط ایران و هند از لحاظ فرهنگی بخصوص در این دوره تضج و رونق بسیار یافت. کتبی چون کليلة و دمنه از هند به ایران آورده شد، و بزبان پهلوی ترجمه گردید. شطرنج را ایرانیان از هندیان آموختند. از جمله کتب هندی، که بزبان پهلوی ترجمه شد، داستانی بودائی است، که امروزه پهلوی آن در دست نیست، ولی متن عربی آن که از پهلوی ترجمه شده بنام «بلوهر و بوذاسف» معروف است.

گریستنسن معتقد است که ترتیب زیجهای نجومی را ایرانیان از هندیان آموخته اند، و کتابی در نجوم بزبان سانسکریت موجود بوده بنام «سیدهانته»^۴ که بزبان پهلوی ترجمه شده، و از پهلوی به عربی نیز بنام «سندهند» ترجمه گردیده است. علاوه بر آن تعدادی کتب پزشکی،

۱ - براون : ص ۲۴۷

۲ - Procopius .

۳ - Amien Marcelin

۴ - Sida - Hanta

داروشناسی ، ریاضیات و نجوم در قرون اولیه اسلامی عربی ترجمه شده که چون در این دوره زبان هندی نمیدانسته‌اند ، مسلماً این کتابها از روی ترجمه‌های پهلوی دوره ساسانی عربی منتقل شده است^۱.

همچنانکه گفته شد ، یکی از مهمترین مدارس دنیا در جندی شاپور تأسیس گردید که در آن طب ایرانی با طب هندی و یونانی درهم آمیخت ، و کتابهای جالینوس تدریس میشد ، خلاصه مهمترین مرکز اشاعه علم طب بشمار میرفت . در مدرسه جندی شاپور گروهی از پزشکان هندی بسر میبردند ، که گاهی ریاست آنرا بر عهده داشتند . شاپور ذوالاکتاف یکی از پزشکان معروف هند را به ایران دعوت کرده بود ، که گذشته از طبابت ، تدریس طب نیز میکرده است . در این دوره داروهای مخصوص هند را بایران میآوردند ، و موارد و طرز استعمال آنرا از هندیها میآموختند .

در زمان بهرام گور ، که مردی خوشگذران بود ، عده‌ای رامشگر هندی بایران دعوت شدند ، و بدستور وی ، درس اسر مملکت هنر خود را عرضه داشتند . تعداد این افراد متجاوز از چند هزار نفر بوده است . همین رامشگران بودند ، که موسیقی هندی را با خود باین سرزمین آوردند ، و با ترکیب آن با موسیقی یونانی که توسط سلوکی ها به ایران آمده بود ، و موسیقی بومی ، موسیقی دوره ساسانی بوجود آمد . موسیقی امروز

۱- ایران در زمان ساسانیان : ص ۴۰۰ .

ما، که از دوره ساسانیان باقی است، بدینگونه فراهم شده است.^۱ در زمان خسرو انوشیروان روابط ایران و هند بیش از پیش توسعه یافت، و سفرای متعددی بین دو کشور مبادله شدند، مردم دو کشور نیز بمسافرت در سرزمینهای یکدیگر پرداختند. درباره روابط انوشیروان و هند، در کتاب «مروج الذهب» مسعودی چنین میابیم: «شاه هند بدو نوشت از پادشاه هند و بزرگ بزرگان مشرق، و صاحب قصر طلا، بادرهای یاقوت و مروارید، بپیرادرش پادشاه ایران، صاحب تاج و درفش خسرو انوشیروان ... هزار من عود هندی برای او هدیه فرستاد، که در آتش چون موم ذوب شدی، و مهر همانند موم بر آن نقش گرفتی، و خط آن نمودار شدی. بایک جام یاقوت سرخ که دهانه آن يك وجب بود، پراز مروارید باده من کافور، چون پسته، و درشت تر؛ و کنیزی که هفت ذراع قد داشت و مژه هایش به چهره میخورد، و سپیدی دید گانش میان پلکها از صفا چون برق میدرخشید، و کیفیتی جالب، و وصفی دلپذیر داشت، با بروان پیوسته و گیسوانی که بدن بال خود میکشیده. بافرشی از پوست مار، نرم تر از حریر، و زیباتر از هر پارچه ظریف، و نامه رابطهای سرخ بر پوست درخت معروف به «کاذی» نوشته بودند. این درخت بدیار هندو چین یافت شود، و از گیاهان عجیب است، که رنگ نیکو، و بوی خوش دارد و پوست آن از کاغذ چینی نازکتر است، و ملوک چین و هند بر آن

۱- روابط ایران و هند در عهد باستان: ص ۱۳۸.

نویسند^۱. در زمان خسرو پرویز نیز سفرا و هدایائی بین دو مملکت رد و بدل شده است.

سرانجام به نتیجه این روابط میرسیم، که منتهی به مهاجرت دسته عظیمی از ایرانیان زردشتی مذهب به هند، در دوره حمله عرب باین سرزمین است، که این دسته بهیچ قیمتی مایل به ترك مذهب خود نبوده اند، و بناچار از ایران خارج شده و به هند روی آورده اند.

این سفر بیشتر از طریق جزیره هرمز و خلیج فارس و اقیانوس هند انجام گرفته است. در هند چون نظام اجتماعی این سرزمین ورود از طبقه ای از طبقات جامعه را به طبقه دیگر غیر ممکن ساخته بود (کاست) بناچار زردشتیان ایرانی یا پارسیان موفق شدند اقلیتی بسازند که خصوصیات نژادی، و آداب و سنن خود را حفظ کنند. از این مهاجرت در کوه کنه ری^۲، واقع در ۲۵ میلی شهر بمبئی پنج کتیبه بزبان پهلوی تا به امروز باقی است^۳.

در قرن هفتم میلادی بدنبال همان تحولات در ایران، گروهی از کلدانیان ایرانی از راه بصره به هندپناه بردند، و خط پهلوی که در روی صلیبی در نزدیکی مدرس باقی مانده، یادگار همین دسته از مهاجران ایرانی به آن سرزمین است.

۱- ترجمه ابوالقاسم پاینده: ص ۱۴۰، ۱۴۱.

۲- Kanheri

۳- روابط ایران و هند: ص ۱۴۶.

گذشته از آن کلیساها و صوامعی از نسطوریانی که از ایران و از طریق جزیرهٔ خارك به هند رفته‌اند باقی است، که در آنها کتیبه‌هایی بزبان و خط پهلوی موجود میباشد^۱.

مهمترین قسمت روابط ایران باچین در دورهٔ باستان رادر زمان ساسانیان باید جستجو کرد، که هر يك از طرفین با بسط و گسترش حوزهٔ قلمرو خود بیش از پیش بیکدیگر نزدیک شدند، و حکومتها و اقوام سر راه بهترین زمینه را برای ایجاد روابط نزدیک بین دو طرف بوجود آوردند. بزرگترین عامل این ارتباط مسائل اقتصادی در آن زمان بود که چین و ایران با تشویق تجار داخلی و خارجی و ایجاد تسهیلاتی برای تجارت‌های بین المللی و ترمیم و امن کردن راهها بیش از پیش بتوسعهٔ آن همت می‌گماشتند، و روم نیز که می‌بایستی از طریق ایران مالا لتجاره های خود را به چین برساند، و کالاهای مورد لزوم چینی را دریافت دارد، در تجارت بین المللی سهم عمده‌ای داشته است.

بدین ترتیب ایران در این دوره هم نقش واسطه را در تجارت‌های بین المللی ایفا می‌کرده، و هم بطور مستقیم خود وارد عمل بوده است. چنانکه بعنوان مثال ابریشم که یکی از عمده ترین کالاهای تجارتی زمان را تشکیل میداد، ابتدا منحصرأ در چین تولید میشد، که از طریق ایران به روم میرسید، و خود ایران نیز یکی از مهمترین خریداران ابریشم چین بود که بعدها با تقلید از صنایع ابریشم چینی جزء مهمترین

۱- روابط ایران و هند : ص ۱۴۶.

تهیه کنندگان و صادر کنندگان پارچه های ابریشمی و صنایع نساجی گردید .

بدین ترتیب مشاهده میشود که ابتدا تجارت باب مراوده را بین طرفین گشود ، سپس بدنبال آن روابط سیاسی و در نتیجه روابط فرهنگی ایجاد گردید ، و بتدریج بسط و گسترش یافت .

از ابتدای کار ساسانیان تا انقراض این سلسله در متون متعدد چینی مطالبی در این خصوص بطور متوالی مضبوط است که وجود روابط اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و تمدنی را بین دو طرف ثابت و محرز میسازد، و همچنین کشف سکه هایی از شاپور دوم (۳۱۰ - ۳۷۹ م) ، اردشیر دوم (۳۷۹ - ۳۸۳ م) و شاپور سوم (۳۸۳ - ۳۸۷ م) در تورfan مؤید همین مسئله است^۱ .

در این متون مضبوط است که در اواسط قرن پنجم میلادی در حدود ده هیئت سیاسی از ایران به چین رفته ، و يك بار نیز هیئتی به دربار ساسانی فرستاده شده است . در عهد قباد ساسانی (۴۸۸ - ۵۳۱ م) که به چینی « کو - هو - تو »^۲ خوانده میشده ، در رأس هیئتی سفیری به این سرزمین وارد شده ، و پیامی با خود آورده است ، بدین مضمون : « پادشاه مملکت بزرگ ، پسر خداوند است . امیدواریم که ایالتی که آفتاب طلوع میکند ، همیشه متعلق به امپراطور چین باشد . « کو - هو - تو » پادشاه « پو -

۱ - آقای هاندا : مذاهب ایرانی در چین .

۲ - Ku - ho - to .

سسو^۱، میلیون‌ها کرئش و نیاز میکند. امپراطور این پیام را با کمال میل پذیرفتند^۲.

در مورد روابط سیاسی باید به پناهندگی پیروز و پسرش نرسه بدربار تنگ^۳ نیز در سال ۶۷۳ م. اشاره کنیم، که توقف وی در چین در نقل و انتقالات فرهنگی بسیار مؤثر بوده است^۴.

سرانجام آخرین شاهنشاه ساسانی، یزدگرد سوم، در زمان سلطنت خود سفیری به چین فرستاد، و گربه‌ای بخاقان هدیه کرد، که مورد توجه بسیار واقع شد. فرار یزدگرد به ماوراءالنهر و انقراض دولت ساسانی در تواریخ چینی بطور مفصل مضبوط است. پس از اضمحلال این سلسله و هجوم اعراب بایران تعداد بسیاری از ایرانیان زردشتی به چین پناهنده شدند، و باز مینه‌ای که قبلاً روحانیان زردشتی در این سرزمین فراهم ساخته بودند، مناطق امنی برای سکنی گرفتن در آنجا یافتند، و در مبادلات فرهنگی بسیار مؤثر واقع شدند. نتیجه این روابط در گسترش و ترویج مذاهب ایرانی چون زردشتی و مانوی در چین که در مبحثی جداگانه بحث آن رفت، مشاهده گردید. زبان پهلوی از طریق مذاهب

۱ - Po - Sou - چینی‌ها بملکت ساسانی پوسسو می گفتند، که آوانویس چینی پارس میباشد.

۲ - نقل از کتاب وی - شو جلد ۱۱۲، از رساله «معرفی منابع چینی مربوط به ایران باستان».

۳ - T'ang.

۴ - ۲ - ۴ : مبحث مربوط به دین زردشت.

ایرانی و روابط بازرگانی به چین راه یافت ، که مؤید آن کشف کتیبه‌ای به این خط و زبان در شهر « سی - آن » میباشد ، بدین مضمون : « این انوشه‌روان شاهزاده خانم « ماسیس » دختر انوشه‌روان سردار « سی‌زین‌سی »^۱ از خاندان « سورن » ... »^۲.

مهمترین تواریخ چینی از قرن اول قبل از میلاد که دوره حکومت اشکانی را دربرمی‌گیرد تا آخر حکومت ساسانیان ، بطور متوالی و مفصل مطالب مهمی راجع بایران دارند ، که خواه مؤلفین این تواریخ خود به ایران سفر کرده‌اند ، و مشاهدات خویش را نقل کرده‌اند ، و خواه از آنچه که در چین از ایرانیان مهاجر و پناهندگان و هیئت های سیاسی در یافته‌اند ، نگاشته‌اند . مهمترین متون برای دوره اشکانی و ساسانی بترتیب تاریخ تدوین عبارتند از : شی - چی (۱۴۵ - ۸۶ ق م) هان - شو (۳۳ - ۹۲ م) سان - کوو - چیه (۲۳۳ - ۲۹۷ م) هو - هان - شو (۳۹۸ - ۴۴۵ م) وی - شو (۵۰۶ - ۵۷۲ م) سوی - شو (۵۸۰ - ۶۴۳ م) چیو - تنک - شو (۸۸۷ - ۹۴۶ م) وو - ینگ - هسیو (۱۰۰۷ - ۱۰۷۲ م)^۳ و تواریخ و متون متعدد دیگر .

۱ - Si - zin - si -

۲ - « معرفی منابع چینی مربوط به ایران » .

۳ - San - ku ' uw - chi'è . Hu - Han shu . Sui - shu . Chi' u - Tang - shu . Wu - yeng - hsiu .

مسئله برای تحقیق در تاریخ و فرهنگ دوره ساسانی ، این منابع در درجه اول اهمیت قرار دارند ، که متأسفانه تا بحال در ایران توجهی به آنها نشده ، و امید است که در آینده مورد بررسی و استفاده کامل قرار گیرد^۱ .

در اینجا بعنوان نمونه قسمتی از مطالب یکی از متون مورد بحث را نقل می کنیم :^۲ « پایتخت پو - سسو ، شهر قلعه دار سولی^۳ است . این شهرده لی^۴ مربع وسعت و بیش از صد هزار خانوار سکنه دارد . نهری از شمال به جنوب شهر می گذرد . خاک مملکت مسطح ، و طلا و نقره و توتیا و مرجان و کهربا و عقیق بعمل می آورد ، و همچنین مروارید های بزرگ و شیشه های شفاف و تیره ، و بلور و زمرد و الماس و منجوق قرمز و فولاد و مس و شنکرف و جیوه ، و چندین نوع منسوجات ابریشمی

۱ - کتابی بنام « مجموعه منابع تاریخ روابط چین و مغرب زمین » در چین موجود است ، که مشتمل بر شش جلد می باشد . جلد چهارم آن تحت عنوان « روابط چین و ایران در دوران باستان » در دسترس است ، که مطالب گوناگون مربوط به این دوره از تاریخ ایران ، از کتب معتبر چینی در آن گردآوری شده است . جای آن دارد که روزی این اثر مهم و پرازش بفارسی یا بزبانهای دیگر دنیا ترجمه شود ، و مورد استفاده پژوهندگان این دوره از تاریخ قرار گیرد .

۲ - رساله « معرفی منابع چینی مربوط به ایران باستان »

۳ - Su - Li منظور سلوکیه است .

۴ - Li هرلی برابر با ۴۳۴ متر است .

وپنبه‌ای، قالی و قالیچه و تافته و چرم گوزن قرمز، و کندر و زعفران و سایر مواد خوشبو و فلفل، شکر، خرما، ایرانی، گل تاج الملوك، هلیله، مازو و نمک و زرنیخ زرد، و مواد نظیر آنها را زیاد تولید می‌کند. آب و هوای [این مملکت] بسیار گرم است و هر خانواده در خانه خود یخ نگاه می‌دارد. ریگزار زیاد وجود دارد، و مردم بواسطه نقل آب، آبیاری می‌کنند. حبوبات پنجگانه و پرندگان و حیوانات [این مملکت] عموماً شبیه است به مال چین، ولیکن آنجا برنج و ارزن نیست. این سرزمین اسبهای فوق العاده عالی پرورش می‌دهد و همچنین خرهای بزرگ (فاطر) و شترهایی که بعضی از آنها قادرند روزی ۷۰۰ لی راه بروند. خانواده‌های ثروتمند چندین هزار رأس از این حیوانات دارند.

علاوه بر اینها در این مملکت فیل سفید و شیر نیز پرورش می‌یابند، و تخم مرغهای بزرگ. آنجا مرغی است که شکل آن شبیه شتر است: دوبرال دارد ولی نمیتواند بلند پرواز کند، و هم علف و هم گوشت می‌خورد، و همچنین میتواند آتش ببلعد^۱.

پادشاه روی تختی بشکل گوسفند طلائی می‌نشیند، تاج بر سر می‌گذارد، بایراییه‌های طلائی، و قبائی می‌پوشد زربفت که بامرواریدها و جواهرات مزین است. مردها موی خود را کوتاه می‌کنند، و کلاههای سفید پوستی بر سر می‌گذارند، و پیراهنهای یقه باز می‌پوشند که سراز توی آن می‌گذرد، و در قسمت پائین از دو طرف باز است. ایشان عمامه

۱ - منظور شتر مرغ است، که از ایران به چین برده شد.

و بالا پوش نیز دارند و پارچه های زری درست می کنند ، از قماشهای بافته شده . زنهای پیراهنهای گشاد و بالاپوشهای بزرگ میپوشند . گیسوان آنها از جلو سر بافته شده ، و يك گیس ساخته میشود و در پشت سر باز گذاشته ، و سرازیر انداخته میشود ، و با گلهای طلائی و نقره ای آرایش داده میشود . از بالا و پائین آن یک رشته مرواریدهای رنگارنگ روی دوش آنان آویزان است . پادشاه در این مملکت غیر از پایتخت خود نزدیک به ده نقطه مقرهای كوچك دارد که بمنزله قصرهای تابستانی در چین است . [پادشاه] هر سال در ماه چهارم از پایتخت حرکت کرده در این قصر اقامت می کند ، و در ماه دهم به پایتخت برمی گردد . بعد از جلوس به تخت سلطنت پادشاه از میان فرزندان خود با هوشترین آنها را انتخاب کرده بطور مخفی اسم او را در سندی نوشته در خزانه خود نگاه میدارد . پسران و وزرا هیچيك مضمون سند را نمیدانند . هنگام فوت پادشاه ، مجلس (شاهزادگان و وزرا) نامه را بیرون می آورند ، و مضمونش را می بینند . کسی که اسمش در آن سند ممهور باشد به تخت نشاندۀ میشود . سایر شاهزادگان به منصب [فرمانداری] سرحدات معین میشوند ، و به این ترتیب از آن پس برادران یکدیگر را نمی بینند .

از جمله رجال و مأمورین عالی رتبه آنها یکی کسی است که امور قضائی را اداره میکند . دیگر شخصی است که امور خزانه در دست وی است . دیگر شخصی است که اسناد رسمی و سایر امور بعهدۀ او میباشد . بعد از اینها رئیس بیوتات سلطنتی است .

سپس شخصی که امور نظامی و سپاهی را در تمام مملکت اداره میکند. این مأمورین عمالی در زیر دست خود دارند، که هر يك امور اداره خود را میگرداند.

سربازان زره و نیزه و سپرهای گرد و شمشیر و کمان و فلاخن دارند. آنها در نبرد از فیل هم استفاده می کنند که سوار آنها میشوند، و صد سرباز دنبال يك فیل برآه میقتد. در قوانین جنائی آنان مجازات قتل معمول است، و مقصر را آویخته تیر باران می کنند. مجازات درجه دوم حبس است؛ هنگامیکه پادشاه تازه به تخت می نشیند محبوسین را آزاد می کنند. مردم خدای آتش و خدای آسمان را می پرستند. اگر در میان مردم دختری باشد که بالاتر از ده سال داشته و زیبائی خاص داشته باشد، شاه وی را به حرمسرای خود میبرد تا او را بزرگ و تربیت کند. آنگاه در مقام بخشش و انعام بکسی که خدمتی کرده باشد میدهد.

جسد مرده ها عموماً بیرون گذاشته میشود، روی تپه ها. تا يك ماه لباس عزا میپوشند. خارج شهر کسانی هستند که جدا از دیگران زندگی میکنند، و فقط آنان ترتیب دفن اموات را میدهند. این جمع را مردم نجس میگویند؛ اگر یکی از ایشان به شهر وارد شود باید با زنگوله حرکت کند تا مردم او را از سایرین تشخیص دهند.

روز اول سال نو در ماه ششم است. بزرگترین اعیاد آنان روز هفتم ماه هفتم است، و روز اول ماه دوازدهم. در این روزها مردم یکدیگر را به ضیافت و جشن دعوت می کنند، که در آنجا موسیقی مینوازند و شادمانی

و خوشگذرانی می‌کنند. بعلاوه در روز بیستم ماه اول، هر کس برای ارواح پدران خود قربانی می‌دهد^۱.

در منابع دیگر بهمین دقت شرح اوضاع ایالات ساسانی و نحوه زندگی مردم آمده است، که گوشه‌هایی از اوضاع اجتماعی و بخصوص فرهنگی و تمدنی این دوره را روشن و آشکار می‌سازد.

نتیجه

از آنچه که گذشت میتوان چنین نتیجه گرفت که نقش هریک از مناطق شرق و غرب را در ساختن و پرداختن فرهنگ دوره باستان بدرستی نمیتوان مشخص ساخت. هریک با دانش و بینش خویش گوشه‌ای از کار را گرفت و سبب ایجاد تحولات فکری و علمی بسیار وسیعی در دنیای کهن گردید. ولی آنچه که مسلم است نقش مؤثری میباشد که در این میان بعهده ایران محول بوده است: ایران با وضع جغرافیائی خاص خود همواره چون پلی بر سر راه شرق و غرب قرار داشته، و این خصوصیت رسالتی بس عظیم و دشوار بعهده وی نهاده بوده است. این رسالت عبارت بود از حفظ ملیت‌ها و فرهنگهای شرق و غرب از تهاجم یکدیگر. چه بسا که روم با گذشتن از ایران بر شرق دست مییافت، و فرهنگ و تمدن شرق چیز دیگری غیر از آنچه که بود میشد، و بعکس امکان داشت

۱ - نقل از وی - شوج جلد ۱۰۲. رساله و معرفی منابع چینی مربوط
بایران باستان،.

که اقوام گوناگون آسیای مرکزی چون هیاطله، هونها، خزرها و ترکها، از ایران می‌گذشتند و غرب را مسخر می‌ساختند؛ و بدنبال آن فرهنگ و تمدن این منطقه را دگرگون می‌کردند. ایران مانند سپر بلاویاسدی همواره در این میان قرار داشت، و هر يك از این تهاجمات را دفع میکرد. مادی‌هابانی اولین سلسله آریایی ایرانی این سرزمین را از ابتدای ورود بتاریخ خود در عرصه فرهنگهای جهانی وارد ساختند، و پایه‌های فرهنگ عظیم و درخشان ایران باستان را پی‌ریزی کردند، و مسلمانان همین دوره بود که فرهنگ بارور شاهنشاهی هخامنشی بذرافشان گردید.

در ادوار کهن هیچگاه تا زمان هخامنشیان شرق و غرب در روابطی چنین نزدیک بایکدیگر بسر نبرده بودند، و هیچگاه فرهنگها و تمدنهای این دو منطقه تا این حد درهم نیامیخته بود. سبب ایجاد این وضع هخامنشیان بودند که باگردآوری ملل گوناگون تحت يك حکومت، و ایجاد روابط نزدیک با یونان، رهبری ملل شرق را در راه ساختن فرهنگی جهانی بعهده گرفتند.

اشکانیان برگردن فرهنگ و تمدن ایران باستان حقی بزرگ دارند، چنانکه بر استقلال ملی آن. ایشان توانستند نفوذ مادی و سپس معنوی یونانیان را ریشه کن سازند، و فرهنگی اصیل و ملی جایگزین آن کنند. این سلسله چون سدی تمدن و فرهنگ کهن آسیا و اروپا را از تهاجم بیکدیگر مصون داشت. در دوره ساسانیان این فرهنگ

به اوج عظمت و درخشش خود رسید ، و هنگامیکه اسلام بر قسمت بزرگی از جهان مسلط شد ، و عمر دنیای کهن بسر آمد پایه‌های فرهنگ و تمدن عصر جدید توسط ساسانیان ریخته شده بود ، و هر جا که اسلام قدم نهاد این فرهنگ و تمدن بارور را نیز با خود به ارمغان برد .

اگر ایرانیان بهنگام هجوم اعراب مانند گذشته موفق به ایستادگی در مقابل حملات این قوم تازه نفس می‌گردید ، مسلماً وضع دنیای اسلام نیز بطریقی غیر از آنچه که هست میشد . زمانیکه این سد شکست اوضاع فکری ، سیاسی و اقتصادی نیمی از دنیا نیز دگرگون گردید .

مآخذ

- ۱ - ایران در زمان ساسانیان ، تألیف آرتور کریستنسن . ترجمه رشید یا سمی ، چاپ تهران ، سال ۱۳۲۴ .
- ۲ - مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات فارسی : تألیف دکتر محمد معین . چاپ تهران ، سال ۱۳۲۶ .
- ۳ - تاریخ ادبی ایران ، از قدیمترین روزگاران تا زمان فردوسی ، جلد اول : تألیف پرفسور ادوارد براون . ترجمه علی پاشا صالح ، چاپ تهران ، سال ۱۳۳۳ .
- ۴ - تاریخ شاهنشاهی هخامنشی : تألیف امستد . ترجمه دکتر محمد مقدم ، چاپ تهران ، سال ۱۳۴۰ .
- ۵ - تاریخ سیاسی پارت : تألیف نیلسون دوبواز : ترجمه علی اصغر حکمت چاپ تهران ، ۱۳۴۲ .
- ۶ - ایران از آغاز تا اسلام : تألیف رمان گیرشمن . ترجمه دکتر محمد معین چاپ تهران ، سال ۱۳۴۴ .
- ۷ - اشکانیان : تألیف دیاکونو . ترجمه کریم کشاورز . چاپ تهران ، سال ۱۳۴۴ .

- ۸ - تاریخ ایران و ممالك همسایه در زمان اشکانیان : تألیف گوت اشمیت ، ترجمه کیکاوس جهانگیری ، چاپ تهران ، سال ۱۳۴۵ .
- ۱۰ - کورش در روایات شرق : دکتر شیرین بیانی . سری مقالات مندرج در مجله یغما ؛ ماههای شهریور ، مهر ، آبان ، آذر ، و دی سال ۱۳۴۷
- ۱۱ - معرفی منابع چینی مربوط به ایران باستان : کوائچی هاندا . رساله تحقیقی برای دوره فوق لیسانس تاریخ . تهران سال ۱۳۵۰ .
- ۱۲ - روابط سیاسی ایران و چین در دوره ساسانی و مذاهب ایرانی در چین کوائچی هاندا ، رساله تحقیقی برای دوره فوق لیسانس تاریخ ، تهران سال ۱۳۵۰ (قسمتی از این رساله در مجله بررسی های تاریخی ، شماره مخصوص ، و شماره ۴ ، سال ششم ، تحت عنوان « مذاهب ایرانی در چین از خلال منابع چینی » ، چاپ شده است .)
- ۱۳ - روابط ایران و هند در عهد باستان : مقاله ای از دکتر علاء الدین آذری . مجله بررسی های تاریخی مهر - آبان ۵۰ شماره ۴ سال ششم .

شوش^۵

مجموعه‌ای از تاریخ، تمدن و فرهنگ منطقه‌ای وسیع در شوش گرد آمده، که طبقه طبقه، و لا بلا در زیر خاکهای این شهر کهن پنهان گشته است، و مابهر طبقه از این مجموعه که دست یابیم، گوئی بدوره‌ای از تاریخ این سرزمین دست یافته‌ایم.

این شهر از آغاز ایجاد، مرکز تلاقی دو تمدن مهم بوده، که هر يك در دیگری تأثیر داشته است: یکی تمدن جلگه بین النهرین، و دیگری تمدن نجد ایران. موقع جغرافیائی این منطقه، که امتداد طبیعی بین النهرین سفلی، در شمال خلیج فارس بوده، در وجود آمدن این وضع خاص، كمك بسیار کرده است. «گیرشمن» در این باره میگوید: «کار او عبارت بود از: دریافت داشتن، توسعه بخشیدن، و سپس انتقال دادن»^۱.

* این مقاله نخستین بار در کتاب «پایتخت‌های شاهنشاهی ایران»، مهر ماه ۱۳۵۰ به چاپ رسیده است.

۱- ایران از آغاز تا اسلام: ص ۲۲.

در دوران ما ، زمایکه دست اندر کار شناختن تاریخ ، و فرهنگ و تمدن شوش شدند در این سرزمین بجز چند تپه بزرگ و کوچك پوشیده از خار ، و اثر چند ویرانه بر آنها چیز دیگری نمودار نبود . ولی حدس زده میشد ، که در زیر این تپه های خار گرفته باید گنجینه هایی نهفته باشد . برای اولین بار در حدود سال ۱۸۵۱ شخصی بنام لفتوس^۱ دست بکاوشهایی زد ، که از آن پس این کار متوالیاً تا با امروز ادامه دارد .

در سال ۱۸۵۳ ویلیام کنت^۲ انگلیسی و سپس در اواخر قرن ۱۹ هیأت های فرانسوی از جمله دیولافوا^۳ و سپس دو مرگان^۴ و غیره بکاوش پرداختند ، که چون طرز کار آنان ناقص ، و غیر علمی بود ، بسیاری از آثار از بین رفت . بعد از جنگ بین الملل دوم ، رمان گیر شمن^۵ در رأس هیأتی فرانسوی باروشهای جدید علمی شروع بکار کرد و آنچه امروز بدست آمده در اثر اقدامات ، و کوششهای این هیات بوده است ، که دنبال کار آنرا هیأت های جدید ایرانی گرفتند ، و همچنان حفريات و کشفیات ادامه دارد ، و ما امیدواریم که نقاط تاریک تاریخ این شهر هر چه بیشتر و هر چه زودتر آشکار و روشن گردد .

Wiliam kennet - ۲

Loftus - ۱

Jaques de Morgan - ۴

Dieulafoy - ۳

Roman Chirshman - ۵

ایجاد شوش

در دشتی حاصلخیز که در سرایشی خفیف بستر شرقی رودشائور، شعبه‌ای از رود آبدیز قرار دارد، شوش بوجود آمده، که از همان ابتدای ایجاد، تا با امروز باین نام خوانده شده است. باستثنای قسمت جنوب غربی، گرداگرد این دشت را کوههائی فرا گرفته، که عبارتند از: سلسله جبال زاگرس در شمال، کوههای مرتفع مرکزی در شرق و جنوب شرقی، کبیر کوه در مغرب، و شمال غربی، و تپه‌های پست و بلند در جنوب.

کوههای شمالی مانع و رود بادهای خنك باین سمت میشود، و بخصوص در تابستان بادگرم و خشکی از جهت بابل، و خلیج فارس در شوش میوزید، که هوارا بیش از پیش گرم و سوزان میساخت. چنانکه سترابو^۱ میگوید: «اگر آب سرد را در آفتاب می گذاشتند فوراً گرم میشد، و جوراً که برای خشك کردن بر زمین پهن می کردند، مانند آنکه در تنور گذاشته باشند، میترکید و پف می کرد»^۲.

۱- Strabow

۲- نقل از کتاب تاریخ شاهنشاهی هخامنشی: ص ۲۲۳، ۲۲۴

چنانکه گفته شد ، خاك شوش بسیار حاصلخیز بود ، و باز بنا به گفته سترابو مردم ادعا داشتند که جو و گندم هر ساله يك تخم یکصد تخم، و گاهی دو است تخم بار میداد^۱.

دشت سوزیان از حدود ۸۰۰۰ سال ق . م . مسکونی بوده ، و از ۵۰۰۰ سال ق . م . چند دهه پراکنده در آن یافت شده است . ساکنین این دهات ابتدا ظروف سفالین خشنی میساخته اند که بتدریج نقاشی بر آن افزوده شد . این تزئینات نقاشی نشانه تمدن اولین کشاورزان در سراسر شرق قدیم بوده است^۲.

در اوایل هزاره چهارم قبل از میلاد ، اولین ده نشینان سرعت ساکن گردیدند ، و بکار زراعت پرداختند ، و شوش منطقه کشاورزی وسیعی گردید . از بناهای اولیه آن اثری بدست نیامده ، ولی با کشف اشیاء زیبایی از يك گورستان ، بتمدن پیشرفته ای در این دوره بر میخوریم . در این زمان مردگان را پس از آنکه گوشت بدنشان در مجاورت هوا میپوسید و از بین میرفت ، دفن می کردند . باین ترتیب که جمجمه را در کاسه ای گرد ، و استخوانهای بزرگ و بلند را در کاسه های بلند می گذاشتند ، و بادیگهای کوچکی که در کنار آن قرار میدادند بخاك میسپردند . آنچه که از این گورستان بدست آمده ، عبارت است از اشیاء فلزی از قبیل آینه ، داسهای پهن ، و سنجاق که پارچه های ظریفی بدور آن

۱- امستد : ص ۲۲۳

۲- تلخیص عیلام : ص ۱۹

بسته شده بود ، و غیره که نمودار صنعت فلز کاری بسیار شکوفان و پیشرفته می باشد .

سفالسازی مهمترین هنر این زمان بود که باوج زیبایی خود رسید . «آ ندره پارو»^۱ شوش این دوره را « سورعهد عتیق »^۲ نام نهاده ، و معتقد است که سفالسازی هیچ نقطه دیگری در جهان بزیبائی و اهمیت این شهر نبوده است^۳ . تزئینات ظروف عبارت بود از : نقش حیوانات با اشکال و خطوط هندسی ، و فقط چند مورد از نقش انسان .

مهر که کمی قبل از بنای شهر شوش اختراع شده بود ، در این دوره رواج بسیار داشته ، که بشکل حلقه هائی از جنس خاك رس ، و یا بشکل عدس بزرگی ساخته میشده است .

روی مهرهای نیمه کروی ، تصویر «خدای حیوانات» که چهارپایان را احاطه کرده ، یا مارهای عظیم الجثه را مقهور ، و رام کرده ، دیده میشود . این موضوع مظهر معتقدات مذهبی اولین کشاورزان این نواحی بوده است^۴ .

در اواسط هزاره چهارم ، شوش بصورت شهری کامل در آمد ، و مرکز ، و پایتخت سایر شهرهای عیلام گردید ، و سپس بسرعت روبرقی و آبادانی رفت . برفراز تپه ای در مرکز شهر معبدی بر صفه ای بلند ایجاد

۲- Sévres

۱- André parrot

۳- سومر: ص ۴۱ ، ۶۰۰

۴- تاریخ عیلام : ص ۲۱ ، ۲۲

کردند که میبایستی قلب، و مرکز شهر اولیه، و شاید محل سکونت رئیسی بوده باشد. با این اقدام هسته اولیه حکومت و سلطنت بوجود آمد. مهمترین اثر تمدنی این دوره مهر است که نقش «خدای حیوانات» اوایل هزاره چهارم همچنان بر آن مشاهده میگردد؛ و در این نقش شاخی نیز بر سردارد، که نشان قدرت وی است. بعدها این موجود اساطیری بقالب انسان در میآید، که باید همان رئیس - روحانی شهر باشد. در این دوره شوشی ها نوعی خط تصویری را میساخته اند، ولی از آن چندان استفاده ای نمی کرده اند. در زندگی این دوره شکار مانند سابق جای مهمی احراز کرده بود، و بگله داری و کارهای کشاورزی نیز اهمیت داده میشد. در صنایع تخصصی، و فن فلزکاری، و حجاری نیز پیشرفت قابل ملاحظه ای مشاهده می گردد^۱.

او اسط هزاره چهارم از دوره های درخشان تمدنی، و صنعتی و اقتصادی شوش بشمار میآید. راهها توسعه، و امتداد مییابد، و مراکز تجارتنی مهم زمان میرسد، این امر مسلم است که شوشی ها تا ایران مرکزی پیش رفته بوده اند. یکی از نقاط مهمی که مورد تهاجم آنان قرار گرفته ناحیه سیلک است، که بر ویرانه های دهات بناهایی ساخته اند.

در این دوره مشاهده میشود که فرهنگ و تمدن شوش کاملاً به سیلک تحمیل شده است. دلیل این دست اندازی بیشتر از جهت اقتصادی بوده باین معنی که از طرفی خود این منطقه از لحاظ منابع طبیعی و

۱ - تاریخ عیلام : ص ۲۸ .

کشاورزی بسیاری غنی بوده ، که شوشی ها میتوانسته اند باین منابع دست یابند ، و از طرفی دیگر میتوانسته اند از آن حدود بمنزله انبارهای غله و محصولات دیگر ، که از مناطق دورتر آورده میشد ، استفاده کنند .

حدس زده میشود ، که شوشی ها بر جزیره لیان که همان بوشهر امروزی است ، و سواحل شرقی خلیج فارس نیز دست یافته بوده اند ، و از آن نواحی بمنزله پایگاه های دریائی استفاده می کرده اند ^۱ . شواهد مسلمی در دست میباشد^۲ که تمدن شوش در مصر قبل از دوره سلسله های شاهی نیز نفوذ یافته ، و شاید باین سرزمین از طریق دریا رابطه تجارتی داشته است .

در اواخر هزاره چهارم تحولات جدیدی در شوش بروز کرد . باین معنی که در برابر افراد طبقه پائین ، يك طبقه ممتاز و برگزیده بوجود آمد ، که بکارهای مهم و اداری اشتغال داشت . فلزکاری ، سفالسازی ، نقاشی و مجسمه سازی رونق بسیار گرفت ، و سرانجام باید گفت که میبایستی تمدنی مهم واصل در این دوره شکفته شده باشد ^۲ . خط میخی عیلامی نیز تکامل یافت ، و بر اثر توسعه تمدن و فرهنگ شوش ، و متعاقب فتوحات سیاسی عیلام ، وارد نجد ایران شد ^۳ .

۱ - ایران از آغاز تا اسلام : ص ۳۴۷

۲ - تاریخ عیلام : ص ۲۸ ، ۲۹ ، ۳۲

۳ - ایران از آغاز تا اسلام : ص ۳۶

هزاره سوم قبل از میلاد

شوش در هزاره سوم قبل از میلاد با فراز و نشیب‌هایی مواجه بوده، که این فراز و نشیب‌ها بستگی کامل به اوضاع بین النهرین داشته است. بدین معنی که حکومت‌های سومر و آکاد در این دوره قدرت و اهمیت فراوان یافتند، و از تمدن بسیار شکوفا و غنی بهره‌مند گردیدند. از قرائن چنین برمی‌آید که در ابتدای این هزاره پایتخت عیلام تحت نفوذ فرهنگی و تمدنی، و شاید سیاسی سومر قرار گرفته و اهمیت گذشته خود را از دست داده، و شهرهای دیگر عیلام که کمتر تحت تأثیر تمدن سومر قرار گرفته بودند، شهرت بیشتری یافته‌اند. بهمین دلیل در شهرهای آوان، و حماضی، خاندان‌های سلطنتی بوجود آمدند، که بعدها در سومر فتوحات درخشانی کردند. در این دوره بر فراز صفت بلند میان‌شهر، معبد مجللی پیاشده، که حجاری‌ها و نقاشی‌ها، و مجسمه‌هایی از آن برجای مانده، و معرف نفوذ هنری شدید سومر در شوش است. خط مخصوص محلی نیز جای خود را به خط سومری بخشیده و مذهب شوشیها تحت تأثیر فراوان مذهب سومری قرار گرفته است. در قرن‌های آخر هزاره سوم، سومر جای خود را به آکاد داده است. در این زمان سارگن آگاده^۱ که بر سراسر بین النهرین استیلا یافته

بود، برعیلام نیز دست یافت، وعیلامیها این بار زبان آکادی را پذیرفتند. نفوذ فرهنگی سامی بخصوص در زمان نرم سین^۱ شاه دیگر آکاد بیش از پیش فزونی گرفت. ولی دیری نپائید که پس از مرگ نرم سین بر سلسله آگاده ضعف و فتوری روی آورد، و شوشیها که همواره در پی فرصتی مناسب بودند تا خود را از زیر یوغ معنوی و مادی آکاد بیرون کشند، این ضعف را بخوبی احساس کردند، و در حدود سال ۲۲۵۰ ق. م شاهزاده‌ای شوشی بنام یوزور این شوشیناک^۲ سر بشورش برداشت، و خود را نایب السلطنه عیلام خواند. وی بسرعت دست بکار محو نفوذ بیگانه، و ایجاد هنر و تمدن اصیل ملی گردید، و موفق شد. از زمان این مؤسس بزرگ حجاری‌های بسیاری در ارگ شوش بر جای مانده، که مبین استقلال ملی در این دوره میباشد^۳.

در اواخر هزاره سوم، وضع سیاسی و تمدنی این منطقه دگرگون شد. به این معنی که این بار شوش توانست خود را بر بین النهرین تحمیل کند. نفوذ تمدنی شوش پس از عبور از بین النهرین وسطی، به آشور نیز رسید، و این موضوع را از مهرهای استوانه‌ای شوشی که بتعداد فراوان در آشور کشف شده، می‌توان دریافت.

۱- Naram - Sin

۲- Puzur - In - Shushinak

۳- تاریخ عیلام : ص ۳۳، ۳۵، ۳۷

در این دوره در سیماش یکی از ایالات عیلام سلسله‌ای جدید روی کار آمد ، و پایتخت از شوش به سیماش منتقل شد ، ولی شاهان این سلسله محله مقدس شوش ، یعنی آرگ آنرا تجدید بنا کردند . در این هنگام شوشی‌ها دست از فعالیت نکشیدند ، و موفق به تکمیل ، و توسعه هنر ، و تمدن خود شدند . ساختن ظروف و اشیاء سفالی لعابدار که نمونه‌های آن از گوری بدست آمده ، و فن فلز کاری رونق و توسعه فراوان یافته ، و اصولاً در این زمان آثار هنری که با آتش پخته ، و کار میشده ، پیشرفت قابل ملاحظه‌ای کرده است^۱ .

هزاره دوم قبل از میلاد

در قرون اولیه هزاره دوم ، سلسله‌ای جدید در عیلام روی کار آمد که اصطلاحاً به «سو کالماهوها»^۲ معروف اند و تا قرن ۱۴ ق . م . دوام یافتند ، ولی از چگونگی سلطنت و وقایع زمان ایشان اطلاعی در دست نداریم . معه‌ذا از آنچه که بدست آمده ، میتوان گفت که شوش در این دوره بسیار آباد بوده ، محله‌ای در شهر اختصاص بخانه‌های مستحکم و بزرگ ثروتمندان شوشی داشته ، که دارای کوچه‌ها و میادین بسیار وسیع و مدارس بوده است .

۱- تاریخ عیلام : ص ۴۲

۲- Sukkalmahu

در این دوره مرده‌ها را در تابوتهای بزرگی از گل پخته، که بر قسمتی سنگ فرش شده قرار می‌گرفت، می‌گذاشتند، و بناهایی در روی قبر می‌ساختند. جسد بازیور آلات، اسلحه، ظروف، و غیره دفن میشد. از همین قبور ظروف تجملی بسیار زیبا، و زیور آلات ظریف متعدد، و همچنین مجسمه‌هایی کوچک کشف شده، که شاهد تمدنی بزرگ بوده است. فلزکاران مجسمه‌های متعدد برنزی، از ارباب انواع ساخته‌اند که گاهی مطلای می‌شده است.

از مهرها، و تصاویر خدایانی که از این دوره باقی مانده، چنین برمی‌آید که عیلام از نفوذ تمدنی و هنری بابل متأثر بوده و این تأثیر تا قرن ۱۶ ق. م یعنی زمانی که قدرت بابل با تهاجم هیتی‌ها به این سرزمین از بین رفته، ادامه داشته است.^۱

در اواسط هزاره دوم، پس از آنکه هیتی‌ها از بین‌النهرین خارج شدند، با حمله کاسی‌ها به بابل، و دگرگونی‌هایی که این مملکت یافت، عیلامی‌ها توانستند قدرت، و اعتبار گذشته را بازیابند. در اواخر قرن ۱۴ «سو کالما هوها» جای خود را به سلسله جدیدی دادند که اعضای این سلسله بنام «شاه‌انسان، و شوش» یا تحت عنوان «عظمت بخش امپراتوری»، خوانده شدند. در دوره حکومت این سلسله عیلام اهمیت و رونق فراوان یافت. در زمان اونتاش گال^۲ پنجمین شاه این سلسله، شهر دورانتاش^۳

۱ - تاریخ عیلام: ص ۴۷، ۴۸، ۴۹

۲ - Untash - Gal

۳ - Dur - Untash

یا چغازنبیل امروزی بنا گردید، و بناهای عظیم و قصور سلطنتی، وزیکورات معروف آن ساخته شد. با بنای دوراوتاش، شوش در درجه دوم اهمیت واقع شد، ولی در زمان جانشینان او نتاش گال، دوراوتاش اهمیت خود را از دست داد، و بار دیگر شوش در رأس سایر شهرهای عیلام قرار گرفت، و اغلب مجسمه ها و تزیینات ابنیه آن شهر را به شوش منتقل کردند^۱.

فصل ثلاثی شوش

عیلام در قرن ۱۲ ق. م شاهد تحولی جدید گردید. در این دوره مملکت به اوج قدرت و عظمت خود رسید، و تمام مظاهر این قدرت در شوش تمرکز یافت، و متجلی شد. سبب این تحول روی کار آمدن سلسله ای جدید، و ضمناً ادامه یافتن ضعف و سستی بابل بود، که این سلسله جدید با فراغ خاطر از جانب همسایه غربی، بکار عمران و آبادی، و قدرت بخشیدن به قلمرو خویش پرداخت. در حدود سال ۱۱۶۰ ق. م شوتروک ناهوتته^۲، یکی از شاهان معروف این سلسله، به بابل حمله برد، و در آن سرزمین ویرانی بسیار بار آورد، و غنائم فراوانی نصیب وی شد، که همه را به معابد شوش تقدیم داشت. از جمله این غنائم سنگ یادبود

۱ - تاریخ عیلام : ص ۷۵

۲ - Shutruk - Nabhunta

پیروزی نرم سین ، و پایه بزرگ سنگی مانیشتوسو^۱ شاه آگاده ، و سرانجام چند مجسمه سومری بود^۲ .

کوشش ودقت خاصی که شاهان این سلسله در زیبا و مجلل ساختن و خلاصه عظمت بخشیدن شوش بکار برده اند ، مسلم میدارد که ایشان می خواسته اند پایتخت را قلب ، و مرکز امپراتوری ، و مقر این شوشیناک^۳ خدای بزرگ و بی رقیب عیلام قرار دهند .

در این دوره عیلام فتوحات خود را گسترش . به این معنی که در شمال تا ناحیه دیاله و کرکوک رسید . با فتح بابل ، سراسر دره دجله ، قسمت اعظم ساحل خلیج فارس و سلسله جبال زاگرس و خلاصه سراسر ایران غربی ، جزء قلمرو عیلام شد ، و از مجموع این نواحی نخستین شاهنشاهی عیلام بوجود آمد که مرکز آن شهر شوش بود . متعاقب با فتوحات سیاسی ، مبارزه با فرهنگ و تمدن بیگانه شدیدتر شد . شوتروک ناهونته در ارگ شوش معبدی ساخت که از آجرهای مربع لعابدار روکش شده بود . که بعضی از این مربعات نقوشی داشت ، که صحنه های زندگی درباری را مجسم می کرد. شیلهاک^۳ این شوشیناک^۳ پسر شوتروک ناهونته ، یکی دیگر از شاهان این سلسله ، تزئینات بسیاری به معبد این شوشیناک افزود . تشریفات تدفین شاهان در این معبد

۱ - Manishtuesu

۲ - باستانشناسی ایران باستان : ص ۷۹

۳ - Shilhak - in - Shushinak

برگزار میشد ، که چونگی آن بر دیوار محرابی مجسم شده . در یکی از محلات شهر ، که مخصوص قصور سلطنتی بوده ، به افتخار این شوشیناک معبد دیگری ساخته شده ، که شاید بمنزله عبادتگاه خصوصی شاهان بوده باشد .

از این دوره نمونه های فراوانی از اشیاء فلزی ، خواه برنزی ، و خواه طلائی بدست آمده ، که نمودار هنر بسیار پیشرفته ای می باشد ، و با ملاحظه بعضی از آنها ، می توان چنین انگاشت که هنر ایرانی در هزاره اول قبل از میلاد ، تقلیدی مستقیم از این نوع سبك بوده است^۱ . در اواخر هزاره دوم ، و اوایل هزاره اول ، زمانیکه آریاها در نجد ایران مستقر شدند ، عیلام با اولین دستجات مهاجر آریائی تماس حاصل کرد ، که این تماس ، بخصوص از طریق توسعه و تکمیل راههای فلات ایران صورت گرفت . از این زمان عیلام و همسایگان آریائی آن ، از لحاظ هنری ، و تمدنی در یکدیگر تاثیر نهاده اند . ولی تأثیر عیلام بسیار مهمتر و عمیقتر بوده است . در سبک و سایر نواحی نجد ایران اشیائی بدست آمده ، که نفوذ هنری شوش را مسلم می سازد ، و در عوض طلا سازان شوشی گوشواره هایی بشکل خوشه ساخته اند که از خصوصیات جواهر سازی ایرانی است^۲ .

در این دوره قبور و سردابهائی باطاقهای قوسی کشف شده ، که يك يا چند مرده از افراد يك خانواده را که بمرور از بین می رفتند ، یکی

۱ - تاریخ عیلام : ص ۶۱ ، ۶۲ ، ۶۳

۲ - تاریخ عیلام : ص ۶۴ ، ۶۵

پس از دیگری در آنها دفن می کردند . شوشی ها در مقابر خود ، سرهائی از گل خام نقاشی شده ، قرار می دادند که از روی سر مرده به محض فرا رسیدن مرگ قالب گیری می شده ، تا حالت واقعی همان لحظه برای همیشه حفظ گردد . چنانکه گفته شد ، با وجود اینکه در این دوره مبارزه ای شدید با تمدن و فرهنگ بیگانه آغاز گردید ، و نمونه های هنری اصیل ملی بوجود آمد ، مگر هنرمندان این زمان از نفوذ تمدن کاسی و بابلی متأثر بوده اند ، و بین هنر و تمدن آن دو شباهتهائی مشاهده می شود . مثلاً در نقش برجسته ای که در شوش بدست آمده ، و به دستور کوتیر ناهوته^۱ و شیلهک این شوشیناک دو پسر شو تروک ناهوته ، ساخته شده ، تأثیر هنر بابلی و کاسی را مشاهده می کنیم . این نقش رب النوعی بانیم تنه گاو نر ، و الهه ای بانیم تنه ای ستون مانند را مجسم می سازد ، که از درخت نخل مقدسی در وسط محافظت می کند . مجسمه نیایشگرانی که حیواناتی برای قربانی ، و تقدیم به معابد ، با خود حمل می کردند ، در این دوره یافت شده ، که نمودار آئین بین النهرین است^۲ .

انعطاط عیلام

پایان هزاره دوم مصادف است با پایان دوره عظمت و قدرت عیلام. در این زمان در بابل سلسله‌ای روی کار آمد که بار دیگر قدرت گذشته را باین مملکت بازگردانید. نبوکد نصر (بخت النصر)^۱ یکی از شاهان این سلسله به انتقام شکست بابل از عیلام، باین سرزمین لشکر کشید. شوش را متصرف شد، و مجسمه مردوک را که در زمان کوئیر ناهوئته به شوش منتقل شده بود، بمعبد خود در بابل باز گردانید. عیلام با این شکست از صفحه تاریخ محو گردید، و تاسه قرن بعد، اثری از او نمی‌یابیم^۲. دلیل این بی‌خبری از بین رفتن اسناد و مدارك این دوره است نه از بین رفتن خود عیلام. زیرا این سرزمین بزودی جبران شکست را کرده، و در این عهد از آبادی کامل و وفور نعمت برخوردار بوده است. در کشفیات باستانشناسی قبوری که اشیاء تجملی بسیار غنی در آن یافت شده، بعلاوه ظروف و بعضی بناهای بدست آمده، شاهد این مدعای باشد^۳. در هزاره اول بطور کلی عیلام با گرفتاریهای جدیدی مواجه میشود، که همین گرفتاریها ابتدا سبب ضعف و سستی، و سپس انهدام آن

۱- Nabucodonossor

۲- ایران از آغاز تا اسلام : ص ۵۸

۳- تاریخ عیلام : ص ۶۷

می‌گردد. مهمترین مسئله، استقرار عناصر جدید آریائی در عیلام میباشد. به این معنی که چنانکه ذکر گردید، دسته‌های مهاجر آریائی از نیمه دوم هزاره دوم بی‌بعد بطرف جنوب نجد ایران سرازیر شدند و اقوام پارسی در شمال عیلام یعنی لرستان امروزی مستقر گردیدند، و مرکز خود را پارسوماش یکی از ایالات عیلام قرار دادند.

در آن هنگام عیلام آن قدرت را نداشت تا مانع ورود سوارکاران چابک و تازه نفس آریائی گردد، و بخصوص شاید برای مقابله با آشور، که در آن زمان خطر بسیار شدیدی برای وی محسوب میشد، بی‌جا نمیدید که این قوم تازه نفس و طالب قدرت مانند سدی در مقابل آشور قرار گیرد، و تهاجمات آنان را بر عیلام دفع نماید، و مامی‌دانیم که در جنگهای اولیه آشور و عیلام، جنگجویان پارسی نیز با دشمن عیلام به نبرد پرداخته‌اند. در قرن هفتم قبل از میلاد گذشته از مسئله پارسها، عیلام با مسائل دیگری نیز مواجه بوده که از آن جمله است: تشکیلات اتحادیه‌ای پیچیده و فرسوده، و شاهزادگانی که عملاً در اداره امور ایالات خود مستقل شده بودند، و سرانجام پیری و فرسودگی این تمدن، که آنرا بسوی مرك میکشید. مهمترین مسئله در خارج از مملکت مطرح می‌گردید، و آن عظمت یافتن بی‌حد آشور، و فتح بابل است که این زمان آشور فعال مایشاء در بین‌النهرین و خواهان توسعه قلمرو خود در شرق و غرب میباشد. تقدیر چنین خواسته بود، که زمانی که عیلام در سستی، و رخوت فرو رفته بود، آشور در اوج قدرت، و عظمت خود بسر برد.

شوش در قرن هفتم ، بدون اینکه از سر نوشت خود آگاه باشد، در چنین وضعی بزندگی ادامه میداد . از این دوره آثار تمدنی مهمی بدست آمده که مهمترین آن در دهکده‌ای متعلق به شوش، و عبارت است از مجسمه يك اسب ، و در فاصله چندمتری آن ، خمره بزرگی که قطعات سفالی و لوحه‌ای بخط عیلامی در آن یافت شده است . کشف این مجسمه اسب مبین آنست که شوشیها بر اثر مجاورت پارسیها که اسب را می شناخته‌اند ، در قرن هفتم از این حیوان استفاده می کرده‌اند. در همان محل و از همان دوره ظرف منقوشی نیز یافت شده ، که دارای خصوصیتی جدید میباشد. این ظرف تنگ لوله‌داری است، که دسته به ابتدای گردن چسبیده ، و نقش روی آن مرغ گردن درازی را نشان میدهد ، که سر خود را بطرف درختی متوجه کرده است . هنرمندان ایرانی زمان هخامنشیان از این تصویر برای نقوش برجسته و تزئین اشیاء فلزی استفاده کرده‌اند^۱، و باز نمونه‌ای از هنر پارسی را در ابتدای ورود باین منطقه نشان میدهد . در اواسط قرن هفتم اتفاقی روی داد که شوش خطر را از دو جانب در نزدیکی خود احساس کرد : پارسیها که از ضعف دستگاه مرکزی بخوبی آگاه گردیده بودند گذشته از پارسوماش، انشان را نیز تصرف کردند، و رؤسای آنان عنوان «شاه» گرفتند ؛ و باین ترتیب قلمرو عیلام منحصر به منطقه سوزیان گردید ، و سایر ایالات خود را از دست داد . از طرف دیگر ، آشور بانپال^۲ (۶۶۸ - ۶۳۳) شاه آشور

۱- هنر ایران در دوره ماد و هخامنشی : ص ۲۹۰ ، ۲۹۱ ، ۲۹۲ ،

۲- Assur - Banipal

مکرر غارت کرده و به عیلام آورده بودند ... زینت آلات ، نشانهای سلطنتی ، سلاحهای جنگی ... همه ائانه قصورشان ، که (شاه) روی آنها جلوس می کرد ، می خوابید ، (ظروف) که در آن غذا می خورد ... آنها را بمنزله غنیمت به مملکت آشور آوردم .

من زیگورات شوش را از آجرهایی که با سنگ لاجورد لعاب شده بود ، من (نوعی) تزیینات بنارا که از مس صیقلی یافته ، ساخته شده بود ، شکستم . شوشیناک ، خدای اسرار آمیز که در مکانهای اسرار آمیزی اقامت دارد ، و احدی ندیده است که او چگونه خدائی می کند ، سو مودو لاگامار^۲ ... این خدایان ، و این الهه ها بازینت آلاتشان ، نرویشان و ائانه شان ، و روحانیان شان (همه را) بعنوان غنیمت به مملکت آشور آوردم . سی و دو مجسمه^۳ را که از طلا و نقره و مس ریخته ، و با مرمر سفید (نرم شده) بودیم . در مملکت آشور آوردم . تمام شدوها^۴ (دیوان) و لاماسوها^۵ (نگهبانان معابد) را بدون استثناء از بین بردم ، (مجسمه های) گاوهای نر خشمناکی را که زینت بخش درها بودند ، از جا کندم . معابد عیلام را با خاک یکسان کردم ، و خدایان و الهه هايش را به بابل بردم . سپاهیان من وارد شهرهای مقدسش شدند ، که هیچ یگانهای از کنار آن نگزشتند . اجزار آنرا دیدند ، و با آتش سوختنشان دادند .

Somudu

Lagamar - ۲

1 - dastlaH-naduH

Shedu - ۳

۲ - turbaA

Lamassu - ۴

۶ - taptar

۴ - deâinûbâ

چنانکه گفته شد، زمانیکه پارسها در عیلام مستقر گردیدند، اولین پایه‌های حکومت خویش را در پارسوماش پی‌ریزی کردند مسلماً در قالب تشکیلات عیلام، و تحت تابعیت آن حکومت قرار گرفتند و از آداب و رسوم، و تمدن و فرهنگ این سرزمین بهره‌بسیار بردند. از اینجهت یکی از ارکان اساسی سازنده تمدن و فرهنگ، و سازمانهای تشکیلاتی هخامنشی، عیلام بوده است.

پس از سقوط آشور و بعد از آنکه متصرفات این مملکت بین بابلی‌ها، و مادها تقسیم شد، و شوش تحت تسلط بابل قرار گرفت، بعلت دوری از مرکز، و بعلت قدرت گرفتن پارسها در این منطقه، بتدریج قسمتهای مهمی از عیلام، عملاً بتصرف این قوم درآمد، و پس از چیش پیش مؤسس حکومت پارسی، یعنی از زمان آریارمنه، و آرشامه^۱ شاید عیلام جزء قلمرو این حکومت جوان در آمده باشد. در الواح زرین این دو شخصیت، که درهمدان بدست آمده، ایشان خود را « شاه بزرگ، شاه‌شاهان، شاه‌پارسه» خوانده‌اند^۲. هنگامیکه نوبت حکومت به کوروش رسید، و پایه‌های شاهنشاهی هخامنشی بوسیله وی پی‌ریزی گردید، و زمانیکه هنوز آستیاغ^۳ در ماد سلطنت داشت، کوروش موفق شد قلمرو پدران خود را توسعه بخشد، و بر سراسر عیلام دست یابد، و شوش را

۱ - Arshama, Ariarmena

۲ - ایران از آغاز تا اسلام : ص ۱۴۴

۳ - Astiague

پایتخت قرار دهد . پس اولین پایتخت هخامنشیان در بامداد ایجاد حکومت ، شوش بوده است . بعد از سقوط سلسله ماد ، اگر کوروش پایتخت را به همدان انتقال داد ، از اینجهت بود که این شهر پایتخت ، و مرکز مادیها بوده ، و او میخواست با انتخاب آن بیایتختی حق حاکمیت خویش را بر قلمرو مادیها بیش از پیش محرز سازد ، و باز اگر پس از مدتی پاسارگاد را بنانهاد از اینجهت بود که میخواست پایتختی اصیل و ملی ، و پایگاه خاص خاندان هخامنشی و قوم پارسی بوجود آورد . معهذادر ساختن قصور سلطنتی این شهر جلوه ای از هنر عیلامی مشاهده میشود ، و کتیبه های آن بسه زبان پارسی باستان ، بابلی و عیلامی است .

پارسها از همان ابتدای شروع ساختن تمدن خویش ، از سبک شوشی متأثر گردیده اند . پیر آمیه^۱ در این باره می گوید : « پارسها زندگی شهر نشینی را در بین عیلامیها پذیرفته بودند ، و تصور می رود که عیلام در تمدن جوانان آن تأثیر عمیقی داشته است ، و بتکمیل و تنظیم این تمدن ، وقوایی که میبایست صرف عظمت بخشیدن آن گردد ، کمک بسیار کرده است »^۲ .

هخامنشیان علاوه بر زبان خود ، یعنی پارسی باستان ، زبان و خط عیلامی را نیز پذیرفته بودند ، و تمام کتیبه هایی که از شاهان این سلسله باقی است ، گذشته از خط مخصوص بخود ، به زبان و خط عیلامی نیز

۱ - pierre Amiet

۲ - تاریخ عیلام : ص ۷۳

نکاشته شده است . ازدوران نخستین شاهان هخامنشی در قرن ششم قبل از میلاد مقداری اسناد دولتی ، و گزارشهای رسمی ، و صورت حسابها بهمین زبان در شوش یافت شده است^۱ .

داریوش و شوش

هنگامیکه داریوش حکمران قلمرو هخامنشی گردید ، از جمله شورشهایی که در ابتدای کار وی در اغلب نقاط حساس شاهنشاهی بروز کرد ، یکی هم شورش شوش بود ، که دوبار اتفاق افتاد ، و دلیل آن ادعای شاهزادگان سابق شوشی برای بدست آوردن مجدد تاج و تخت بود . ولی هر بار این شورش سرکوب شد ، و شورشیان بسختی مجازات شدند ، و سرانجام مشاهده می کنیم داریوش پس از مدتی کوتاه که در بابل اقامت گزید ، احتمالاً در حدود سال ۵۲۱ ق.م. شوش را رسماً بیاینتختی برگزید ، و در همان ارگی که در دوران گذشته ، محل قصور شاهان عیلام بوده و در زمان تهاجم آشور بانیپال ویران شده بود ، دستور ساختن قلعه ای محکم ، و بر فراز تپه مجاور آن ارگ ، دستور بنای کاخ آپادانا (نالاربار) را صادر کرد^۲ . شاهنشاهی هخامنشی که در زمان داریوش به اوج عظمت و قدرت خود رسیده بود ، و از طرفی به دریای مدیترانه ، و شمال افریقا دست یافته ، و از طرفی دیگر جلگه های سند را در شبه قاره هند در اختیار

۱ - تاریخ ماد : ص ۱۴

۲ - ایران از آغاز تا اسلام : ص ۱۵۲ ، ۱۸۳

داشت ، می بایستی پایتخت و درباری در خورشان چنین شاهنشاهی داشته باشد .

اقوام مختلف یونانی ، بابلی ، هندی و مصری و امثال آنها که باین دربار می آمدند ، می بایستی شکوه و جلال حکومت متبوع خود را احساس کنند . داریوش این موضوع را بخوبی دریافته بود ، و بخصوص در عظمت بخشیدن پایتخت جهانی خویش سعی بسیار مبذول داشت . در یکی از کتیبه هائی که در شوش یافت شده ، خود وی در این باره چنین می گوید : « داریوش شاه گوید : آنچه کرده من است ، پیش از این نکرده بودند . من نمی توانستم آن را به انجام برسانم اگر اهورامزدا مرا یاری نداده بود . بخواست اهورامزدا باشد آنچه کرده من است (و) بس نیکو به نظر آید ، ' .

مجموعه ابنیه ای که بدستور این شاه بزرگ در شوش ساخته شد ، عبارت است از : قلعه شهر که چنانکه گفته شد ، در محل سابق ارگ بنام شد ، و کاخ آپادانا که بر تپه ای مجاور قرار گرفت و در جهت شرقی تر ، و مجزا از آن « شهر شاهی » یعنی منازل درباریان ، و عمال اداری و تجار گسترده شد ، که خیابانی عریض این قسمت را بشهر متصل می ساخت . مجموعه این بناها را دیواری مستحکم از خشت خام احاطه کرده بود ، و در جوانب آن ، برجهایی که از دیوار بیرون آمده بود ، قرار داشت ، که امروز محل آنرا در طرح عمومی این ابنیه می توان تشخیص داد . مجاور پایه

این دیوار، خندق عریض حفر کردند، که آنرا از آب رود شائور که بهمین منظور منحرف ساخته بودند، پرمی کردند. این خندق، شهر را در محاصره داشت، و از گزند حملات دشمنان محافظت می کرد، و آنرا بصورت جزیره ای تسخیر ناپذیر درآورده بود^۱. داریوش طرح کاخ خود را از قصور سلطنتی عیلام که روی همان تپه شوش قرار داشت اقتباس کرده بود. دروازه اصلی کاخ احتمالا در قسمت غربی حصار، و مقابل ایوان ستوندار آپادانا واقع است، و تصور می رود يك تالار پذیرائی، و میهمانی نیز وجود داشته که در ضلع شمالی کاخ ساخته شده بود.

کاخهای هخامنشی معمولا مرکب از چهار قسمت بوده، باینقرار: دروازه اصلی، تالار پذیرائی، تالار بار، و اتاقهای مسکونی. در حفاری های شوش، دو قسمت از این چهار قسمت از زیر خاک بیرون آمده (تالار بار، و اتاقهای مسکونی). حیاط هایی در جانب شمال، و مغرب و شاید مشرق آن قرار داشته، که اتاقهایی گرداگردش ساخته شده بود. این اتاقها محاط به دالان هایی طویل میباشند که در آنجا نگهبانان میتوانند مراقب کوچکترین حرکات اشخاص باشند^۲. درهای اتاقها از چوب بوده، که با ورقه های تیره رنگ پوشیده شده و با گل هایی تزئین گردیده بود. درها روی بازویی می گشت، که بازوها در پاشنه گاه، روی سنگهایی بدرزای پنج پا قرار داده شده بود^۳. سقف آپادانا روی

۱ - ایران از آغاز تا اسلام : ص ۱۵۷ .

۲ - ایران از آغاز تا اسلام : ص ۱۸۶ .

۳ - تاریخ شاهنشاهی هخامنشی : ص ۲۲۷ .

شش ردیف ستون ، که هر ردیف دارای شش ستون از سنگ بوده، تکیه داشته است . طرز ساختمان دیوارهای ضخیم آن چنین بوده ، که ابتدا با خشت خام دو طرف آن را بالا برده اند ، و سپس در میان آن مقدار زیادی سنگ ریزه ریخته اند تا استحکام بیشتری یابد . ساقه ستون ها شیار دارد ، آنها مربع و سرستونشان مرکب از قسمت قدامی دو گاونر است ، که در ارتفاع بیست متر از کف تالار قرار داشته . در دورانیهای کهن ، هرگز تا این تاریخ ، هنرمند در خلق آثار هنری چنین جرأت و جسارتی از خود نشان نداده بوده است . البته قسمتهای قدامی گاوهای نر تقلیدی مستقیم از سرستونهای آشوری و بابلی است . ولی کاملاً پیدا است که از طبیعت تقلید شده ، و شخصیتی خاص پیدا کرده اند . هر ایوان ستوندار ، شامل دو ردیف شش ستونی است ، و هر پایه ستون از حیث شکل و تزئینات ، باینکدیگر متفاوت و بشکل گلدان برگشته است . مجموع ستونها برنگ زرد روشن ، و شبیه مرمر میباشد ^۱ .

همه تزئینات آپادانا و قسمتهای دیگر کاخ شوش بوسیله آجرهای لعابدار انجام گرفته که به سبک بابلی ، و عبارت است از : تصاویر شیر ، گاونر ، و موجودات افسانه ای . فقط ستونها و پاشنه های دروازه ها از سنگ ساخته شده . امستد می گوید : « از این نقشها میتوانیم نمایش رنگها را که چشم فرستادگان یونانی را خیره می کرده ، بآنها ثروت و

نیروی شاه بزرگ را می‌فهمانده ، درك كنيم^۱ .
 در این محل باقیمانده‌های يك مجسمه سنگی داریوش نیز یافت شده است . تالار آپادانای شوش مانند کاخ پاسارگاد ، دارای نقشهای فرشتگانی است ، که حمایت خود را بر این بنا ارزانی داشته‌اند، و نقش بعضی از آنان در میان برگهای نخل ، و گل‌های پنج پر قرار داشته ؛ و سر انجام نقش سربازان جاوید را باین موضوعهای قدیمی افزوده‌اند . روی دیواره‌های پلکانی که جلوی کاخ قرار داشته ، مانند تخت جمشید ، خدمتگزارانی دیده میشود که از پله‌ها بالا می‌روند ، و هر يك هدایائی در دست دارند^۲ .

ملل گوناگون تابع شاهنشاهی در ساختن این قصور . دست داشته‌اند، و همانگونه که مشاهده گردید ، تالار آپادانا مجموعه‌ای است از اغلب سبکهای هنری جهان متمدن دوران خود ، که هنر هخامنشی بیشتر در تلفیق و هماهنگی ساختن این سبکها ، و نهادن جوهر ملی و قومی در آنها بوده است . دیاکونو معتقد است که در بنای این ساختمانها ، نه تنها مصالح را ممالك تابع می‌آورده‌اند ، بلکه قطعات ساخته شده ، از قبیل ستونها ، و مجسمه‌ها را نیز که بخصوص بوسیله یونانیها ساخته شده بود ، وارد می‌کرده‌اند^۳ .

۱ - تاریخ شاهنشاهی هخامنشی : ص ۲۳۲ .

۲ - تاریخ هنر ماد و پارس : ص ۱۴۰ ، ۱۴۱ .

۳ - تاریخ ایران باستان : ص ۱۵۹ .

در شوش لوحه فرمان بنای قصور داریوش کشف شده که بزبان پارسی باستان ، وبخط میخی است که به تفصیل چگونگی ساختمان این ابنیه را شرح میدهد ، و ما را از وضع کار آن باخبر میسازد . در زیر قطعه ای از آنرا بعنوان نمونه ذکر می کنیم :

« این کاخی است که من در شوش بنا کرده ام . تزئینات آن از راه دور آورده شده . چندان خاک کنده شد ، که من به بستر آن رسیده ام . پس از آنکه زمین حفر شد ، آنرا با ریگ درشت ، در بعضی جاها تا ۴۰ ارش و در برخی تا ۲۰ ارش با ریگ درشت انباشته اند . کاخ بر روی این ریگها بنا شده . حفر زمین و انباشتن محل آن با ریگ درشت ، وقالب گیری آجر ، کار بابلیان بود ، که آنرا انجام دادند . چوب سدر را از کوه موسوم به جبل لبنان آوردند ، اقوام آشور آنرا تا بابل آورده اند و از بابل تا شوش کاریان^۱ و ایونیان^۲ آنرا حمل کردند . چوب میش - مکن از گنداره^۳ و کرمان حمل شد . طلائی که در اینجا بکار رفته از ساردس^۴ و بلخ آورده شده . سنگ لاجورد ، وعقیق را که در اینجا استعمال شده از خوارزم آورده اند . نقره و مس که در اینجا بکار برده اند ، از مصر آورده شده . تزئیناتی که دیوارها را مزین داشته از ایونیه آورده شده . عاجی که بکار رفته از حبشه ، هندو رخج حمل شده ، وستونهای سنگی که

Cariens - ۱

Ioniens - ۲

Gandhara - ۳

Sardes - ۴

پس از دو سال مقاومت بتصرف سپاهیان پارسی درآمد، خزانه آن شهر با مجسمه معروف آپولون کاناخوسی^۱ به شوش فرستاده شد، و در آنجا مدت دو قرن باقی ماند، تا در سال ۲۹۴ ق. م آنرا بامر سولوکوس اول^۲ به یونان باز گردانیدند. سکنه ملطیه نیز به اسارت به شوش فرستاده شدند، و مدتی در آن شهر باقی ماندند، تا سر انجام در مصب دجله سکنی گزیدند. سپس دریکی دیگر از این جن-کها ارتریا^۳ نیز سقوط کرد و سپاهیان داریوش پس از خرابی شهر، همه سکنه آنرا به اسارت به شوش فرستادند. اینان در حوالی شهر، در محلی موسوم به اردریکه^۴ سکنی گزیدند، برای خود تشکیلاتی فراهم آوردند، و از نمک و نفت و قیری که از کانهای آن حدود بدست میآمد، استفاده کردند. هنوز در قرن اول میلادی، این اقلیت به زبان یونانی سخن می گفتند، و خاطرات شهرهای موطن خود را بیاد داشتند^۵.

گذشته از این اسرا، در زمان داریوش علما و دانشمندان، و بخصوص اطبای یونانی در خدمت شاهنشاهان هخامنشی در شوش بسر میبردند. از جمله این علما، سکیلاکس کاری^۶ جغرافی دان معروفی است که

۱ - Apollon de Kanachos

۲ - Selucus

۳ - Erteria

۴ - Arderikka

۵ - ایران از آغاز تا اسلام : ص ۱۶۶ .

۶ - Skylax از اهل کاری

خویش در دارالسلطنه شوش نشسته بود ، در سال سوم از سلطنت خویش ، ضیافتی برای جمع سروران ، و خادمان خود برپا نمود ... پس مدت مدید صد و هشتاد روز توانگری و جلال سلطنت خویش و حشمت و مجده و عظمت خود را جلوه میداد . پس از انقضای آن روزها ، پادشاه برپا همه کسانی که در دارالسلطنه شوش از خرد و بزرگ یافت شدند ، هفت روز در عمارت باغ قصر پادشاه برپا نمود . پرده ها از کتان سبز و لاجورد ، باریسمانهای سفید و ارغوان در حلقه های نقره بر ستونهای مرمر سفید آویخته ، و تختهای طلا و نقره بر سنگفرش از سنگ سبز و مرمر سفید ، و در او مرمر سیاه بود ، و آشامیدن از ظرفهای طلا و برنز و ظرفها اشکال مختلفه بود ...^۱ .

مسلماً در زمان هخامنشیان اقلیت یهودی در ایران از آدابهای بسیار برخوردار بوده است ، و قسمتی از چرخ اقتصاد مملکت توسط آنان در گردش بوده است ؛ و حتی این دسته در امور سیاسی نیز در حال داشتند . در هیچ دوره ای ، مانند زمان حکومت خشایارشا پهلوی تا این حد قدرت نداشته اند ، چنانکه مردخای یکی از بزرگان و متنفذین دین یهود ، از مشاورین و نزدیکان شاه محسوب میشد ، و یکی از همسران خشایارشا نیز که بسیار مورد علاقه وی بوده ، زنی یهودی بنام استر ، و از خویشان نزدیک همین مردخای بوده است ، که هر دو در اهمیت بخشیدن ، و حفظ منافع کیش و همکیشان خود سعی

۱ - کتاب استر : ص ۲

و کوشش فراوان داشته‌اند. یکی از مراکز مهم یهودیان شهر شوش بوده است. در تورات می‌بینیم که: «مردخای یهود بعد از اخشورش پادشاه، شخص دوم بود ...»^۱. و در قسمتی دیگر از این کتاب آمده است که دانیال پیغمبر در قصر شوش رؤیای تاریخی خود را دیده است^۲، و قبر او نیز در همین شهر قرار دارد.

اردشیر اول مانند جد خویش داریوش، به شوش علاقه بسیار داشته، و در شکوه و جلال و آبادی آن کوشیده است. قصر داریوش در زمان این شاه دچار آتش سوزی شد، و اردشیر که نمیتوانست آن بنای عظیم را سرعت تعمیر کند، دستور ساختن کاخی کوچک را در انتهای جنوبی شهر صادر کرد. این کاخ در قرون بعدی چندین بار تعمیر شده است، و قطعاتی که از ویرانه‌های آن بدست آمده شباهت فراوانی بقصر همین شاه در تخت جمشید دارد. بنا عبارت است از تالار ستون‌داری کوچک، و یک تالار پذیرائی و سرانجام اطاقهای مسکونی شاه.

این زمان هنر یونان بیش از هر دوره‌ای دیگر در هنر هخامنشی دخالت داشته است، و سبک و نوع کار فیدياس^۳ حجار و هنرمند معروف قرن پنجم قبل از میلاد یونان را بوضوح در این قصر مشاهده می‌کنیم. در این دوره نقوش برجسته حجاری شده بر سنگ‌های بنا معمول گردیده،

۱ - کتاب استر: ص ۱۰

۲ - رك. کتاب دانیال: فصل ۲، ۸

۳ - Phidias

و برای نخستین بار تمام تزئینات اقامتگاه شاه از همین سنگها بانقوش برجسته تشکیل شده است ، و ماسیر تحول ، و تکامل هنر حجاری را که روز بروز ظریفتر شده ، مشاهده می کنیم . مسلماً حجاری آتن نیز در این نقوش برجسته تأثیر داشته است^۱ .

در زمان داریوش دوم ، جانشین اردشیر اول ، این کاخ هنوز محل اقامت شاه بوده . از اینرو میتوان نتیجه گرفت که مرمت کاخ سوخته آپادانا خاتمه نیافته بوده است . داریوش نیز برای توسعه بخشیدن این کاخ ، دستوراتی داده بوده است .

در زمان اردشیر دوم شوش همچنان اهمیت سابق خویش را حفظ کرده بود . این شاه که به آئین آناهیتا توجهی خاص مبذول میداشته است ، برای ترویج این آئین ، در شهرهای مهم و مختلف شاهنشاهی دستور ساختن معابد ، و مجسمه‌هایی از این ربه النوع را داده بوده است . مسلماً شوش در این زمان یکی از مهمترین مراکز پرستش آناهیتا محسوب میشده ، و مجسمه‌های متعددی از آن و همچنین معبدی برای این ربه النوع در این شهر بدست آمده که بشکل برجی مکعب و دارای اطاقی بوده که بوسیله پلکانی بدان راه می یافته‌اند . آتش مقدس در این اطاق میسوخته ، ولی تشریفات مذهبی دره‌های آزاد انجام میشده است^۲ . ازدوره اردشیر دوم قطعاتی از جامه و یک پای یک مجسمه‌شاهی

۱ - تاریخ هنرماد و پارس : ص ۱۴۴ ، ۱۴۵

۲ - ایران از آغاز تا اسلام : ص ۱۷۵ ، ۲۷۷

بدست آمده ، و گذشته از آن در کتیبه‌ای که از این شاه بدست آمده ، چنین می‌یابیم که شوش و کاخ آن در زمان اردشیر اول دچار آتش سوزی شده ، و او اقدام بساختن مجدد آن کرده است . تعمیر این بنا بقسمی انجام گرفته که در نقشه اصلی داریوش دخل و تصرفی نشده است .

از شاهان دیگر هخامنشی اثری در شوش نمی‌یابیم ، ولی میدانیم که تا پایان کار ، این شهر همچنان اهمیت و اعتبار خود را حفظ کرده بوده است .

پس از آنکه داریوش سوم در بلخ کشته شد ، اسکندر دستور داد تا جسد وی را نزد مادر و خانواده‌اش که هنوز در شوش بسر میبردند ، فرستادند . شوش در حمله اسکندر بدون جنگ تسلیم شد ، و زمانی که این شهر فتح گردید ، از جهت اهمیتی که داشت بمنزله این بود که سراسر ایران بتصرف یونانیان در آمده است .

از آنچه که گذشت میتوان بعظمت و شکوه و مرکزیت شوش در دوره شاهنشاهی هخامنشی پی برد . این مرکزیت نه از جهت سازمانهای داخل کشور و پایتخت بودن آن در نظر است ، بلکه مرکزیت جهانی آن از جنبه‌های مختلف سیاسی ، اقتصادی ، تمدنی و فرهنگی منظور نظر ماست .

جاده های مهم قدیم از شوش منشعب می گردید ، که مهمترین آنها جاده شاهی است ، که از شوش شروع میشد ، و پس از گذشتن از دجله و جنوب اربل به حران میرفت ، و سپس باورود به آسیای صغیر

به سارد میرسید و تا افس امتداد می یافت . طول آن دوهزار و ششصد و هشتاد و سه کیلومتر ، و دارای صد و یازده منزل یا کاروانسرا بوده که کاروانهای معمولی درنود روز و پیک های شاهی درسه روز آنرا طی می کردند^۱ .

جاده ای دیگر شوش را به تخت جمشید متصل می ساخت که در مسیر آن درکنار جبال زاگرس سایبانی سلطنتی ساخته بودند . پایه ها و ستونهای این بنا از سنگ و به سبك خالص شوشی بوده است . این راه سنگفرش بوده و بعضی قسمتهای آن هنوز باقی است . امتداد این جاده از نزدیکی فہلیان بسمت چپ می پیچید و از طریق « ابواب پارس » بنجد ایران میرسید . جاده ای دیگر شوش را به همدان که بیلاق شاهان هخامنشی و یکی از شهرهای مهم ایران بود ، متصل می ساخت ، که از لرستان می گذشت^۲ ، و راهی دیگر که از شوش شروع میشد ، پس از عبور از خوزستان و فارس بکرمان میرسید و حدود غرب را از طریق جنوب به شرق متصل می ساخت^۳ . گذشته از این راههای خشکی ، شوش که در فاصله صد کیلومتری خلیج فارس قرار داشت ، به دو راه مهم دریائی منتهی میشد که یکی راه هند ، و دیگری راه مصر از طریق خلیج فارس بود^۴ .

۱ - ایران از آغاز تا اسلام : ص ۱۵۸

۲ - ایران از آغاز تا اسلام : ص ۱۵۸

۳ - باستان شناسی ایران باستان : ص ۱۳۵

۴ - تاریخ هنر مادها و پارس ها : ص ۱۳۸

گذشته از روابط بازرگانی ، روابط سیاسی هخامنشیان با ممالک معظم ، پیوسته روابط فرهنگی و تمدنی را محفوظ نگاه میداشت . در همه آثار شوش در این دوره این ارتباط مشاهده می گردد . در زمان هخامنشیان بخصوص از عهد خشایارشا بسیاری از ظروف مرمر ساخت مصر کشف شده که بعضی نیز دارای تاریخ است ، و نشان میدهد که در این زمان از مصر بسیاری ظروف به شوش صادر میشده است ، و تالار آپادانا نیز شباهت بسیاری با معابد مصری دارد .

در این دوره بعثت شهرت افسانه آمیزی که این شهر یافته بود ، یونانیان را بخود جلب می کرد . اریستاگوراس ملطی^۱ برای شاه اسپارت از چگونگی ذخائر سلطنتی شوش وصف بسیار می کرد ، و می گفت : « آن شهر را تصرف کنید و دیگر ترس نداشته باشید که زئوس^۲ را برای ذخائر آن بمبارزه بطلبید »^۳ .

نمایشنامه اشیل^۴ که بافتخار پیروزی بزرگ سالامیس در سال ۴۸۰ ق . م نگاشته شده و کهن ترین داستان تاریخی است که به دست ما رسیده است ، بدین ترتیب آغاز میشود که اتوسا ملکه مادر و درباریان در اثر بی اطلاعی طولانی از خشایارشا و سپاهیانش پریشان خاطر اند ، و صحنه در کاخ شوش می گذرد^۵ .

۱ - Aristagoras - ۲ Zeus

۳ - نقل از هرودت کتاب پنجم : ص ۴۹ .

۴ - Aeschyles

۵ - میراث ایران : مقاله ه . ایلینف ، تحت عنوان « ایران و دنیای

قدیم » ، ص ۴۷۳ .

شوش از دوره سلوکی تا دوره ساسانی

چنانکه دیدیم پای یونانیان از دوره زمامداری داریوش بیعده در شوش باز شد ، و از اینرو زمینه برای نفوذ عنصر یونانی پس از فتح اسکندر بسیار مساعد و هموار مینمود ، و بهمین دلیل یونانیان موفق شدند نفوذ سیاسی و فرهنگی و تمدنی خود را هرچه بیشتر در پایتخت هخامنشیان گسترش دهند. نفوذ سیاسی آنان خیلی زودتر از نفوذ فرهنگی از این منطقه رخت بر بست ، و زمانی که پارتها قدرت یافتند ، سرعت دست سلوکیان را از ایران کوتاه ساختند ، ولی مدت زمانی در حدود دو قرن و نیم بطول انجامید تا موفق بریشه کن ساختن نفوذ فرهنگی و تمدنی این قوم در ایران شدند .

اسکندر و ایجاد سلسله سلوکی

فتح شوش که بمنزله فتح ایران بود، از نخستین پیروزیهای اسکندر و از مهمترین آنها در این سرزمین محسوب می گردید . پس از این پیروزی که باسانی انجام گرفت ، اسکندر بهار و تابستان سال ۳۲۴ ق. م را در این شهر گذرانید ، و بخرانه عظیم هخامنشیان دست یافت . بطور کلی نقشه وی در فتح ایران چنین بود که خود را جانشین هخامنشیان جلوه دهد ، تا حد امکان نظام سیاسی را تغییر ندهد ، هر چه بیشتر عنصر یونانی را در لابلای ایرانیان جای دهد ، و خون ایرانی و یونانی را درهم آمیزد ، و سرانجام فرهنگ و تمدن هلنی را در این سرزمین رسوخ دهد ، تا هر چه زودتر و هر چه بیشتر ایرانیان خود را با یونانیان یکی بدانند ، و نسبت بقوم غالب احساس بیگانگی و عدم هماهنگی کمتری کنند . بدنبال همین سیاست بخاندان داریوش سوم نهایت احترام را روا داشت . آنان را در قصور سلطنتی خویش مستقر ساخت . شهربان شهر را که بی چون و چرا تسلیم شده و از همان ابتدا تمکین کرده بود ، در شغل خود باقی گذاشت ، ولی فرمانده و خزانه دار را از کار برکنار و از شخصیت های

مقدونی برای این شغل‌های حساس استفاده کرد^۱.

پس از این فتح، و از راه شوش بشرق، که از جنوب ایران میگذشت، عازم هندوستان شد و پس از فتوحات خود در این سرزمین به شوش بازگشت، و نقشه «یونانی کردن ایرانیان» را آغاز کرد. ابتدا دختر داریوش را بزنی گرفت. در همان موقع دستور داد تا سرداران وی و ده هزار تن از سپاهیان مقدونی با دختران ایرانی ازدواج کنند، پادگانی مهم در شوش مستقر کرد، تا مراقب اوضاع پایتخت باشند. امروزه بر فراز تپه‌هایی که ارتفاع چندانی ندارند و مقابل حصار شهر واقع بوده‌اند، محل اردوی اسکندر پیدا شده که برج‌های آن هنوز مشخص است، و در محدوده‌ای وسیع بمقدار زیادی سکه و سفال‌های یونانی، اسلحه، و قطعاتی از مجسمه‌های مرمر کوچک کتیبه‌دار بخطو زبان یونانی و اشیاء مختلف دیگر پیدا شده است، که متعلق به همان قرن چهارم قبل از میلاد می‌باشد^۲.

به این ترتیب مشاهده می‌کنیم که اسکندر زمینه را برای استقرار عنصر یونانی در شوش از هر جهت مهیا ساخته بود. در جنگ‌های جانشینی اسکندر آنتی‌گون^۳ به شوش حمله کرد، ولی با عدم موفقیت مواجه گردید، و از شهر بیرون رانده شد، و سرانجام سولوکوس سردار دیگر

۱ - ایران از آغاز تا اسلام: ص ۲۴۳، ۲۴۴

۲ - تمدن ایرانی: مقاله بنونیست، تحت عنوان «شوش»، ص ۷۴، ۷۵

۳ - Antigon

یونانی موفق گشت که سلسله سلوکی را در ایران تشکیل دهد ، و سراسر قلمرو هخامنشی را باستانی مصر ، در تصرف آورد .

سولوکوس برای بی اعتبار ساختن شوش ، این شهر را بنام سلوکیه^۱ ^۱اوله آ نامید ، و در تمام مدتی که سلوکیان در ایران حکومت داشتند ، شوش بهمین نام خوانده میشد . این شهر در زمان این سلسله بکلی اعتبار سابق خود را از دست داد ، و هنگامیکه شهرهای سلوکیه دیگری ساخته شد ، و پایتخت آنان به بین النهرین و آسیای صغیر منتقل گردید ، عدم توجه به شوش بیش از پیش نمودار شد . مسلمانان این کار تعمدی وجود داشته ، و سلوکیان بهیچوجه نمی خواسته اند که پایتخت و جلوه گاه قدرت هخامنشیان همچنان پابرجا و محفوظ ماند ، و با عدم توجه باین شهر ، و تعویض نام آن ، میخواستند خاطرۀ شوش هر چه زودتر در اذهان جهانیان فراموش گردد . ولی این شهر از اصلاحات ارضی این دوره بی بهره نماند ، و سولوکوس اول در مورد مالکیت های ارضی امتیازات و تسهیلاتی برای آن قائل شد^۲ .

آنتیوخوس سوم^۳ مهمترین ، و بزرگترین شاه سلوکی ، در دوره اول حکومت خویش ، زمانی که در اوج عظمت و قدرت بسر میبرد ، در سفر جنگی معروف خود بدور ایران ، به شوش نیز سفری کرده است

۱ - Seleucie de Eulaias

۲ - تاریخ ایران باستان : ص ۲۴۶

۳ - Antiokhos

که از نتایج آن اطلاعی در دست نیست. وی پس از آنکه در آخر کار از روم شکست خورد، و ناچار پیرداخت غرامت جنگی سنگینی گردید، در حدود سال ۱۸۷ ق. م به شوش رفت و مابدی را که در کوهستانهای نزدیک این شهر وجود داشت غارت کرد و همین کار سبب خشم و کینه مردم شد، و بر او شوریدند، و بقتلش رسانیدند که این واقعه یعنی مرگ آنتیوخوس را باید آغاز انحطاط و اضمحلال حکومت سلوکی دانست.^۱

سلوکی هادریونانی کردن شوش، کوشش بسیار کرده اند. مهاجرین یونانی را در خود شهر و اطراف آن جای دادند تا هر چه بیشتر جامعه یونانی و ایرانی درهم آمیزد، و باز بدنبال این هدف، مدارس و ژیمنازهای^۲ در این شهر ساختند، که آداب و فرهنگ یونانی را در آن به شوشیها تعلیم میدادند. معابدی در این دوره ساخته شد، که عیناً تشریفات مذهبی یونانی در آنها انجام می گرفت،^۳ و خلاصه زبان و دین رسمی شوشیها در دوره سلوکیها، مانند سراسر ایران زبان، و دین یونانی بوده، و فرهنگ و تمدن هلنی بمنتهای درجه در این شهر رسوخ یافته است. از هنر سلوکی در این شهر نمونه های فراوانی پیدا شده که

۱ - تمدن ایرانی : مقاله ایمار، تحت عنوان « دولت سلوکی در

ایران »، ص ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵.

۲ - *Gymnases*

۳ - تمدن ایران : مقاله ایمار، ص ۱۱۳، ۱۱۵.

قطعات هنری یا دریونان ساخته شده و به شوش صادر شده است ، یا اینکه هنرمندان ایرانی ، تحت نفوذ یونان ، در خود شهر بساختن آثار هنری مشغول بوده اند . کاخ كوچك نگهبانی متعلق بدوره هخامنشیان در آن دوره تعمیر کامل شده ، و بر اثر حفاریاتی که در این محل بعمل آمده ، حداقل ده پایه سنگی متعلق به مجسمه های مفرغی که بعضی از آنها کتیبه یونانی نیز دارد ، بدست آمده است . مثلاً یکی از این مجسمه ها آنطور که از کتیبه آن برمی آید ، متعلق به فیثاغورث نامی میباشد که فرمانده پادگان یونانی شوش بوده است.^۱

با آنچه که گذشت میتوان چنین نتیجه گرفت که شوش در دوره فترت بین هخامنشیان و اشکانیان ، از جهات مختلف سیاسی ، اجتماعی ، فرهنگی و تمدنی ، تحت نفوذ کامل عنصر یونانی قرار گرفته بوده است ، و این قوم بخصوص کوشیده اند ، تا هر چه بیشتر خاطره عظمت دیرین این شهر وریشه های کهن اصالت ملی آنرا از بین ببرند ، تا خطری از اینجهت متوجه ایشان نگردد .

۱ - ایران از آغاز تا اسلام : ص ۲۸۵ .

شوش در دوره اشکانیان

مدت زمانی در حدود دو قرن بطول انجامید تا اشکانیان موفق شدند ریشه‌های نفوذ معنوی یونانی را از شوش، و بطور کلی از ایران برکنند، و فرهنگ و تمدن اصیل و ملی را جایگزین آن سازند. دلیل این کندی کار، نه از جهت اهمال و سهل انگاری پارتها، بلکه از جهت شدت این نفوذ در ایران بوده است.

پارتها زمانی حکومت خویش را در این سرزمین تشکیل دادند که از فرهنگ و تمدن قوی و ریشه داری برخوردار نبودند تا بتوانند چنانکه سلسله سلوکی را از بین بردند فرهنگ آنان را نیز منکوب و منهدم سازند. از اینرو در ابتدا روش رفق و مدارا را با آنان در پیش گرفتند، و حتی خود را دوستدار یونان^۱ خواندند. ولی بتدریج زمانی که پایه‌های يك تمدن و فرهنگ قوی و ملی اصیل را که ریشه‌های آن از سرچشمه‌های ادوار کهن سیراب گشته بود، پی ریزی کردند، دست بمبارزه‌ای پی گیر با تمدن یونان زدند، و سرانجام در اواسط عمر

حکومت خود، بخصوص از زمان بلاش اول، ما جوانه‌های این تجدید حیات معنوی را مشاهده می‌کنیم، که در شامگاه زندگی این سلسله شکفته گردیده است.

شوش از همان ابتدای کار پارتها، نام قدیم خود را باز یافت، ولی زبان یونانی همچنان در شهر رایج بود. چنانکه هنگامیکه شاهان اشکانی برای حکام این ناحیه اوامری صادر می‌کردند، فرامین آن بزبان و خط یونانی نگاشته میشد. در شوش کتیبه‌ای بر پا پیروسی پیدا شده، که مؤید این موضوع است^۱.

از اردوان سوم نیز نامه‌ای خطاب بشهر شوش، و بزبان یونانی پیدا شده است. از همین شاه نامه دیگری خطاب به اهالی شهر کشف گردیده، که در سال ۲۱ میلادی نگاشته شده، واز مفاد آن بچگونگی قسمتی از تشکیلات اداری اشکانیان، که شباهت بسیار به تشکیلات دوران سلوکی دارد پی می‌بریم. شاه نظر خویش را راجع به استعلامی که از نقض قوانین اساسی شده، در این نامه اعلام میدارد.

از این دوره دو نوشته نیز به نظم از شوش بدست آمده که بافتخار زاماسب ساتراپ این شهر سروده شده، که یکی بتاریخ ۳۷-۳۲ ق. م و دیگری شاید کتیبه‌ای باشد، که در پایه مجسمه برنزی زاماسب حک شده بوده، و متعلق بسالهای اول، و دوم میلادی است. اقدامات این ساتراپ بمناسبت ایجاد يك شیوه آبیاری جدید، مورد مدح و ستایش

۱ - تمدن ایرانی، مقاله ایمار: ص ۱۷۲:

قرار گرفته ، که با این شیوه آبهای يك رودخانه ، زمین های خشك اطراف را حاصلخیز کرده بوده است ^۱ .

در دوره اشکانیان روابط بازرگانی و رفت و آمدها ، و خلاصه تماسهای منظم و مداومی بین شوشیا و اهالی شهرهای یونانی ، بخصوص اثره مانند گذشته برقرار بوده ، و در کاوشهای اخیر شوش کوزه هایی پیدا شده ، که مهر یونانی آنها حاکی است که روغن یا شراب و زیتون از یونان باین شهر فرستاده میشده است ^۲ .

از آثار هنری این دوره سر مرمرین ملکه ای که هنری نیمه ایرانی ، و نیمه یونانی است ، و حدس زده میشود متعلق به اواخر قرن اول قبل از میلاد باشد ، و همچنین مجسمه سرملکه موزا ^۳ همسر فرهاد چهارم که از سبك هنری یونان برخوردار است ، در این شهر یافت شده . در کارگاه يك مجسمه ساز شوشی مجسمه ای پیدا شده که ربه النوع برهنه ای را نشان میدهد ، که يك پستان خود را میفشارد ، و شیر آنرا در جامی که در دست چپ گرفته ، میریزد. سبك این مجسمه نیز نفوذ هنری یونان را نشان میدهد و بعقیده گیرشمن ، احتمال میرود آناهیتا باشد ، که بصورت يك ربه النوع یونانی در آمده است ^۴ . از این دوره

۱ - تاریخ ایران باستان : ص ۲۹۹ ، ۳۳۱ .

۲ - تمدن ایرانی ، مقاله بنویست . ص ۷۴ و ۷۵ .

۳ - ایران از آغاز تا اسلام : ص ۳۳۱ ، ۳۳۵ ، ۳۳۶ .

۴ - ایران از آغاز تا اسلام : ص ۳۲۴ .

ظروف و جامهای سفالین لعابدار برنگ آبی یا خاکستری نیز بدست آمده است. در زمان اشکانیان کارگاههای کوزه گری و مجسمه سازی و سفال سازی در خارج شهر و نزدیک گورستانها قرار داشته، و برای قرار دادن در گورها مورد استفاده قرار می گرفته، و امروزه تعدادی از آنها کشف گردیده است. این هنرمندان برای بزرگسالان تابوت و برای کودکان خمره میت میساخته اند.

از این دوره در شوش گورستانی وسیع کشف شده، که در عمق زمین حفر گشته، و بوسیله پلکانی به مغاره كوچك خانوادگی، که شامل اتاقهای متعدد و خوابگاههای اموات بوده، منتهی میشده است. مردگان را در تابوتهای سفالی که ذکر آن رفت، وگاه لعاب داده شده بود، بحالت درازکش میخوابانیدند. ولی در آغاز قرن دوم میلادی، تغییرات نسبتاً مهمی در امر تشریفات تدفینی شوش مشاهده میشود. باین ترتیب که مقابر مذکور جای خود را بگورستانهای مشترکی داد که پلکان اطاق مردگان، و سقف آن از آجر پخته ساخته میشد، و پس از آنکه جسد را در برابر مدخل بنا می گذاشتند تا پیوسد، استخوانها را روی دو نیمکت، که در جوانب چپ و راست گورستان قرار داشت، می گذاشتند^۲. این رسم بارسم مغان آذربایجان وجوه تشابهی دارد، و سیر تحول مذهب را در این دوره نشان میدهد، و خلاصه مبین گرایش هرچه بیشتر اشکانیان بسمت مذاهب ایران قدیم است. در

این دوره ، يك معبد آناهیتای بسیار معروف نیز درشوش وجود داشته که معرف نفوذ شدید پرستش آناهیتا در این عهد میباشد^۱ .

از اردوان پنجم آخرین شاه اشکانی نقش برجسته‌ای در این شهر پیدا شده که اولین نقش برجسته اشکانی مکشوف ، و ضمناً احتمالاً آخرین اثر این سلسله میباشد ، و معرف آنست که هنگامیکه قیام برضد سلسله اشکانی درشرف تکوین بوده ، آخرین مقاومتها برضد قیام کنندگان در منطقه شوش انجام گرفته است^۲ . که خود مبین اهمیت این شهر در زمان اشکانیان می باشد . این نقش ، اردوان پنجم را در حالیکه تاجی بر سر و لباسی فاخر بر تن دارد ، و بر تختی جلوس کرده ، مجسم می سازد . پایه تخت روی دو حیوان افسانه‌ای ، شبیه شیر قرار گرفته است . ساتراپ شوش مقابل شاه ایستاده ، و از دست وی تاجی می گیرد که نشانه قدرتی است که بوی تفویض میشود . کتیبه‌ای بخط وزبان پهلوی اشکانی دارد که متعلق به حدود ۲۲۱ میلادی و بهترین نمودار محو فرهنگ یونانی در این سرزمین می باشد .

از این دوره يك حمام با کاشیهای معرق تزئین شده ، نیز کشف گردیده که بنائی بسیار زیبا و مهم است . گذشته از آنچه که در بالا ذکر شد ، اشیاء دیگری از قبیل تعداد زیادی ظروف سفالین ، مجسمه های

۱ - تاریخ ایران باستان : ص ۳۵۰

۲ - تمدن ایرانی ، مقاله بنونیست : ص ۷۵

کوچک گل پخته ، و عاج و اشیاء برنزی و آهنی و شیشه‌ای ، از زمان اشکانیان در شوش بدست آمده که حاکی از اهمیت و رونق اقتصادی این شهر ، در دوره مورد بحث میباشد^۱ .

آخرین تلاشهای این سلسله برای ادامه زندگی در حوالی شوش انجام گردیده ، و سپاهیان اردوان پنجم ، وارد شیر بابکان ، در دشت شوش بایکدیگر جنگ کرده‌اند ، و سرانجام باشکست اردوان ، اشکانیان جای خود را به ساسانیان بخشیده‌اند ، و باردیگر شوش محل تعیین سر نوشت دوره‌ای جدید ، در تاریخ ایران گشته است .

از این دوره جنگهای نهائی ، آثار آتش سوزیهای مکرر ، و همچنین تعدادی گلوله‌های سنگی که بوسیله دستگاههای مخصوص محاصره بداخل شهر پرتاب شده ، در حفاریات باستان شناسی ، در خانه‌های مردم پیدا شده است^۲ .

بطور کلی شوش در عهد اشکانیان شهری مهم و آباد ، و از ساتراپ- نشینهای معتبر این حکومت محسوب میشده که تا حدودی مجد و عظمت گذشته خود را بازیافته بوده است . ولی در طی جنگهای آخری ، صدمات و خسارات بسیاری بدان وارد آمده ، و باردیگر جزء شهرهای درجه دوم ایران قرار گرفته است .

شوش در دوره ساسانیان

اردشیر بابکان مؤسس سلسله ساسانی ، در طی سه جنگ متوالی سپاهیان اشکانی را شکست داد ، و آخرین شاه آنرا در آخرین جنگی که در نزدیکی شوش اتفاق افتاد ، مغلوب ساخت و در همان محل بقتل رسانید .

چنانکه گفته شد ، شهر در ضمن این جنگها و بعثت پایداری و جاببداری اهالی از پارتها صدمات و خسارات فراوان دید ، و قسمتی از آن ویران شد . ولی جانشینان اردشیر بابکان یعنی اردشیر اول و و شاپور اول ، هر يك بترمیم ویرانیهها پرداختند ، و رونق گذشته را بدان بازگردانیدند . باین ترتیب در دوران اولیه حکومت ساسانیان ، شوش از ثروت و آبادی بسیار برخوردار بوده ، و اشیائی که در کاوشهای باستان شناسی بدست آمده ، از قبیل ظروف شیشه ای ، سکه و غیره ، معرف این رونق اقتصادی و هنری است^۱ . گیرشمن بر دیوار خانه ای شوشی تصاویری یافته ، که متعلق بهمین دوره میباشد :

نقاشی عبارتست از صحنه شکار گراز و آهو ، که باندازه دو

۱ - تاریخ ایران باستان : ص ۴۸۶ .

برابر حد طبیعی کشیده شده^۱. در این شهر مهری از گل پخته نیز کشف شده که بوسیله نواری بسندی رسمی بسته شده بوده است. براین مهر تصویر نیم تنه شخصیتی مهم وامضای او و سپس امضای یکی از عمال رسمی شاهنشاهی دیده می شود^۲. پارچه های ابریشمی شوش در این دوره شهرت جهانی بدست آورده بوده، و هنگامیکه در طی جنگهای ایران و روم، پادشاهان ساسانی تعداد زیادی از اسرای رومی را در این شهر مستقر ساختند، هنرمندان بافنده شوشی از رومیها فنون تازه ای آموختند، که از این زمان بافندگی و نساجی این شهر بیش از پیش رونق گرفت، و شهرت یافت^۳.

در دوره ساسانیان یکی از مسائل مهم سیاسی، و اجتماعی ایران مسئله مسیحیت بوده که در اثر جنگهای متوالی ایران و روم، و تماس بین دنیای شرق و غرب، دین مسیح در این مملکت رواج بسیار یافته و صوامع متعدد در نقاط مختلف ساخته شده بوده، و مبلغین مسیحی در گوشه و کنار به تبلیغ مشغول بوده اند؛ و بخصوص رومیان سعی بسیار در مسیحی کردن ایرانیان داشته اند، تا باین ترتیب و از طریق معنوی نیز بتوانند نفوذ سیاسی و اقتصادی خود را در این سرزمین رسوخ دهند. یکی از مراکز مهم مسیحیان در این دوره، شهر شوش بوده که بخصوص با اسکان دادن اسرای رومی در این شهر، بر تعداد

۱ - ایران از آغاز تا اسلام: ص ۴۰۲.

۲ - میراث ایران، مقاله «ایران در نظر مردم مغرب زمین»: ص ۳۹۲.

۳ - «ایران در نظر مردم مغرب زمین»: ص ۴۹۲.

آنان افزوده شده بوده است .

در قرن چهارم میلادی ، در زمان شاپور دوم (۳۰۹ - ۳۷۹) بدنبال سیاست خشنی که وی نسبت به مسیحیان درپیش گرفت ، این اقلیت مذهبی در شوش دست بشورش و اغتشاشی عظیم زدند ، و بلوای بزرگی براه انداختند . شاپور این شورش را فرونشاند و شورشیان را بسختی تنبیه و شهر را بکلی منهدم و ویران کرد . ضمن گزارشهای مربوط به شهدای مسیحی^۱ که بزبان سریانی ، و یکی از مهمترین منابع ما راجع باین موضوع میباشد ، چنین می یابیم که :

سپاهیان شاپور طغیانی را که بتحریک مسیحیان در این شهر پیا شد فرونشاندند ، و شهر زیر پای ۳۰۰ فیل با خاک یکسان شد^۲ . آثار این ویرانی در کشفیات باستانشناسی بطور کامل بدست آمده است . خانه هایی که در اثر جنگ خراب شده و در کف اطاقهای آنها قبر مردگانی که در خمره ها و یا مستقیماً در خاک دفن شده بوده اند ، یافت شده است . این اموات احتمالاً قربانیان قتل عام اند ، که باشتاب توسط بازماندگان خود بخاک سپرده شده اند . صلیب های نسطوری نیز در خمره هایی که مردگان را در آنها قرار داده اند ، و همچنین در نزدیکی یکی از مردگان ، یک صلیب نسطوری نقره بدست آمده است^۳ . شاپور پس از ویرانی و بی اعتبار کردن

۱ - Acta Martyrum

۲ - باستان شناسی ایران باستان : ص ۸۲

۳ - باستان شناسی ایران باستان : ص ۸۲

شوش، در نزدیکی این محل شهر «ایران خوره شاپور» را بنا نهاد، و در عظمت بخشیدن و زیباساختن آن، کوشش بسیار نمود. این شهر وسعت بسیاری داشت، چنانکه مساحت قصر شاه، بتنهائی نزدیک بیک کیلومتر بود. در بنای این قصر، اسرای جنگی، و اتباع کشورهای مفتوح شرکت داشته‌اند. پس از شاپور نیز در تمام دوره ساسانیان، این شهر یکی از مراکز عمده بازرگانی و اداری ایران بوده و ویرانه‌های آن که بنام «ایوان کرخه» معروف است، تا با امروز باقی است^۱

شوش با وجود ویرانی بسیار و با وجود اینکه رقیبی چون «ایران خوره شاپور» در جوار خود یافت، مع هذا بعلت دارا بودن سوابق طولانی و ریشه‌های کهن معنوی، و خلاصه قدرت فعاله و استعداد فراوان، از صفحه تاریخ محو نگردید، و بار دیگر برپای ایستاد. جانشینان شاپور مجدداً به آبادی آن پرداختند، و شهر را رونق و اعتباری بخشیدند ولی شهرهای دیگری که ساسانیان در ایالات پارس و خوزستان بنا کردند، و در اهمیت دادن بآنها بسیار کوشیدند، دیگر بشوش این فرصت را نداد که برتری گذشته خویش را بدست آورد، و از آن پس در ردیف شهرهای درجه دوم قرار گرفت.

۱ - تاریخ ایران باستان : ص ۳۸۹ ، ۴۱۶

شوش در ادوار اسلامی

در دوران کهن ، چنانکه مشاهده گردید شوش دوباریکی در زمان آشور بانیپال ، ودیگری در عهد شاپور دوم ویران شد ، وشوشی ها یا از دم تیغ گذرانیده شدند ، ویا باطراف گریختند ؛ وشهر خالی ازسکنه گردید . ولی هربار بعلت استعداد ومایه وغنای فراوان و سوابق ممتد تاریخی ، قد راست کرد ، وزندگی را از سر گرفت .

زمانیکه عمر دوران کهن بسر آمد ، و دوره ای جدید در تاریخ ایران گشوده شد ، همچنان شوش بزندگی خویش ادامه داد، وهنگامیکه درسال ۶۴۰ میلادی ، این شهر بتصرف سپاهیان اسلام در آمد ، بعلت مقاومت شدیدی که ازخود نشان داد ، صدمات فراوان دید ؛ ولی بعلت همان سوابق تاریخی ، درابتدای تسلط اعراب مورد نظر ، وتوجه حکام جدید قرار گرفت ، و مسجدی عظیم در این شهر بناگردید ، که شاید یکی ازقدیمترین مساجدی باشد، که درایران ساخته شده ،وازویرانه های آن تعداد زیادی ظروف وآلات وابزارسفالین وشیشه ای شکسته بدست آمده است . از روی این اشیاء مکشوف وهمچنین از روی آثاری که ازخانه هاوانبارهای این شهر درقرون اول ودوم هجری بدست آمده

است ، میتوان به رونق شوش در این قرون پی برد^۱ . ولی حدس زده میشود ، که از آن پس اعتبار خود را ازدست داده ، و در قرن سوم هجری هیچگونه اهمیت خاصی نداشته است . چنانکه یعقوبی در « البلدان » خود ، تنها در دوجانامی از شوش میبرد ، مبنی بر اینکه آبهای در این شهر روان بوده است^۲ .

این فترت ، وزوال تا قرن چهارم ادامه داشته ، و در منابع مربوط باین قرن ، اطلاعی از شوش نمی یابیم . ولی در قرن چهارم ، مقدسی درباره آن مطالبی کوتاه دارد ، باین مضمون که ولایت شوش بخصوص سرزمین نیشکر بوده ، و شکر بمقدار زیاد از آنجا به خارج صادر میشده ، و همچنین پارچه های ابریشمی ونخی ، در آن تهیه میشده است^۳ .

این شهر از لحاظ مرکزیت و بخصوص تجارت در این دوره اهمیت فراوان داشته ، چنانکه در « حدود العالم » چنین می یابیم : « شوش شهری است توانگر ، و جای بازرگانان ، و بارکده خوزستان است ، و از وی جامه و عمامه خز خیزد و ترنج دست انبوی خیزد ، و تابوت دانیال پیغمبر آنجا یافتند »^۴ .

در قرون وسطی شوش شهری آباد ، و مرکز ولایتی بوده ، که توابع فراوان داشته است . در این دوره نیز از جهت دارا بودن محصول نیشکر معروف بوده ، و ابریشم خام ، و نارنج آن نیز شهرت بسزائی داشته

۱ - باستان شناسی ایران باستان : ص ۸۱ و ۸۳

۲ - ص ۱۴۱

۳ - جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی : ص ۲۶۵

۴ - جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی : ص ۵۴۹

است که در هر طبقه ابعاد آن کوچکتر میشود . این سبک بنا در سراسر جنوب عیلام متداول بوده است ^۱ .

شوش امروز

تا اواسط قرن اخیر ، از شوش تپه‌هائی خار گرفته بر جای مانده بود و گوئی خاک برای محافظت گنجینه‌ای که در درون خود جای داده بود ، نگهبانانی بر سر آن گماشته است .

در قرن ۱۹ میلادی پس از آنکه پای اروپائیان و بخصوص انگلیسها به این سرزمین گشوده شد ، اشخاص متعددی چون : کینر ^۲ در حدود سالهای ۱۸۰۸-۱۸۱۰ ، کریپورتر ^۳ در ۱۸۱۸-۱۸۲۰ و راولینسون ^۴ در ۱۸۳۶ ، ویرانه های این شهر را دیده‌اند ^۵ .

از اواخر قرن ۱۹ تا به امروز ، چنانکه در مقدمه ذکر گردید ، هیأت‌های مختلف باستان شناسی چه خارجی و چه ایرانی ، باین منطقه اعزام شده‌اند ، و با حفاریات متعدد ، تاریخ عیلام و شوش تا حدودی روشن گشته ، و آثار عظیم و باشکوه تمدنی ، و فرهنگی آن از دل خاک بیرون کشیده شده است .

امروز ویرانه های شوش را بر چهار تپه بزرگ مشاهده می‌کنیم،

۱ - جغرافیای غرب ایران : ص ۳۷۸

۲ - Kinner ۳ - Ker Porter

۴ - Rawlinson

۵ - باستان شناسی ایران باستان : ص ۷۲

که بر فراز تپه قدیمی تر هیأت کاوش کنندگان فرانسوی ، در اوایل قرن بیستم ، قلعه‌ای برپا ساخته‌اند ، نامحل زندگی خود آنان ومحل نگاهداری اشیاء بدست آمده باشد . بعدها توسط همین هیأت ، کارگاههای دیگری نیز در کنار آن ساخته شد .

شوش تابستانهای گرم وسوزان ولی بهار و زمستانی بسیار زیبا و مطبوع دارد . در این فصل خاک بر اثر بارانهای پیاپی پوشیده از گیاه میشود ، مزارع گندم ، جو ، برنج ، توتون و پنبه منظره‌ای سرسبز و دلپذیر دارند . باغات میوه مملو از میوه وسبزی ، ومراعات پوشیده از علفهای بلند می‌گردند^۱ .

برای تشریح چگونگی وضع سنوات اخیر شوش ، از فرهنگ جغرافیائی ستاد ارتش کمک می‌گیریم که در سال ۱۳۳۰ مدون گشته و از آنروز تاکنون بجز اضافه شدن چند مدرسه ، مسجد ، حمام ، باغ ملی ، و در مانگاہ تغییر کلی در آن بوجود نیامده است :

«شوش نام یکی از بخشهای شهرستان دزفول است ، ومركز بخش ، قصبه شوش می‌باشد . زبان سکنه فارسی ولری وعربی ، ومذهب آنان شیعه است . محصول عمده : غلات ، کنجد وشغل عمده زراعت میباشد . سکنه در حدود ۵۰۰۰ نفر . مقبره مشهور دانیال پیغمبر در این قصبه میباشد . ایستگاه راه آهن شوش در سه کیلومتری باختر شوش واقع ، و مسافت آن تا تهران ۷۱۴ کیلومتر است . شوش دارای عمارات و کاخهای عالی

بوده که ستونهای عظیم آن هنوز باقی است ، و شهادت بعظمت خود ،
درادوار گذشته میدهد ،^۱ .

نتیجه

شوش را بافراز و نشیبهای آن باید یکی از پایگاههای تمدنی ، و
فرهنگی و سیاسی شرق ، و بمنزله چهارراهی بر سر راه دنیای کهن دانست .
در همان آغاز که انسان زندگی شکارگری را ترك گفت ، و استقرار یافت ،
شوش بصورت شهری درآمد ، که پایه های یکی از اولین تمدنها و فرهنگهای
بشری در آن پی ریزی شد ، و سپس روز بروز رو بتکامل و ترقی نهاد ، تا
زمانیکه پرتو تمدنی آن ، بعنوان پایتخت شاهنشاهی عیلام از مصر تا
هند را فرا گرفت . هنگامی که عمر عصر عتیق بسر آمد ، و بدنبال آن
عیلام منهدم و ویران گردید ، باردیگر شوش بعلت دارا بودن اصالت
ملی و معنویت قوی و ریشه دار ، از زیر ویرانه های خود سر بر آورد ،
و این بار مرکز و قلب شاهنشاهی هخامنشی گردید . این مرکزیت از
جنبه های مختلف معنوی و مادی ، مورد نظر است . باین معنی که قسمت
عمده سیاست جهان ، در دربار شوش حل و فصل میشد ، افکار و اندیشه
های شرق و غرب در این شهر بایکدیگر برخورد می کردند و ثمرات آن
که تحولات جدید علمی و ادبی و هنری بود ، سبب روشنی افکار دنیای
دوران خود می گشت . تمام راههای مهم شرق از شوش شروع میشد به آن
ختم می گردید ، و راه را بغرب می گشود .

پس از هخامنشیان با وجود اینکه توجه گذشته بدان نشد، معبذاهنوز آن مایه از غنای معنوی و مادی را داشت تا بتواند چند قرن دیگر اهمیت و شهرت خویش را حفظ کند ، و در زمره مهمترین شهرهای ایران بماند . ولی در دوره اول شاهنشاهی ساسانی ، بار دیگر لطمه‌ای شدید خورد و بویرانی و سقوط کشیده شد ، که این ویرانی در زمان شاهان بعدی این سلسله ترمیم گردید .

در زمان حمله عرب ، با سقوط شوش ، یکی از پایگاههای مهم سیاسی و فرهنگی ایران منهدم شد . در قرون اولیه دوره اسلامی ، شوش شهری آباد و ثروتمند بود ، ولی بتدریج رو بضعف و سستی نهاد تا زمانی که در دو قرن اخیر از آن بجز چند ویرانه که سراز خاک بیرون آورده و حاکی از گذشته‌ای بس دراز بوده است ، و قصبه‌ای کوچک در کنار آن اثری نمی‌یابیم .

از ۵۰ سال پیش ، کشفیات باستان شناسی آغاز گردید و بتدریج زندگی پر نشیب و فراز و افتخار آمیز ، و غنی شوش بر ما روشن شد ، و با حفریات باستان شناسی که ادامه دارد ، هر روز که می‌گذرد بیش از روز پیش ما بچگونگی تاریخ این سرزمین پی می‌بریم . امروزه شوش شهرکی است که همچنان بنامی که ۵۰۰۰ سال پیش بدان نهاده‌اند ، خوانده میشود و دفتر پر برگی است ، از ماجراهای گوناگونی که بر آن گذشته است .

مآخذ

- ۱ - فرهنگ جغرافیائی ایران : از انتشارات دایرة جغرافیائی ستاد ارتش .
ج ۶ - استان ششم . چاپ تهران ، سال ۱۳۳۰
- ۲ - میراث ایران : سیزده تن از خاورشناسان ، زیر نظر آبربری . ترجمه
چندتن از دانشمندان ایرانی . تهران سال ۱۳۳۶
- ۳ - تمدن ایرانی : چندتن از خاورشناسان . ترجمه دکتر عیسی بهنام . تهران
سال ۱۳۳۸ .
- ۴ - جغرافیای سرزمینهای خلافت شرقی : لسترنج . ترجمه محمود عرفان
تهران ۱۳۳۷ .
- ۵ - تاریخ شاهنشاهی هخامنشی : امستد . ترجمه دکتر محمد مقدم . تهران
۱۳۴۰
- ۶ - ایران از آغاز تا اسلام : رومان گیرشمن . ترجمه دکتر محمد معین .
تهران ۱۳۴۴
- ۷ - تاریخ ماد : دیاکونو . ترجمه کریم کشاورز . تهران ۱۳۴۵ .
- ۸ - باستانشناسی ایران باستان : لوئی واندنبرگ . ترجمه دکتر عیسی بهنام .
تهران ۱۳۴۶ .
- ۹ - تاریخ ایران باستان : دیاکونو . ترجمه روحی ارباب . تهران ۱۳۴۶

- ۱۰ - تاریخ عیلام : پیرآمیه . ترجمه دکتر شیرین بیانی . تهران ۱۳۴۹ .
- ۱۱ - عیلام یکی از چشمه های تمدن هخامنشی (مقاله) : دکتر شیرین بیانی . مجله یغما ، مرداد ماه ۱۳۴۹ .
- ۱۲ - Histoire de l' Iran antique : Cameron. Paris - 1938
- ۱۳ - Persia, From Origines to Alexander the Great : R . Ghirshman . Paris, 1964
- ۱۴ - L' Aurore de la Mesopotamie, et de l' Iran - M. E. L. Malowan . Traduit de l' anglais par A . Zindel - Bernard. Paris, 1966.

زن در تاریخ بیهقی

زن در تاریخ بیهقی °

وضع زن در ادوار مختلف تاریخ ایران بعد از اسلام ، دستخوش تحول بوده است . در زمان تسلط ترکان از این حیث ، حالت دوگانه‌ای مشاهده می‌کنیم : اصولاً اقوام ترك ، در سرزمینهای اولیه خود ، و با آداب و رسوم بومی خویش ، به زن اهمیت بسیار میداده‌اند . زن دوشادوش مرد کار می‌کرده ، و شاید بتوان گفت که چرخ اقتصاد قبیله‌ای بوسیله او بحرکت در می‌آمده است .

زن از گله مواظبت می‌کرده ، شیر میدوشیده قمیز و فرمه و ماست درست می‌کرده ، پشم می‌چیده ، نمد می‌مالیده ، و پارچه می‌بافته ؛ و خلاصه در مجموع شئون اقتصادی قبیله ای ، نقش اصلی را بعهده داشته است .

* متن سخنرانی ایراد شده در کنفرانس بین المللی « بزرگداشت ابوالفضل بیهقی » ، که در مشهد برگزار گردید ، شهریور ماه ۱۳۴۹ .

در مواقع کوچ کردن ، و اردو زدن ، به مردكم مي کرده ، در جنگها اغلب دوشادوش مردان مي جنگيده . درشكارهاي جرگه شرکت داشته ؛ و بدین ترتیب در سراسر زندگي مرد ، شريك و سهيم بوده است^۱ .

ولی از طرفی ، زمانی که در حدود قرن دوم هجری ، اسلام به آسیای مرکزی راه یافت ، و بدنبال آن ، پس از برقراری ارتباط نزدیک بین ایرانیان ، و اعراب و ترکان ؛ و بخصوص از این زمان به بعد ، که سیل مهاجرین ایرانی بجانب ترکستان سرازیر گردید ، و ایرانیان فرهنگ و تمدن خود را باین منطقه بردند ؛ و همچنین بر اثر روابط تجارتي بسیار مستحکمی که نقاط مختلف دنیای اسلام را با یکدیگر مرتبط ساخت ، وضع تمدنی و نحوه زندگي مردم آسیای مرکزی ، و قبایل ترك ، دگرگونی های فراوان یافت .

زمانی که دسته های مختلف ترك ، و ترکمان ، بدین اسلام گرویدند و موفق شدند حکومت های محلی تشکیل دهند ، و سپس این حکومتها را توسعه بخشند ، و مالک قلمروهای وسیعی در آسیا ، و بخصوص ایران گردند ، بسیار تحت تأثیر تمدن و فرهنگ قوم مغلوب قرار گرفتند ؛ و بدین ترتیب مادر این ادوار ، با تمدن و فرهنگ ، و بطور کلی نظام اجتماعی خاصی مواجه می گردیم ، که چون قدرت فرهنگ ، و تمدن قوم مغلوب

۱ - نظام اجتماعی مغولان : تألیف ولادیمیرتسف ، ترجمه نگارنده .

فصل اول صفحات متعدد .

بسیار بیش از آن قوم غالب بوده ، از جانب ایشان پذیرفته شده است ؛ منتها با تغییراتی که ناشی از وضع جدید مهاجمین بود . از این زمان وضع زنان نیز تا حد بسیار زیادی تابع شرایط محیط جدید می گردد ، و پس از اسکان در شهرها ، و اختلاط و آمیزش با شهرنشینان ، و بخصوص زندگی در حرمسراها ، این دسته ، آزادیهای سابق خود را از دست می دهند .

گذشته از این ، از جهت وضع خاصی که در نحوه حکومت ترکان پیش می آید ، و قدرت واقعی را غلامان بدست می گیرند ، و نزدیک غلامان بسلاطین و شاهزادگان ، روز بروز افزون می گردد ، زنان از جهات مختلف جای خود را بمردان می بخشند ، و در نوعی فراموشی فرو می روند . پس بر اثر تعارضی که ذکر آن رفت ، چنین مشاهده می کنیم که از یک طرف زنان با آزادی فراوان ، و مسئولیت های نسبتاً سنگین ، و باشانی تقریباً همطراز با مران ، وارد تاریخ این دوره می گردند ، و از طرف دیگر بعلمت نحوه زندگی جدیدی که در پیش روی آنان نهاده میشود ، گرفتار قید و بندها ، و نوعی فراموشی می شوند . از اینرو ، در زمان تسلط و حکومت ترکان بر ایران ، که قسمت اعظم دوره قرون وسطی را دربر می گیرد ، زنانی که دارای شخصیت های ممتاز باشند ، و نقش های سیاسی ایفا کنند ، تعدادشان بسیار کم است . اینان بطور غیر مستقیم بر اوضاع تأثیر می گذارند ، در مواردی استثنائی زنانی مستقیماً ، در اوضاع مؤثر واقع شده اند^۱ .

۱ - Barithold: Histoire des Turcs d'Asie Centrale

ترجمه بفرانسه از خانم Mne Donskiss. paris 1945 pp 91, 92

بطور کلی می‌توان گفت که ، دوره غزنویان دوره زن نبوده است ، و از «تاریخ بیهقی» که آینه زمان است ، نمی‌توان انتظار گرفتن مطالب سرشار و غنی‌ای ، راجع بزنان داشت . در این کتاب بتعدادنسبه کمی زن بر می‌خوریم ، که در خلال مطالب دیگری که در درجه اول اهمیت قرار گرفته‌اند مانند عقد معاهدات صلح ، مسأله جانشینی سلاطین ، سیاست نزدیکی بادل همجوار ، از آنان نیز ذکر مختصری بمیان آمده است . در چند مورد ، زنان وسیله‌ای برای نزدیک ساختن دو فرمانروا بیکدیگر ، و استحکام بخشیدن بمودت ، مابین دو حکومت قرار گرفته‌اند ، بی آنکه خود نقش مستقیم ، زنده ، و مؤثری بر عهده داشته باشند . در چند جا ، بیهقی تحت تأثیر معتقدات زمان ، به تفاوت بین زن و مرد ، و پائین تر بودن زنان از مردان ، اشاره می‌کند . در آنجا که از مادر حسنک گفتگو بمیان می‌آورد ، با آنکه او را بسیار می‌ستاید ، می‌گوید : «میان مردان و زنان ، تفاوت بسیار است»^۱؛ و در جایی دیگر حدیثی از پیغمبر ﷺ نقل می‌کند که «چون کسری پرویز مرد ، خبر به پیغمبر بردند ، گفت من استخلفوا قالوا بنته بوران دخت ، قال ﷺ : ان يصلح قوم اسندوا امرهم الی امرأة . این دلیل بزرگتر است که ، مردی شهم کافی محتشم باید ملک را ، که چون بر این جمله نباشد ، مرد وزن یکی است»^۲.

۱ - تاریخ بیهقی : باهتمام دکتر غنی و دکتر فیاض . چاپ تهران ،

سال ۱۳۲۴ ، ص ۱۹۴ .

۲ - ص ۳۷۹ .

بعلت پوشیده بودن و در حرم جای داشتن زنان ، هیچ گاه ظاهر ، و صفات آنان ، و یا اینکه تا چه حد در زندگی همسرانشان مؤثر بوده اند ، ذکر ی بمیان نیامده است . خاتونان ، چون هدیه ای که از جانب سلطانی ، بسططان دیگر واگذار می شده ، و سپس در گوشه ای نهاده ، و فراموش می گردیده ، تلقی شده اند .

بعنوان نمونه از دختر قدرخان ، خاقان ترك نام می بریم ، که بهم سری سلطان مسعود در آمد : قدرخان از سلسله ایلک خانیه ، یا آل- افراسیاب ، بوده است ، که این سلسله در آسیای مرکزی حکومت اسلامی نسبتاً مهمی تشکیل داده ، و پس از تصرف قلمرو ساسانیان ، در ماوراءالنهر باغز نویان هم مرز گردیده بودند . همسایگی این دسته از ترکان ، پیوسته فکر غزنویان را بخود مشغول می داشت ، و حتی در زمان حکومت سلطان محمود ، چند بار بین طرفین جنگ در گیر شده بود . مسعود با گرفتاریهای فراوانی که در قسمت های مختلف داخلی و خارجی داشت ، مایل بود برای رفع این گرفتاریها ، با ایلک خانیان در حال صلح و صفا بسر برد تا با آسودگی خیال از جانب همسایگان شمال شرقی ، بدفع سایر شورش ها و دفع ناآرامیها بپردازد . از اینجهت ، برای استحکام بخشیدن باین مناسبات دوستی و صلح ، دختر قدرخان را برای خود ، و دختر پسروی را که بغراثکین نام داشت ، برای مودود پسر خویش ، که جانشین وی نیز بود ، یکجا خواستگاری کرد و رسولی بنزد خاقان ترك فرستاد ، و بر سول چنین دستور داد : « پس از عهد ، بگوئی خان را ، که چون کاری بدین

نیکوئی^۱ برفت ، و برکات این ، اعقاب را خواهد بود ، مارا رای افتاده است که تا از جانب خان، دو وصلت باشد . یکی بنام ما ، و یکی بنام فرزندان ابوالفتح مودود دام تأییده ، که مهتر فرزندان ماست ، و بعد از ماولی عهد ما در ملک ، وی خواهد بود . آن ودیعت که بنام ما نامزد کنند ، از فرزندان و سرپوشیدگان کرائم باید که باشد ، از آن خان و دیگر ودیعت ، از فرزندان امیر ، فرزند بفرانگین ، که ولی عهد است . اما چنان باید که این دو کریمه ، از خاتونان باشند ، کریم الطرفین . اگر بیند خان ، و مارا بدین اجابت کند ، چنانکه از بزرگی نفس ، و همت بزرگ ، و سماحت اخلاق وی سزد ، که هیچ حال روا نباشد ، و از مروت نسزد که مارا اندرین رد کرده آید ، مقرر گردد که چون مارا بدین اجابت کند ، بدانچه او التماس کند اجابت تمام فرمائیم . تا این دوستی چنان مؤکد گردد ، که زمان را در گشادن آن هیچ تأثیری ننماید ؛ و چون اجابت کند . . . روز دیگر او عده بستانی که در آن روز این دو عقد بمبارکی ، تمام کرده آید . و مهر آن ودیعت آنچه باما باشد ، پنجاه هزار دینار هریوه کنی ؛ و مهر دیگر بنام فرزند سی هزار دینار هریوه چون از مجلس عقد باز گردی ، نثارها و هدیه ها که باتو فرستاده آمده است ، بفرمای تا خازنان را که باتواند ، تا ببرند ، و تسلیم کنند . از آن خان ، و ولی عهد ، و خاتونان و مادران دو ودیعت ، و از آن عثمان ، و خویشاوندان ... و عذری که باید خواست ، بخواهی ، که آنچه آنروز بعاجل الحال فرستاده آمده است ، نثاری

۱ - منظور دوستی ووداد ، بین طرفین است .

است نگاهداشتن رسم وقت را، و چون مهدها فرستاده آید، تا بمبارکی، ودایع بیارند، آنچه شرط و رسم آن است، بسزای هر دو جانب با مهدها باشد.^۱

سپس بیهقی در باره هدایا چنین می گوید: « تذکره هدیه ها، چه هدیه هایی که اول روز پیش خان روند، و چه هدایای عقد تزویج، کردند سخت بسیار و برسم؛ و آن دو جام زرین مرصع بجواهر بود، باهارهای مروارید^۲، و جامه های بزر، و جامه های دیگر از هر دستی، رومی و بغدادی و سپاهانی، و نشابوری، و تخت های قصب گونه گونه، و شاره، و مشک و عود و عنبر، و دو عقد گوهر که یکدانه گویند^۳... و خازنی نامزد شد باشاگردان، و با حملان خزانه، تابا رسولان بروند^۴. از این قسمت نکاتی چند استنتاج می شود، یکی اینکه: نسب، و مقام مادر اهمیت بسیار داشته است. می بینیم که مسعود، بدان اکتفا

۱ - تاریخ بیهقی: ص ۲۱۴، ۲۱۵.

۲ - بمعنی رشته مروارید است.

۳ - گوهر یکدانه، گوهر بی مانند کردن بندی است که شش رشته را می گرفتند و در هر رشته، چند مروارید می کشیدند، بعد از آن همه رشته ها را جمع می کرده اند، و از يك دانه لعل یا جواهر دیگر می گذرانیدند. باز رشته ها را متفرق نموده از هر کدام چند مروارید کشیده باز جمع کرده از يك جواهر می گذرانیدند، تا رشته های مروارید تمام شود (نقل از توضیح مصححان تاریخ بیهقی).

۴ - ص ۲۲۰.

نمی‌کند که همسر وی، و آن پسرش، دختر قدر خان، و دختر پسر وی باشند، بلکه مادر آنان نیز باید از خاندانی نجیب و اصیل باشد. دیگر اینکه مسئله‌کابین بسیار اهمیت داشته، و قبل از هر بحث دیگری، موضوع آنرا روشن می‌ساخته‌اند، و سپس هدایای دیگری که مرسوم بوده، از جانب داماد، پیدر و مادر، و خویشان عروس داده می‌شده است. در مورد هدایائی که فرستاده‌شده، مسلماً مسعود می‌خواسته شکوه و جلال، و ثروت و شوکت خود را بخان ترك بنماید؛ و بنا بگفته بی‌بھی آنچه را که او ذکر کرده شمه‌ای، و فقط بعنوان نمونه و مثال بوده است.

آنچه تا بحال از هدایائی که فرستاده شده، و مراسمی که انجام گردیده بود، گفته شد، بعنوان مقدمه و خواستکاری و سپس عقد بود؛ و پس از آنکه دختر را که «شاه خاتون» نام داشت، برای عروسی بغزنین آوردند، در کتاب بی‌بھی چنین می‌یابیم:

«روز آدینه نوزدهم شوال، شهر غزنی بیاراستند، آراستنی بر آن جمله، که آن سال دیدند که این سلطان از عراق، بر راه بلخ اینجا آمد، و بر تخت ملك بنشست. چندان خوازه زده بودند، و تکلفهای گوناگون کرده که از حد وصف بگذشت، که نخست مهد بود، که از ترکستان اینجا آوردند. امیر چنان خواست، که ترکان چیزی بینند، که هرگز چنان ندیده بودند»^۱.

سپس بیهقی شرح می‌دهد، که چگونه مدتی رسولان خان ترك را در بیرون شهر نگاه داشتند، و سپس با تشریفات خاص، والی حرس، مرتبه داران، و رسولان، و سایر مقامات باستقبال رفتند، و رسولان را بشهر وارد ساختند. شهری که سراسر آن آذین بسته شده بود، و هنگامی که رسولان پدیدار شدند، دینار و درم پخش کردند، چنانکه ایشان حیران ماندند. «نماز دیگر، همه زنان محترمان، و خادمان روان شدند، باستقبال مهد، با کوبه بزرگ، که گفتند بر آن جمله کس یاد نداشت»^۱. پس از مراسم عروسی مدتی رسولان در شهر بودند، و از ایشان پذیرائی مفصل بعمل آمد؛ و سپس با خوشی و خرمی، در حالی که هدایای فراوان باخود می‌بردند، بمملکت خویش باز گشتند^۲. دختر بفرانگین را که برای مودود خواستگاری و عقد کرده بودند، بایران نرسیده بیمار شد، و در گذشت، و ازدواج عملی نگردید.

بفرانگین را که بعد از پدر ارسلان خان لقب گرفت، همسری بود، که در زمان حیات محمود بمنظور مستحکم ساختن مناسبات دوستی، و نشان دادن صمیمیت و علاقه این خاندان به غزنویان، هر ساله يك كنيز و غلام، برای سلطان محمود می‌فرستاد. چنانکه بیهقی گوید: «غلامی نادر و کنیزی دوشیزه خیاره، فرستادی بر سبیل هدیه؛ و

۱ - ص ۴۱۶.

۲ - بیهقی: ص ۴۲۶.

امیر، وی را دستارهای قصب و شار باریک، و مروارید و دیبای رومی فرستادی». محمود از یکی از این غلامان بقدری خوشش آمده بود، که وی را «در جمله هفت و هشت غلام، که ساقیان او بودند، پس از ایاز بداشت».^۱

یکی دیگر از این نوع وصلت‌ها، که بسبب مقاصد سیاسی انجام گرفته است، خواستکاری مسعود ازدختر باکاليجار می‌باشد. می‌دانیم که باکاليجار، پسر امیر منوچهر بن قابوس، از آل زیار بود، که پس از پدر بامارت رسید. وی در ابتدای کار، برای آنکه دوستی و اطاعت خویش را بر مسعود محرز گرداند، یکی از خواص دربار خود را با تحف، و هدایای بیشمار، بنزد سلطان مسعود فرستاد، و اظهار اطاعت کرد.^۲ مسعود نیز دختری را خواستکاری کرد تا بدین ترتیب از طریق مواسلت و خویشی نیز، حقی بر قلمرو آل زیار کسب کند. خواستکاری توسط عبدالجبار، پسر احمد حسن میمندی وزیر انجام گرفت، و پس از موافقت از جانب باکاليجار، که او نیز صلاح خود را از همان ابتدا در نزدیکی باغز نویان دانسته و دریافته بود که از طریق خویشی بیش از پیش از شر تهاجمات آنان در امان خواهد ماند، دختر را به نیشابور فرستاد. بیهقی شرح ورود عروس را بتفصیل بیان می‌کند، که چگونه در نیم فرسنگی شهر، زنان رؤسا، وقضات، و فقها و

۱ - بیهقی: ص ۲۵۲.

۲ - عباس پرویز: تاریخ دیالمه و غزنویان: ص ۴۶.

محتشمان، شبانه به استقبال دختر رفتند، و با احترام فراوان، وی را بشهر وارد کردند. عروس نیز به همراه خود، زنان بسیاری، چون دایه و خدمتگزار و کنیز و غیره آورده بود؛ و سپس چنین می گوید: «... و آن شب، نشابور چون روز شده بود، از شمعها و مشعلها، و نوبتی بسیار از پیادگان، بدرگاه سرای نامزد شدند، و حاجبی بابسیار مردم؛ و چندان چیز ساخته بودند، بفرمان عالی که اندازه نبود... و نیم شب، همه قوم سرای حرم سلطانی، از شادی باخ آنجا آمدند. و دیگر روز امیر فرمود تا بسیار زرجواهر، و طرایف آنجا بردند، و تکلفی سخت عظیم ساختند اندر میهمانیها، و زنان محتشمان نشابور را بجمله آنجا بردند و نثارها بکردند، و نان بخوردند، و بازگشتند. و دیعت را که ساکن مهد بود، کس ندید؛ و نماز خفتن امیر از شادی باخ بر نشست، بابسیار مردم، از حاشیت و غلامی سیصد خاصه، همه سوار، و غلامی سیصد پیاده در پیش و پنج حاجب سرائی؛ و بدین کوشك حسنکی آمد، و فرود سرای حرم رفت، با خادمی ده از خواص، که روا بودی، که حرم را دیدندی، و این خدم و غلامان، بوئاق ها که گرد برگرد درگاه بودند، فرود آمدند که وزیر حسنك آن همه بساخته بود، و از جهت پانصد، و ششصد غلام خویش را، و آفتاب دیدار سلطان بر ماه افتاد، و گرگانیان را از روشنائی آن آفتاب، فخر و شرف افزود، و آن کار پیش رفت بخوبی،^۱.

تأثیر این دختر زمانی که به حرم سلطان مسعود وارد می شود،

از این گفته معلوم می گردد که : « . . . و آفتاب دیدار سلطان بر ماه افتاد ، و گرگانیان را ازروشنائی آن آفتاب ، فخر و شرف افزود ، و آن کاریش رفت بخوبی » . شاید این زن توانائی این را داشته ، که مدنی منافع و مقام خاندان خود را در نزد مسعود نگاه دارد ، و نگذارد که غزنویان بر آل زیار تعدی روا دارند . ولی چند سال بعد ، زمانی که مسعود به جرجان رفت ، رشته این دوستی ووداد گسیخته شد . بدین معنی که باکالیجار در موقع ورود سلطان ، آنطور که شایسته مقام مسعود بود ، از وی پذیرائی نکرد ، و حتی مباحثاتی نیز بین آن دو در گرفت . سرانجام باکالیجار از کینه مسعود در هراس افتاد ، و یکی از قلاع مستحکم گریخت ، و در آنجا منزوی شد ؛ و تا سال ۴۴۱ که سال وفات وی است ، در همان قلعه بصورت انزوا زیست^۱ . از آن پس در تاریخ بیهقی از وضع دختر وی در زندگی مسعود ، چیزی نمی یابیم .

دیگر از این نوع ازدواجها ، عروسی دختر سلطان مسعود است بنام « گوهر » با احمد ، پسر محمد ، برادر مسعود . پس از آنکه مسعود تاج و تخت را از محمد گرفت ، در سفر جنگی خود به هند ، در موقع لشکرکشی ورتق و فتق امور ، و هنگامی که می خواست از ایران دور شود ، بیم آن داشت که مدعی از گوشه و کنار سر بر آورد ، و از غیبت وی استفاده کند ، و سلطنت را بخطر افکند . واضح است ، که مهمترین این مدعیان پسران محمد می توانستند باشند ، که سلطنت را بعد از پدر ،

از آن خود می دانستند . مسعود این را خوب می دانست ، و بهمین دلیل در کتاب بیهقی می بینیم ، که بهمگی آنان مهربانی فراوان کرد ، وصله و انعام داد ، و دختر خود را نیز یکی از این پسران ، یعنی امیر احمد داد ، و بفوریت ، قبل از حرکت مراسم عقد و عروسی انجام گرفت ^۱ .

دیگر از این نوع زنان ، که در کتاب بیهقی ذکری از آنان رفته «حرۃ کالجی» دختر سبکتکین ، و خواهر سلطان محمود است ، که به همسری امیر ابوالعباس خوارزمشاه در آمد . قبل از ابوالعباس نیز ابوالحسن علی خوارزمشاه ، یکی دیگر از خواهران سلطان محمود را بزنی گرفته بود ^۲ .

خوارزم که ایالتی بسیار مهم و غنی بود ، همواره فکر سلطان محمود را بخود مشغول می داشت ، و در صد تصرف آن بود . حکام خوارزم ، که این موضوع را بخوبی دریافته بودند ، برای اینکه از شر تهاجمات محمود در امان مانند ، با وی از در صلح و دوستی در می آمادند ؛ و همچنانکه گفته شد ابوالحسن علی ، حاکم معاصر محمود خواهر سلطان را بزنی داشت . پس از وی زمانی که ابوالعباس روی کار آمد ، محمود یکی دیگر از خواهران خود را به همسری وی در آورد . بدنبال این ازدواج ، محمود از ابوالعباس خواست که در خوارزم بنام او خطبه بخوانند ، و ابوالعباس که چاره ای جز انجام این کار نمی دید تمکین کرد ، ولی بزودی با مخالفت شدید امرا و بزرگان محلی روبرو شد ، و جان خود را بر سر این کار گذاشت . محمود بهترین فرصت را

۱ - ص ۶۶۰

۲ - اقبال : ص ۲۵۹

برای حمله بخوارزم بدست آورد ، و بیپناه انتقام قتل شوهر خواهر ، و نجات خواهر خود ، به این ایالت لشکر کشید ، و سرانجام خوارزم جزء متصرفات غزنویان در آمد^۱ .

حال به ذکر ی از دودختر امیر یوسف ، برادر سلطان محمود می پردازیم :
امیر یوسف در نزد برادر مقامی ارجمند داشت ، و هنگامی که سلطان محمد به تخت نشست ، بجانبداری از وی برخاست ، و بمقام سپهسالاری رسید . از اینرو زمانی که محمد از سلطنت برکنار شد ، و مسعود جای او را گرفت ، با امیر یوسف عموی خود بدشمنی پرداخت ؛ و سرانجام نیز به حبسش انداخت . تا در همان زندان جان سپرد .

امیر یوسف دودختر داشت ، که یکی بزرگ شده و بمثر رسیده بود و دیگری هنوز خردسال بود . سلطان محمود در زمان حیات دختر بزرگ را برای محمد در نظر گرفت ، و آن دیگری را برای مسعود ؛ ناپس از آنکه به سن رشد رسید ، به همسری وی در آید . مراسم عروسی محمد انجام گرفت ، جشنی مفصل بیاشد ، کاخ امیر محمد راترین کردند . و خود سلطان محمود شخصاً با آنجا رفت ، و با محمد مهربانی بسیار کرد ، و خلعت ، و هدایای فراوان به وی بخشید . بیهقی این موضوع را چنین بیان کرده :
پس از آنکه سلطان محمود رفت ، دسرای بداماد ، و حرات ماندند ، و از قضا آمده عروس ، راتب گرفت ، و نماز خفتن مهد آوردند . و رود غزنین پرشد از زنان محتشمان ، و بسیار شمع و مشعل افروختند .

تا عروس را ببرند. و بکوشك شاه، بیچاره جهان نادیده، آراسته در زر و زیور و جواهر نشسته، فرمان یافت، و آن کار همه تباه شد^۱. در اینجا موضوع تاثیر انگیز مرگ عروس پیش میآید، که چگونه دختر بیچاره را که در تب بیماری می سوخته و مشرف بمرگ بوده، آرایش می کنند، و زر و زیور براو می آویزند، و بعروسیش می فرستند.

سلطان محمود که از این موضوع سخت ناراحت و غمگین گشته بود، دستور داد تا آن خواهر دیگر را که نامزد مسعود بود، به عقد بدهند، و چون بچه بود، بگذارند تا بزرگ شود؛ و سپس عروسی انجام گیرد. مسعود از این موضوع دلتنگ می شود، ولی در مقابل فرمان پدر چیزی نمی تواند بگوید. این نکته ای است که منازعه پنهانی بین دو برادر را از همان ابتدا و تمایل محمود را به عقد معلوم می سازد. پس از مدتی که محمود درگذشت، و عقد بتخت نشست، و آن دختر چهارده ساله شد، مراسم عروسی انجام گرفت، و زمانی که مسعود عقد را بحبس انداخت، همسروی رانیز بنزدش فرستاد. این زن مدتی در قلعه زندان شوهرش بسر برد، ولی پس از چندی حوصله اش بسر رفت و دل تنگ شد، بازگشت، و درغزنین سکنی گرفت^۲. از این بیعد از سر نوشت این زن اطلاعی در دست نیست.

یکی از شخصیت های مهم زمان مسعود، سالار بکتفدی می باشد،

۱ - تاریخ بیهقی: ص ۲۴۸، ۲۴۹.

۲ - تاریخ بیهقی: ص ۲۴۹.

که حاجب ، و سالار غلامان سرای وی بوده ، و در بعضی از جنگهای مسعود مقام سپهسالاری لشکر را بهمه داشته است . بکتغدی ، مردی بسیار متنفذ ، و بخصوص ثروتمند بوده و بهمین دلیل شاید مسعود برای کشیدن ثمن او بجانب خاندان خود ، دختر او را برای یکی از پسرانش بنام مردانشاه خواستگاری می کند . این موضوع ، که بطمع ثروت بکتغدی این وصلت انجام گرفته از گفته های کنایه آمیز بیهقی نمایان است . چه اولاً بعد از عروسی چون پسر خردسال بوده ، فقط ۱۳ سال داشته ، نزد مادرش باز می گردد تا بسن رشد رسد ؛ و پس از چندی عروس را که او نیز بچه بوده ، بدربار مردانشاه می فرستند^۱ . بقدری مسعود در این کار شتاب داشته ، که منتظر بزرگ شدن دختر و پسر نمی ماند . ثانیاً پس از آنکه مراسم خواستگاری توسط بونصرمشکان انجام گرفت « بکتغدی لختی گفت که طاقت این نواخت را ندارد ، و چون تواند داشت » . بقول بیهقی « سالار بکتغدی دانست که چه می باید کرد ، و غرض چیست . هم اکنون ، فراکار ساختن گرفت ، و پس از آن يك سال عقد نکاحی بستند که در این حضرت ، من مانده آن را ندیده بودم »^۲ . منظور از « چه می باید کرد ، و غرض چیست » اینست که چقدر باید جهیز تهیه نماید ، و انعام و هدیه وصله دهد . زیرا بیهقی بعد از آن شرح مفصلی از خرج این عروسی را می دهد ، وصله هائی که بکتغدی به اشخاصی که در عروسی کاری داشته اند ، از قبیل پرده دار ، و دبده-

۱ - تاریخ بیهقی : ص ۵۲۵ .

۲ - تاریخ بیهقی : ص ۵۲۵ .

زن وضع و شریف می‌دهد. این صله‌ها، از دوازده هزار و پنج هزار درم شروع می‌شده، و از دویست درم کمتر نبوده است^۱.

مردانشاه را طبق معمول در قصر پدر زن عقد کردند؛ و او دامیر مردانشاه را قبای دیبای سیاه پوشانید موشح بمروارید، و کلاهی چهار پر زر بر سرش نهاد مرصع بجواهر، و کمر بر میان او بست همه مکلل بجواهر، و اسبی بود سخت قیمتی نعل زر زده، و زین در زر گرفته، و ده غلام ترك با اسب و ساز خادمی، و ده هزار دینار، و صد پاره جامه قیمتی از هر رنگی^۲. این تشریفات، و هدایا برای مراسم عقد بود، و در موقع عروسی مقدار جهیزی که سلطان مسعود از سالار بکتغدی خواسته، سرسام آور است. چنانکه بیهقی می‌گوید: «تکلفهای هول فرمود امیر، که این فرزند را سخت دوست داشت، و مادرش محتشم بود»^۳.

آنگاه شمه‌ای از آنچه را که مسعود گرفته است، شرح می‌دهد: «... و از ابومنصور مستوفی شنودم، گفت: چندین روز با چندین شاگرد مشغول بودم، تا جهاز را نسخت کردند. ده بار هزار هزار درم بود؛ و من که ابوالفضل، پس از مرگ سلطان مسعود و امیر مردانشاه رضی الله عنهما آن نسخت دیدم، بتعجب ماندم، که خود کسی آن تواند ساخت.

۱ - تاریخ بیهقی: ص ۵۲۵.

۲ - تاریخ بیهقی: ص ۵۲۵.

۳ - تاریخ بیهقی: ص ۵۲۶.

يك دو چیز بگویم: چهار تاج زرین مرصع بجواهر ، ویست طبق زرین میوه آن انواع جواهر ، ویست دوکدان زرین جواهر درویشانده ، و جاروب زرین ریشهای مروارید بسته . از این چیزی چند باز نمودم ، و از هزار یکی گفتم ، کفایت باشد ، و بتوان دانست از این معنی که چیزهای دیگر چه بوده است ^۱ .

در این قسمت به نکته دیگری بر می خوردیم ، و آن اینکه: داین فرزند را سخت دوست ، و مادرش محترم بود . همچنانکه در قسمتی دیگر اشاره شد ، مانند همه ادوار دیگر ، فرزندان که از مادری اصیل و نسب دار بودند ، مقام و مرتبه ای بالاتر از آن فرزندان داشتند ، که مادرشان کنیز و یا زنان غیر اصیل بودند .

در تاریخ بیهقی بسیار کم اند زنانی که بطور مستقیم جنبه سیاسی داشته باشند . تنها به يك مورد بر می خوریم ، و آن یکی از عمه های سلطان مسعود است ، بنام حره ختلی ، که چنانکه از گفته های بیهقی استنتاج می شود ، این زن بسیار مدبر و کاردان ، با شخصیت ، و وارد در مسائل روز بوده ، و حتی از مسعود قدرت و اهمیت بیشتری داشته است . از مادر مسعود فقط در دو مورد اسم برده می شود : یکی در قسمتی که هنگامی که محمود در گذشته ، و محمد بتخت نشسته ، نامه ای به مسعود می نویسد ، و خبر فوت شوهرش را می دهد ، و سپس وی را بجانشینی

۱ - تاریخ بیهقی : ص ۵۲۶ .

محمود دعوت می‌کند^۱؛ و دیگر زمانی که مسعود از غزنین به بلخ میرود تا احوال خانان ترکستان را از نزدیک مطالعه کند، بیهقی ذکر می‌کند که مادر سلطان نیز جزء سایر زنان همراه وی بوده^۲. ولی در کتاب مداخله حرة ختلی، زمانی در سیاست آغاز می‌گردد، که در نامه‌ای که پس از درگذشت محمود، به مسعود می‌نویسد وی را دعوت به سلطنت می‌کند. مضمون این نامه چنین است: «خداوند ما سلطان محمود، نماز دیگر، روز پنجشنبه، هفت روز مانده بود از ربیع الآخر گذشته شد، رحمة الله، و روز بندگان پایان آمد؛ و من با همه حرم به جملگی بر قلعت غزنین می‌باشیم، و پس فردا مرگ او را آشکار کنیم، و نماز خفتن، آن پادشاه را باغ پیروزی دفن کردند، و ما همه در حسرت دیدار وی ماندیم، که هفته بود تا که ندیده بودیم، و کارها همه بر حاجب علی می‌رود. و پس از دفن، سواران مسرع رفتند، هم در شب به گوزگانان تا برادر محمد بزودی اینجا آید، و بر تخت ملك نشیند، و عمت بحکم شفقت که دارد بر امیر فرزند، هم در این شب، بخط خویش ملطفه نبشت، فرمود تا سبک‌تر دو رکابدار را که آمده‌اند، پیش از این بچند مهم، نزدیک امیر نامزد، کنند، تا پوشیده با این ملطفه، از غزنین بروند، و بزودی بجایگاه رسند و امیر داند که از برادر این کار بزرگ بر نیاید، و این خاندان را دشمنان بسیارند، و ما عورات، و خزائن بصره افتادیم. باید این کار بزودی گیرد

۱ - بیهقی: ص ۱۸.

۲ - بیهقی: ص ۷۷.

که ولی عهد پدراست ، و مشغول نشود ، بدان ولایت که گرفته است ؛ و دیگر ولایت بتوان گرفت ، که کارها که تاکنون می رفت ، بیشتر به حشمت پدر بود ، و چون خبر مرگ وی آشکارا گردد ، کارها از لونی دیگر گردد ؛ واصل غزنین است ، و آنگاه خراسان ، و دیگر همه فرع است . آنچه نبشتم نیکو اندیشه کند ، و سخت بتعجیل بسیج آمدن کند ، تا این تخت ملک ، و ماضایع نمایم ؛ و بزودی قاصدان را بازگرداند ، که عمت چشم براه دارد ، و هر چه اینجا رود ، سوی وی نبشته می آید^۱ .

از این نامه بخوبی آشکار است ، که این زن در به سلطنت رسانیدن مسعود نقش مهم و مؤثری بعهده داشته است ، علاوه بر اینکه او را تشویق باین کار می کند ، منتظر عکس العمل اوست و جداً این امر مهم را از وی می خواهد . مرگ محمود را پنهان نگاه داشته تا بلوآ و آشوبی نشود و خلاصه ورود او بر همه امور آشکار است .

بهمراه نامه دیگری که بزرگان و طرفداران مسعود بوی نوشته ، و او را دعوت بسلطنت کرده بودند ، مادر مسعود ، و حره ختلی نیز طی نامه ای جداگانه مفاد نامه های بزرگان را تأیید کرده ، و وی را آگاه گردانیده بودند ، که برای برانداختن محمد ، و بسلطنت رسیدن مسعود زمینه آماده است^۲ .

در اینجا این سؤال پیش می آید که چرا حره ختلی تا این حد

۱ - بیهقی : ص ۴۱۳ ، ۱۴ .

۲ - بیهقی : ص ۱۸ .

علاقمند به برکناری محمد، و روی کار آمدن مسعود است. در این باره دو دلیل میتوان آورد: یکی اینکه وی زنی بسیار عاقل و دوراندیش بود، و میتوانست به وضوح دریابد که محمد با خصوصیاتش که داشت نمیتوانست از عهده کار ملک، و نگاهداری سلطنت غزنوی برآید؛ و دیگر اینکه عاشقانه مسعود را دوست میداشت. چنانکه اشاره‌ای در این باره در تاریخ بیهقی می‌یابیم، که می‌گوید: «... و خود سوخته او بود». حره ختلی بهنگام سلطنت مسعود در سفر و حضر همراه وی بوده و این خود یکی از دلائلی است که اهمیت او را در سیاست زمان، و علاقه وی را به مسعود ثابت می‌کند.

در تاریخ بیهقی مواردی از توطئه زنان نیز مشاهده میشود. یکی از این موارد، زنان ابوالحسن عراقی دیر میباشد. ابوالحسن عراقی که مردی ستمگر و بدخو بود، و در دستگاه مسعود اهمیت فراوان داشت، توسط زنانش مسموم می‌گردد، و از بین میرود. دلیل این کار را بیهقی این میداند، که اولاً او «مرد سخت بدخو، و باریک گیر بود»، و ثانیاً «زن مطربه مرغزی را بزنی کرده بود»^۱.

دیگر از این موارد، توطئه بر علیه غازی، یکی از سپهسالاران معروف دوره غزنوی است. وی که در زمان مسعود مورد کینه و حسد جمعی از بزرگان، و امراء لشکری قرار گرفته بود، سرانجام بدببال سعایت آنان، بدستور مسعود بحبس افتاد. دشمنانش در توطئه‌ای بر ضد

وی، از زنی کمک خواستند، که این زن دختر ابوالفضل بُستی، و همسر حسن مهران بود، و بدون اینکه خود بداند و بخواهد، وارد توطئه شده بود. بیهقی در توصیف اومی گوید: پس از مرگ حسن مهران «هر چند بسیار محتشمان او را بخواسته بودند، اوشوی ناکرده، و این زن مادر خوانده کنیز کی بود، که همه حرمسرای غازی اوداشت، و آنجا آمد و شد داشت؛ و این زن خط نیکو داشت، و پارسی سخت نیکو بُستی»^۱. کسانی که با غازی آشنائی، و خصومت داشتند، این زن را نیز میشناختند و در توطئه علیه وی واردش ساختند. شرح واقعه از اینقرار است که: بزین چنین فهماندند، که در شبی مقرر، غازی را بدستور مسعود می گیرند و بزندان می افکنند.

زن که بسیار نگران شده بود، موضوع را به کنیز گفت و کنیز نیز خبر به غازی آورد. غازی از کنیز خواست، که آن زن را بنزدش آورد، تا از چگونگی کار با خبر گردد. ولی زن که از توطئه با خبر نبود، و ناخواسته نقشی بعهده داشت، از بیم مسعود نپذیرفت، اما قرار شد که چگونگی کار را در نامه هائی بنویسد، و به کنیز دهد؛ کنیز هم که سواد داشت آنرا بخواند و غازی را از مفاد آنها مطلع سازد. بدین ترتیب چندین نامه، که همه وحشت غازی را افزون می کرد، نوشت؛ و غازی توسط کنیز از آن مطلع گردید. تا اینکه سرانجام از ترس مسعود و افتادن به زندان، شبی

اموال و غلامان خود را گردآورد ، و برای فرار از شهر خارج شد . سپاهیان مسعود بتعقیب او پرداختند ، و « پدریان » در این میان سخت کوشیدند تا او را نابود کنند ؛ و جنگی شدید آغاز شد . در این توطئه سرانجام حقیقت امر برممسعود آشکار میشود . معذالك پس از چندی غازی بزندان میفتد . بیهقی شرح این واقعه را بتفصیل بیان داشته ، که از حوصله بحث ما خارج است ^۱ .

در تاریخ بیهقی از چند زن دیگر ، که از لحاظ پارسائی و خانه‌داری و خدمت بدستگاه غزنویان معروفیتی داشته‌اند ، گفتگو بمیان آمده است . از جمله این زنان یکی همسر بایتکین نخستین غلام محمود بوده که سلطان این غلام را بسیار دوست میداشته ، و در زمان مسعود والی « زمین دلاور » از ولایات بسُت بوده است . بیهقی می‌گوید : « زنی داشت سخت بکار آمده و پارسا ؛ و در این روزگار که امیر مسعود بتخت ملك رسید پس از پدر ، این زن را سخت نیکو داشتی ، بحرمت خدمت‌های گذشته ، چنانکه به مثل در برابر والد سیده بود » ^۱ . همیشه در مجالسی که این زن حضور داشت ، سلطان از وی میخواست ، که حکایاتی را که از پدرش بیاد دارد ، بازگو کند .

دیگر از این نوع زنان ، جدّه‌خواجه ابوسعید عبدالغفار فاخر بن شریف میباشد . عبدالغفار از ۱۴ سالگی ، در خدمت محمود میزیسته ، و طی زندگی در دربار غزنویان ، شغل‌های مهمی داشته است . در زمان

۱ - بیهقی : ۲۳۳ ، ۲۳۴ .

مودود، رسول وی در دربار خلافت بغداد بوده، در زمان عبد الرشید، از معتمدان او محسوب میشده، و همواره ماموریت‌های مهم بعهده وی واگذار می‌گردیده است.

عبدالفار در باره مادر بزرگ خود حکایت میکند، هنگامی که محمود، با محمد و مسعود، که ۱۴ ساله بود، بد سرزمین غز و غور میرفتند، در راه بزمین دلاور رسیدند، و در خانه بایتکین فرود آمدند و مسکن گرفتند. در آنجا، جدّه من بخدمت آنان آمد، که «زنی پارسا، و خویشتن دار، و قرآن خوان بود، و نبشتن دانست، و تفسیر قرآن، و تعبیر و اخبار پیغمبر ﷺ نیز بسیار یاد داشت؛ و باین، چیزهای پاکیزه ساختی از خوردنی و شربتها، بغایت نیکو، و اندر آن آیتی بود... و پسران سلطان... او را پیوسته بخواندندی، تاحدیث کردی، و اخبار خواندی، و بدان الفت گرفتندی»^۱. يك روز مسعود جدّه مرا خواند و باو گفت: خواب دیدم در غورم، و طاووس‌ها و خروس‌های بسیاری آنجا بود. من آنها را می‌گرفتم، و در زیر قبای خود می‌کردم، و آنها آن زیر می‌پیریدند، و پروبال می‌زدند، تعبیر آن چیست، گفت: «انشاءالله، امیر، امیران غور را بگیرد، و غوریان بطاعت آیند. گفت: من سلطانی پدر نگرفته‌ام، چگونه ایشان را بگیرم؟ پیرزن جواب داد: که چون بزرگ شوی، اگر خدای عز و جل خواهد، این بباشد؛ و آخر

۱ - ص ۱۱۲.

۲ - ص ۱۱۱، ۱۱۲.

بیود همچنانکه خواب دیده بود ، ولایت غور بطاعت وی آمدند ،^۱ در این قسمت مسئله‌ای که بیش از همه مهم است ، فضل این زن میباشد . اصولاً تمام زنانی که در تاریخ بیهقی ذکر گردیده‌اند ، باستثنای خوانین ، که هیچ نوع اشاره‌ای درباره‌ی خصوصیات آنان نشده است ، باسواد بوده‌اند ، و این موضوعی بسیار جالب و بااهمیت است .

در دربار غزنویان بخوردن ، و غذاهای مطبوع اهمیت بسیار داده میشده است ، و کتاب بیهقی مشحون است از شرح ضیافتها ، و چگونگی و انواع اطعمه و اشربه معمول زمان . وی در تعریف و توصیف از زنان پخت و پز آنان را در نظر می گرفته ، و آنرا بمنزله کار مهم و هنر بزرگی تلقی میکرده است . چنانکه در قسمتی که درباره‌ی ورود مسعود به غزنین بحث میکند ، میگوید : « حره ختلی ، رضی الله عنهما ، بر عادت سالهای گذشته ، که امیر محمود را ساختی ، بسیار خوردنی ، با تکلف ساخته بود ، بفرستاد ؛ و امیر را از آن سخت خوش آمد^۲ » و نیز آنجا که درباره‌ی جدّه عبدالغفار میگوید : « چیزهای پاکیزه ساختی ، از خوردنی ، و شربتها بغایت نیکو ، و اندر آن آیتی بود » . در همین قسمت میگوید ، که پسران سلطان ، از آن پیرزن ، حلوا و خوردنیهای دیگر میخواستند که بسیار خوشمزه می پخت^۳ .

۱ - ص ۱۱۲ .

۲ - ص ۲۰۰ .

۳ - ص ۱۱۱ .

بییهی دریکی دومیورد ، دلاوری ، و خویشتن داری ، و قدرت زندا ستوده است ، و آن زمانی است که حسنك وزیر را کشته اند ، و خبر بمادرش میبرند . در این باره میگوید : « و مادر حسنك زنی بود سخت جگر-آور ، چنان شنیدم که دوسه ماه از او این حدیث پنهان داشتند ^۱ . چون بشنید ، جزعی نکرد ، چنانکه زنان کنند . بلکه بگریست بدرد ، چنانکه حاضران ازدرد وی خون گریستند . پس گفت : بزرگا مردا ، که این پسر م بود ؛ که پادشاهی چون محمود ، این جهان بدو داد ، و پادشاهی چون مسعود ، آن جهان ؛ و ماتم پسر سخت نیکو داشت ، و هر خردمند که این بشنید ، پسندید ^۲ »

بدنبال این مطلب ، مادر عبدالله زیر را مثال میزند ، که چون بدستور حجاج سرش را از تن جدا ساختند ، و بدنش را بدار آویختند ، و خبر به مادرش بردند ، هیچ جزع نکرد ، و فقط گفت : انا لله وانا الیه راجعون . اگر پسر م نه چنین کردی ، نه پسر زیر بودی . حجاج که از این گفته باخبر شد ، گفت : اگر او وعایشه دو مرد بودند ، هرگز خلافت به بنی امیه نمیرسید ؛ و برای آزمایش بیشتر این زن ، دستور داد تانمش پسرش را بوی نشان دهند ، و عکس العملش را ببینند . هنگامی که چنین کردند و این زن بدن فرزندش را بر بالای دار بدید ، بشریقتین زنی که نزدیکش بود روی کرد ، و گفت : « وقت آن نیامده . که این سوار را از این

۱ - منظور قتل حسنك است .

۲ - ص ۱۸۹ .

اسب فرود آوردند؟، و دیگر سخنی نگفت، و رفت. چون خبر به حجاج بردند، دستور داد، تا بدن عبدالله زیر راز دار پائین آورند، و بن خاک سپردند.^۱

از آنچه که گذشت، میتوان چنین نتیجه گرفت که، غزنویان مانند سایر ادوار، زنان متعدد می گرفتند، و حرمسرای آنان پر از زنان گوناگون عقدی و غیر عقدی، نجیب زاده واصل، و کنیز و غیره بوده است. این حرمسراها خود دستگاه مستقل، و مفصلی داشته، که کار گزاران مختلف، از قبیل حاجبان، خواجگان، غلامان، خدمتگزاران، دایکان، و غیره، در آن دستگاه بخدمت مشغول بوده اند، و قسمت مهمی از عایدات خزانه، بمصرف حرمسرا میرسیده است.

همانگونه که اشاره شد ازدواجهای سلاطین، با دختران حکام، و خوانین، غالباً انگیزه سیاسی یا مادی داشته است، که بمنظور نزدیکی سلطانی، و یا تشدید مراتب دوستی با آنان؛ و خلاصه بمنظور دست اندازی بر سرزمینی که از طریق لشکر کشی مقدور نبوده صورت می گرفته است. دیگر از جهات موصلت ها، افزودن بر ثروت خود، با گرفتن جهیز، و هدایای سنگین از خانواده دختر بوده است.

جای زنان در حرمسراها بوده، و چه بسا که در آن گوشه برای همه عمر فراموش میشده اند، و هیچگاه نمیتوانسته اند با غلامان زیبا، با هنر، و باهوش که در نزد شوهران آنان قرب، و منزلتی فراوان داشته اند، رقابت و برابری کنند. از این رو زنانی که نقش های سیاسی

ایفا کرده باشند ، بسیار کم‌اند .

در این دوره نیز مانند همه زمانهای دیگر ، زیبایی و جمال ،
خویشتن داری و انکاء بنفس ، نجابت ، خانه‌داری ، و دانستن هنرهای
ظریف مربوط به آن ، و نیز علم و دانش ، صفات پسندیده زن شمرده
میشده است .

مآخذ

- ۱ - خواجه ابوالفضل محمد بن حسن بیهقی دیر: تاریخ بیهقی. با اهتمام
دکتر غنی و دکتر فیاض چاپ تهران ، سال ۱۳۲۴ ، و چاپ جدید ، بکوشش
فیاض از انتشارات دانشکده ادبیات مشهد ۱۳۵۰ .
- ۲ - عباس اقباس : تاریخ ایران از صدر اسلام تا انقراض قاجاریه ،
جلد ۱ و ۲ ، چاپ تهران ، سال ۱۳۱۸ .
- ۳ - عباس پرویز : تاریخ دیالمه و غزنویان ، چاپ تهران سال ۱۳۲۶
- ۴ - ولادیمیرتسف : نظام اجتماعی مغولان ، ترجمه نگارنده ، چاپ
تهران ، سال ۱۳۴۷ .

چنگیز و مرگ

چنگیز و مرگ *

بهنگام مطالعه تاریخ ، چه بسا که برای خواننده یا پژوهشگر ، این سؤال پیش می‌آید ، که اگر حادثه‌ای اتفاق نمی‌افتاد ، یا اگر بنحوی دیگر جریان مییافت ، اگر صحنه نبردی دگرگون می‌شد ، و دسته شکست خورده ، بجای دسته فاتح می‌نشستند ، اگر سلطانی یا فرماندهی زودتر از بین میرفت ، یا زودتر بدینا می‌آمد ، چه میشد ؟ گاهی جواب این « چه میشدها » به نتیجه‌های سرسام آوری میرسید ، که جریان زندگی سیاسی ، اقتصادی ، و فرهنگی و تمدنی قوم یا اقوامی را دگرگون میسازد ، و یا بقدری اهمیت می‌یابد که سیر دوره‌ای از تاریخ جهان را متوقف ، یا بنوعی دیگر جلوه‌گر می‌کند .

یکی از این سؤالات می‌تواند این باشد ، که : « اگر چنگیز نمیبود ، چه میشد؟ » و آنگاه جوابی که در خیال می‌گذرد ، شرق و غرب

* این مقاله در مجله یغما شماره های اول و دوم فروردین ماه واردیبهشت‌ماه

۱۳۵۰ درج شده است .

را از سواحل اقیانوس کبیر تا حدود دریای مدیترانه در بر میگردد، و مسئله‌ای جهانی میگردد. بخصوص دگرگونی عجیبی در وضع سیاسی، نظام اجتماعی و فرهنگی ایران پیش نظر میاید: اگر چنگیز نمیبود، ایران ویران نمی‌گردید، شهرهای چند میلیون نفری، و چنرصد هزار نفری، با آداب و رسوم و تمدنها، و مظاهر درخشان آن، همچنان پای برجها بزندگی خود ادامه میدادند، کتابخانه‌ها سوزانیده، و مدارس ویران نمی‌شدند، فضلا و دانشمندان کشته و پراکنده نمی‌گشتند، پلی که فرهنگ و تمدن قبل از این دوره را بدوره بعدی متصل میکرد، فرو نمی‌ریخت، و حلقه زنجیر رشته پیوند مادی، و معنوی ملی گسیخته نمیشد، و از این گسیختگی گسیختگیها و بدبختی‌های بعدی بوجود نمی‌آمد، راه دنیای غرب بشرق گشوده نمیشد، و شرقی‌ها دورانی بس طولانی‌تر در آرامش خاطر ازتهاجم غرب بسر می‌بردند، و غیره و سر همه این رشته‌ها ب موئی بسته بود، که بزندگی چنگیز منتهی میشد، و این زندگی چندین بار در معرض خطر نیستی قرار گرفت، که هر بار معجزه آسا نجات یافت؛ و عجیب آنکه هر بار تجربه‌ای بر تجربه‌های وی افزود، و او را بیش از پیش در مقابل شدايد متحمل و در برابر مسائل زندگی نیرومند و مقاوم ساخت:

د ... و بکرات احوال چنگیز خان ضعف میپذیرفته و چند نوبت اقوام تائیچیئوت^۱ بروی فرصت یافته‌اند، و بند کرده، و حق تعالی او را از

۱ - Taichi'ut، یکی از ایلات بزرگ و مهم منول، که بعدها بتصرف چنگیز در آمد.

آن ورطه‌ها خلاص داده ، و چون درازل آزال خواست خدای تعالی چنان بوده ، که او پادشاه عالم شود ، بتدریج تربیت می‌یافته تا بواسطه مقاسات زحمات ، و تحمل مشقات ، بر کارهای صعب مصابرت تواند نمود ^۱ .

زندگی پر حادثه و پرنشیب و فراز تموچین ، از هنگام مرگ پدر وی ، یسوگای بهادر ^۲ آغاز میگردد . قبل از این دوره چون یسوگای ، رئیسی معتبر و بزرگ باقبایل و افراد بسیار بود ، فرزندان او در نعمت و راحتی بسر میبردند ، و گرفتاری خاصی نداشتند .

هنگامی که تموچین ۹ سال داشت ، پدرش برای یافتن دختری بعنوان همسروی ، او را با خود بسفر برد ، و سرانجام در نزد او نکقیرات ^۳ ها یکی از خویشان خود بنام دائی ساچان ^۴ برخورد ، که بمحض آگاهی از علت سفر یسوگای ، باکمال میل و رغبت حاضر شد دختر خود بر تا ^۵ را به تموچین دهد .

در نزد مغول رسم چنین بود که از زمان خواستگاری تا زمان ازدواج ، پسر بعنوان داماد آینده ، نزد خانواده عروس میماند . یسوگای پسرش را نزد دائی ساچان گذاشت ، و خود بازگشت . در راه به تاتارها برخورد که جشنی برپا داشته بودند . او بنزد آنان فرود آمد ، و تاتارها

۱ - ج . ت ج ۲ . ص ۲۱۹ .

۲ - yasûgâi - ba'atur .

۳ - Ongqirat یکی از ایلات نسبتاً مهم این زمان .

۴ - Daï - Sâcân از رؤسای او نکقیرات .

۵ - Bortâ .

که کینه قدیمی نسبت به یسوگای داشتند، شربتی بزهر آلوده کردند، و بوی نوشانیدند، و یسوگای در بازگشت بمسکن خود درگذشت. از این زمان بود که آشفتگی حال و بدبختی تموجین آغاز شد. در این هنگام او ده، یاسیزده سال داشت^۱.

تائیچیئوت‌ها، که در اختیار یسوگای بهادر، و خویش او بودند و در این زمان ایل‌ی مهم محسوب میشدند، و بایی میلی و اجبار تابعیت یسوگای را پذیرفته بودند، پس از مرگش، خانواده وی را از خود راندند، و جدا از ایشان بکوچ کردن پرداختند.

هوآلون^۲، همسر یسوگای، با پنج فرزند خردسال و تعداد کمی از افراد ایل خود بتنهایی کوچ کرد؛ ولی زمانی نگذشت که تائیچیئوت‌ها باقی‌مانده افراد و اموال آنان را نیز گرفتند، و برای هوآلون جز پنج فرزندش، و چهار اسب چیزی باقی نماند.^۳

هوآلون، که زنی متهور و شجاع، و فوق‌العاده قوی و باشهامت بود، از تنهایی و فقر نهراسید، و در کنار رود انون پرورش فرزندانش پرداخت؛ و اوجین آکا^۴، که شجاع و متهور بدنیآ آمده بود، پسران ارجمند خود را پرورش میداد. آنان را با دانه‌های سر و کوهی، و فندق

۱ - بحساب ت. س. ده سال و بحساب ج. ت. سیزده سال.

۲ - Ho'âlûn.

۳ - ت. س. بند ۷۳.

۴ - Ujin - âkâ : اوجین بمعنی بزرگ و ملکه، و آکا بمعنی مادر است.

غذا می‌داد. پسران اوجین آکاکه از پره‌های سیروحشی، و پیازوحشی تغذیه میکردند، برای حکومت پرورش مییافتند.^۱

این خانواده سخت‌ترین دوره زندگی خود را می‌گذرانیدن، و تنهایی و گرسنگی آنان را آزار بسیار میداد، و هوآلون مکرر به فرزندان خود گوشزد میکرد که: «ما جز دم‌اسبان تازیانه‌ای، و جز سایه خود یآوری نداریم» باید بایکدیگر متحد باشیم^۲

سرانجام باچنین وضعی پسران یسوگای بزرگ شدند، و جوانان قوی ورشیدی گشتند. بخصوص تموچین، که از همان ابتدا آثار بزرگی و مردانگی از ظاهرش نمودار بود.^۳ تائیچیئوت‌ها که آوازه نصیج‌گیری پسران یسوگای، بخصوص تموچین را شنیده بودند، به تعقیب آنان پرداختند و در کنار جنگلهای انون^۴ بایشان رسیدند. پسران با شنیدن این خبر، هریک بگوشه‌ای گریختند، و چون تائیچیئوت‌ها فریاد زدند که ما تنها تموچین را می‌خواهیم، کسانش او را براسبی سوار کردند، و بداخل جنگل تارگوناوندور^۵ فرارش دادند.

تائیچیئوت‌ها که وی را در حال فرار دیده بودند، سر در عقبش

۱ - ت . س . بند . ۱۳ .

۲ - در مواقع مختلف هوآلون این موضوع را به فرزندان یآوری می‌کند . ر ک . ت . س . فصل اول .

۳ - تمام متون این دوره مکرر این مسئله را یادآوری کرده‌اند .

۴ - Onon

۵ - Târgûná - ûndur

گذاشتند ، ولی چون ورود به جنگل برای آنان امکان نداشت ، جنگل را در محاصره گرفتند .^۱

تموچین سه شب در جنگل ماند ، و پس از آن چون از گرسنگی و تنهایی در عذاب بود ، تصمیم به بیرون آمدن گرفت . اسبش را بدنبال کشید و براه افتاد . در این هنگام زین اسب پاره شد ، و به زمین افتاد ، ولی تسمه و تنگ اسب ، همچنان بر جای بود . او با خود گفت : اگر زین با تسمه باز می شد ، ممکن بود ، ولی چطور زین افتاده ، و سینه بند باقی است ؟ آیا آسمان مرا حفظ میکند ؟ با این معجزه ای که رخ داد ، قوت قلبی یافت و باز گشت ، و سه روز دیگر ماند .

چون باردیگر برای خارج شدن براه افتاد ، براه خروجی جنگل که رسید نخته سنگ سفیدی شبیه خیمه ای در راه خروجی افتاده و آنرا سد کرده بود .

تموچین باز با خود گفت : مگر نه اینست که آسمان مرا حفظ می کند ، برگشت و سه روز دیگر ماند .

سرانجام نه روز بدون خوراک در آن جنگل انبوه که تائچیثوت ها جرأت داخل شدن بآنرا نکرده بودند بسر برد ، و چون بیش از این طاقت نداشت با قوت قلبی که از اتفاقات جنگل گرفته بود تصمیم بخروج گرفت . خواست آن سنگ سفید را کنار بزند ، نتوانست . اسبش را وادار بخزیدن کرد ، و خود با کاردی که همراه داشت ، شاخ و برگ سر راه را که مانع حرکتش بودند میبرد ، و پیش میرفت تا از جنگل خارج شد .

تائیچیئوت‌ها که مراقبش بودند او را گرفتند و بردند.^۱
مقاومت نه‌روزه تموچین در جنگل، تنها و گرسنه، که خود آنرا
بمعجزه‌ای گرفته بود، بسیار شکفت‌انگیز است.
سرانجام ترقوتای کیریلتوق^۲ رئیس تائیچیئوت‌ها با فرادش دستور
داد تا او را دربند کنند، و هر شب در چادری جایش دهند، و بمحافظتش
پردازند. همچنانکه کوچ می‌کردند، و هر شب بنوبت تموچین در چادری
می‌خوابید، «شب سیزدهم ماه، اولین ماه تابستان» تائیچیئوت‌ها در ساحل
انون جشنی برپا کردند. در حین جشن، مرد جوان کوچک اندامی عهده-
دار مراقبت از تموچین بود.

هنگامیکه افراد جشن از یکدیگر جدا شدند، تموچین بندهای
خود را پاره کرد، و ضربه‌ای بر سر مرد جوان وارد آورد، و بداخل جنگل
انون گریخت، و برای اینکه پنهان شود، در گودال آب ساکنی به پشت
خوابید.

بندهائی که باو بسته بودند، در سطح آب موج میزد، و صورتش
از آب بیرون بود.

مرد محافظ فریاد زد: «بگیریدش، از دست من گریخت».
تائیچیئوت‌ها که پراکنده شده بودند گرد هم جمع شدند، و در زیر نور
مهابی که مانند روز روشن بود در جنگل انون بجستجو پرداختند.

۱ - ت . س . بند ۸۰ .

۲ - Tarqutâi - Kiriltûq

سورقان شیر^۱ از ایل سلدوس که درست از همانجا میگذشت، تموچین را دید، و بوی گفت: «مسلماً چون تو مرد حيله گرو چابکی هستی و چون ایشان میگویند که چشمانت شرر بار است، و سیمايت درخشنده، رؤسای تائیچیئوت، تا این حد نسبت بتو حسد میورزند. همینطور بخواب. من ترا نشان نخواهم داد.» اینرا گفت، و از نظر ناپدید شد.^۲

بار دیگر بجستجو پرداختند. دوباره سورقان شیر نزد تموچین رفت، و گفت: «برادر ارشد، و برادر اصغر^۳ دارند میآیند، و دهانها، و دندانهایشان را بکار خواهند انداخت. همینطور خوابیده بمان و مواظب باش.»^۴

سرانجام سورقان شیر به تائیچیئوتها گفت: «این تموچین در روز روشن از دست ما گریخت. چطور در شب تیره عقب او بگردیم. اکنون بخوابیم و صبح بجستجو پردازیم. این مرد در بند و اینجا در محاصره است او کجا میتواند برود؟» همه موافقت کردند. در موقع بازگشت از کنار مخفیگاه تموچین گذشت و گفت: «همه ما برای خواب میرویم تو فرار کن و نزد خانوادهات برگرد، و اگر کسی از تو پرسید کسی ترا دیده نگو که من ترا دیده‌ام»^۵.

۱ - Sorqân - Shira ، عاقبت نیز به ایل چنگیز پیوست و چنگیز

دختر وی را بزنی گرفت.

۲ - ت . س . بند ۸۲ .

۳ - منظور ترقوتای کیریلنوق و برادرش میباشد .

۴ - ت . س . بند ۸۲ .

۵ - ت . س . بند ۸۵ .

پس از آنکه افراد پراکنده شدند، تموچین بطرف مسکن سורقان شیره براه افتاد، و بآنجا پناه برد. سورقان شیره گفت: «مگر من نکفتم نزد مادرت برگرد چرا اینجا آمدی؟». پسران وی دلشان بحال تموچین سوخت و او را نزد خود نگه داشتند، بندهایش را گشودند و در ارا بهای که بار آن پشم بود و در پشت چادر قرار داشت سوارش کردند، و خواهرشان قدا ان^۱ را مأمور محافظت او کردند^۲.

روز سوم رؤسای تائیچیئوت با خود گفتند: تموچین باید در همین حدود مخفی شده باشد، و دستور دادند تمام چادرها و ارا به‌ها را بگردند. «روی ارا به‌پشمی که در پشت چادر بود رفتند و پارچه‌ای را که جلوی آن کشیده بودند کنار زدند، و بدان داخل شدند. در این هنگام سورقان شیره گفت: «چگونه میتوان در چنین حرارتی زیر پشم ماند و طاقت آورد؟ کسانی که می‌گشتند پائین آمدند و رفتند»^۳.

در جامع التواریخ در این باره چنین می‌یابیم: «بارها آن پشم را به سیخ زدند، از میان آن پیدا نشد، و چون حق تعالی دولت او خواسته بود، هیچ نوبت المی ورنجی بتن مبارك او نرسید»^۴.

پس از آنکه کسانی که در جستجوی تموچین بودند ناامید باز گشتند، سورقان شیره گفت: «تزدیک بود تو ما را چون خاکستر بیاددهی»^۵. سپس

۱ - Qada'an همین دختر بعدها به‌مسری تموچین درآمد.

۲ - ت. س. بند ۸۵.

۳ - ت. س. بند ۸۷.

۴ - ج. ت. ج. ۲۰. ص ۱۲۳، ۱۲۴.

۵ - ت. س. بند ۸۷.

بزغاله‌ای کشتند و پختند و بادو مشك آب و يك كمان و دوتیر باو دادند ،
و سوار بر اسبش کردند و روانه‌اش ساختند .

در آن هنگام که مادر و برادران و زنان و کودکان تموچین
هیچگونه امیدی به بازگشت وی نداشتند و مرده‌اش می‌انگاشتند
و درسوك وی روزگار می‌گذرانیدند ، تموچین بنزد ایشان بازگشت ، در
حالی که از نابودی حتمی رهائی یافته بود .

از آن پس تموچین بتقویت قوای خود پرداخت . با گرفتن چند
قبیله ضعیف تر و بدست آوردن ثروت و افراد جدید تا حدی بوضع
آشفته خانواده و قبیله خویش سرو سامانی بخشید ، ولی هنوز یارای
آنها نداشت که جلوی تهاجم اقوام دیگر بخصوص ایلات مهم و ثروتمند
را بگیرد .

در این وضع، هنگامیکه قبیله‌وی در کنار رود بورگی^۱ در سرچشمه
رود کالوران^۲ اردو زده بودند ، روزی صبح زود صدای تاخت و تاز، و
صدای سوارانی که بسوی آنان در حرکت بودند ، بگوش رسید . تموچین
و افراد خانواده‌اش ، سراسیمه بیدار شدند، و هر يك بگوشه‌ای گریختند.
این افراد مارکیت‌ها و رؤسایشان بودند که برای گرفتن انتقام قدیمی
به قبیله تموچین حمله آورده بودند . موضوع انتقام از اینقرار بود که

Burgi - ۱

Kaluran - ۲

سابقاً یسوگای بهادر دردوره جوانی، دختری از مارکیت ها را که همان هوآلون مادر چنگیز باشد، دزدیده، و بهم سری خود درآورده بود. مارکیت ها از همان زمان کینه بر جیقین ها را بدل گرفته و اکنون برای از بین بردن توهینی که به آنان شده بود، با انتقام برخاسته بودند.^۱

در این جنگ تموچین خودگریخت و به جنگلهای کوه بورقان- قلدون^۲ پناه برد، ولی برتا همسر وی، و تعداد دیگری از زنان قبیله اسیر شدند. مارکیت ها در تعقیب تموچین سه بار دور بورقان قلدون را گشتند، و در جنگلها و باطلاقی های آن بزحمت افتادند، ولی موفق بگرفتن او نشدند؛ و چون برتا و سایر زنان آنان را در اختیار داشتند، و همین را برای انتقام کافی دانستند از تعقیب تموچین منصرف شدند و بمساکن خود بازگشتند.^۳

تموچین در طی همین فرارهای بسیاری را تحمل کرد، چنانکه زمانی که از بازگشت دشمنان آگاهی یافت و بنزد یاران خود بازگشت بایشان چنین گفت: «من از کوره راههای گوزنها گذشتم. من به بورقان قلدون صعود کردم، و برای خود کلبه ای با شاخه های بید ساختم. در بورقان قلدون میبایستی مانند شپشی در تلاش معاش بهر طرف بدم. تنها بخاطر حفظ جانم بایک اسب از کوره راههای گوزنها گذشتم. من به بورقان قلدون صعود کردم، و

۱ - ر.ک. ت. س. بند ۵۴. ج. ت. مبحث مربوط به مارکیت ها

۲ - Burqan - qaldun

۳ - ت. س. بند ۱۰۱. ج. ت. ج. ۲. ص ۷۱، ۷۲.

برای حفظ خود با ترکه‌های بید کلبه‌ای ساختم . من در بورقان قلدون می‌بایستی مانند يك سنجاب از جان خود محافظت می‌کردم . وحشت بسیار کرده بودم . من هر صبح در بورقان قلدون قربانی خواهم کرد . هر روز در آنجا استغاثه و دعا خواهم نمود ، تاپسران پسران من بدانند . اینرا گفتم ، و روی بطرف خورشید کرد ، کمر بند خود را بگردن آویخت ، کلاهش را بدست گرفت و در حالیکه بسینه خویش می‌کوبید ، نه بار و نه خورشید سجده کرد ، و دعا نمود ، و شراب به زمین ریخت .^۱

تموچین پس از رهائی از شرتهاجم مارکیت‌ها ، پس از آنکه سرانجام با کوشش و پشتکار ، وبا دوستی و اتحاد با اونگ خان^۲ رئیس ایل کارائیت^۳ ، که یکی از ایلات مهم این دوره محسوب میشد ، بموفقیت‌های درخشان جدیدی نائل آمد ، و خود رئیس ایلات مغول ، و ملقب به «چنگیز خان» (سال ۱۲۰۶ میلادی) گردید ، مورد حسادت دوتن از دوستان خود قرار گرفت ، که یکی جاموقه^۴ رئیس معروف جدرات‌ها و آندای^۵ او و دیگری سانگکوم^۶ پسر اونگ خان بود ، که از مقام و مرتبه‌ای

۱ - ت . س . بند ۱۰۳

۲ - Ong - Khan یا ونگ خان .

۳ - Kârâit یا کارائیت Karaït

۴ - Jâmuqa

۵ - anda : بمعنی برادر خوانده است که این برادر خواندگی

در نزد مغول شریطی خاص داشت . رك . نظام اجتماعی مغول . ترجمه نگارنده
فصل اول .

۶ - Sânggum

که چنگیز نزد پدرش یافته بود بسیار نگران بود و همواره پدر خود را بر ضد وی تحریک میکرد. سرانجام تحریکات این دو نزد او ننگ خان مؤثر افتاد و پس از آنکه مدت‌ها از قوای افراد چنگیز برای پیشبرد مقاصد خود بهره‌ها گرفته بودند، دوستی‌ها تبدیل بدشمنی و صلح ووداد تبدیل به نفاق و جنگ بین دو طرف گردید.^۱

در یکی از این جنگ‌ها بار دیگر جان چنگیز بخطر افتاد و با مرگ گامی دیگر فاصله نداشت، که معجزه آسانجات یافت. چگونگی این واقعه از اینقرار بود که در یکی از جنگ‌های وی با تانیچیوت‌ها تیری به رگ گردن چنگیز خان اصابت کرد، و او که خون از گردنش فوران میکرد بیهوش شد. شب هنگام جالما^۲ یکی از یاران نزدیک چنگیز که بعدها فرمانده بزرگ او شد، بمراقبتش همت گماشت. دهان خود را بر رگ دریده وی گذاشته بود، و هنگامیکه دهانش از خون پرمی شد تف می‌کرد و یا آنرا فرو می‌داد، و چنگیز نیز همچنان بیهوش افتاده بود. از غروب تا نیمه شب جالما بهمین ترتیب بدرمان مجروح پرداخت، تا اینکه سرانجام خون بند آمد، و چنگیز چشم گشود و از تشنگی شکایت کرد.

در آنجا آب یافت نمیشد؛ و جالما نیز نیمه برهنه بود. معه‌ها با همان ترتیب، نیمه برهنه و بدون کفش بسوی اردوی دشمن دوید

۱ - برای توضیح بیشتر رگ . Gengis - Khan ص ۲۸ ، ۲۹ .

۲ - Jâlma

و از یکی از ارا به ها سطلی ماست یافت و از عرابه ای دیگر آب و با شتاب بسوی چنگیز بازگشت ، و آنها را باهم مخلوط کرد و بوی نوشانید . خان درحین آشامیدن سه بار نفس تازه کرد ، و سپس گفت : « در درونم احساس میکنم که چشمانم باز شده ، این را گفت و همانطور که نشسته بود ، سرش را بلند کرد و نگاه کرد . صبح دمیده و هوا روشن شده بود . دورتا دور محلی که نشسته بود ، باطلاقی از خون تشکیل شده بود که جالما مکیده و تف کرده بود .^۱ چنگیز خان آنرا دید ، و گفت : « بهتر نبود که دورتر تف میکردی ؟ » جالما گفت : « چون در وضع وخیمی قرار داشتی ، وقت آنرا نداشتم . همین مقدار هم توی شکم رفته . » چنگیز گفت : « اکنون من چه بگویم ؟ سابقاً هنگامیکه سه مارکیت^۲ آمدند و سه بار گرد بورقان [قلدون] گشتند ، تو برای اولین بار جان مرانجات دادی . اکنون نیز بالبات خون مرا مکیدی و آنرا خشکاندی و جان مرانجات دادی . گذشته از آن زمانیکه من از تشنگی مرگباری در عذاب بودم جانت را بخطر انداختی و چشم بسته بمیان دشمن رفتم و بمن آشامیدنی نوشاندی و عطش مرا فرونشاندی . تو زندگی را بمن بازگرداندی . این سه خدمتی را که بمن کردی ، در خاطر من باقی خواهد ماند »^۳ .

۱ - ت . س . بند ۱۴۴ .

۲ - منظور رؤسای مارکیت است که عبارت بودند از توقتا،^۱ Toqto, Qa,atai - Darmala و قاتای درمله Dayir - usun .

۳ - ت . س . بند ۱۴۵ .

از آن پس همچنان جاموقه و سانکگوم آتش نفاق و دشمنی را بین اونک خان و چنگیز دامن میزدند ، تا این که سرانجام در جنگهای نهایی هر سه تن کشته شدند و ایلات آنان بتصرف چنگیز خان درآمد . قبل از این وقایع کارائیت ها توطئه ای چیدند تا جنگ ناکرده چنگیز را بچنگ آورند ، و بقتلش برسانند . زیرا با جنگ امید چندانی بفتح نداشتند . توطئه از این قرار بود که در گذشته برای اینکه چنگیز دوستی خود را به اونک خان و سانکگوم ثابت کند ، دختر سانکگوم را برای یکی از پسرانش خواستگاری کرد که البته وی نپذیرفت و موضوع منتفی گردید . این بار برای این که چنگیز را بدام اندازند و او را به نزد خود بکشانند ، بار دیگر موضوع خواستگاری را مطرح کردند ، تا چنگیز بدون سلاح و تجهیزات جنگی بنزد آنان رود و ایشان او را گرفتار سازند . پس از آنکه رسولی بنزد وی برای دعوت فرستادند ، او بدون آنکه شکی ببرد این دعوت را پذیرفت و آماده رفتن شد ؛ ولی یکی از یارانش وی را از رفتن فوری منع کرد و تأمل را در این کار جایز دانست .

از طرف دیگر ، در نزد کارائیت ها ، هنگامیکه ایشان مشغول نقشه چینی و توطئه بر ضد چنگیز بودند ، در همان موقع یکی از نگهبانان اسبان در اطاق بود و سخنان آنان را شنید . فوراً دوستش را که او نیز یکی دیگر از نگهبانان اسب بود از چگونگی توطئه مطلع ساخت ، و آن دو تصمیم گرفتند برای گرفتن پادشاه چنگیز را آگاه سازند .

شبانۀ سوار بر اسب شدند و بنزد وی رفتند و آنچه را که گذشته بود تعریف کردند^۱، و بدین ترتیب چنگیز بار دیگر از گرفتاری و مرگ حتمی رهایی یافت.

دیگر پس از آن تاریخ حادثۀ مهمی که جان وی را تهدید کند اتفاق نیفتاد، و چنگیز با تحمل مشقات بسیار که وی را بیش از پیش قوی و نیرومند ساخته بود و اندوختن تجربه‌های بیشمار با گذشتن از این حوادث مرگ بار، هر روز بسوی پیروزی و ثروت و شکوه گامی تازه برمی‌داشت تا جایی که موفق بساختن امپراطوری جهانی خود گردید، و سپس در اوج قدرت و در قلۀ پیروزی در طی جنگی با تنگقوت‌ها از اسب بریز افتاد، و از آن پس دیگر از بستر برنخاست^۲، و در سن ۷۲ سالگی درگذشت، در حالیکه: «... از ابار ماه پیکر لطیف منظر شیرین جمال ملیح دلال ظریف حرکات نفز سکنات، چهل دختر از نسل امر او نویان، که ملازم خدمت بودند، اختیار کردند و جوهر و حلّی و حلل بسیار برایشان بستند و جامه‌های گرانبایه پوشیده با اسبان گزیده، نزدیک روح او فرستادند»^۳.

۱ - ت. س. بند ۱۶۹. ج. ت. ج. ۲. ص. ۲۸۱.

۲ - برای توضیح بیشتر در بارۀ مرگ چنگیز ر. کتاب Gengis-Khan

ص. ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵.

۳ - ج. ج. ص. ۹۸.

منابع و مآخذ

- ۱ - تاریخ سرّی مغولان (یوان چائوپیی شه) ، ترجمه بفرانسه از پلیو . این اثر بوسیله نگارنده مقاله و در انتشارات دانشگاه به چاپ رسیده است .
- ۲ - جامع التواریخ رشیدی : بکوشش برزین Berezin (جلد دوم) سال ۱۸۶۸ چاپ سن پترزبورگ .
- ۳ - تاریخ جهانگشای جوینی : از روی نسخه علامه قزوینی . طبع لیدن . چاپ خاور ، سال ۱۳۳۷ تهران .
- ۴ - تاریخ مفصل ایران از استیلای مغول تا اعلان مشروطیت ، جلد اول از حمله چنگیز تا تشکیل دولت تیموری : عباس اقبال چاپ تهران از انتشارات مطبعة مجلس سال ۱۳۱۲ .
- ۵- Gengis - Khan : B . Vladimirtsov , Trad . par : Michel Carso w , paris , 1948 , édit A . Maisonneuve .

علائم اختصاری

- ۱ - تاریخ سرّی مغولان : ت . س .
- ۲ - جامع التواریخ : ج . ت .
- ۳ - جهانگشای جوینی : ج . ج .

بررسی اوضاع اجتماعی ایران از خلال جامع التواریخ رشیدی *

جامع التواریخ رشیدی اثری چنان مهم است ، که شاید بهتر باشد آنرا دائرة المعارفی از دوره مغول بنامیم . نمیتوان گفت که چه قسمت ، و چه مطلبی از این کتاب مهمتر از دیگری است . جنبه های مختلفی که در آن مورد بحث قرار گرفته ، همه جالب توجه ، و با اهمیت اند . بخصوص مباحث مربوط بوضع جامعه ، تشکیل سلاله ها ، و تکوین ایلات ، و خلاصه تشکیلات و نظام اداری . چه بجرأت میتوان ادعا کرد که زندگی ایل ، و صحرانشینی طوایف مغول ، با تمام نشیب و فرازها ، و جزئیات آن با بهترین وجهی در این کتاب تشریح ، و تبیین گردیده است .

دوره مغول از لحاظ مدرك و منبع ، دوره ای پر و غنی است ، و از

* - متن سخنرانی ایراد شده در کنگره بین المللی «خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی» در دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران - آبان ماه ۱۳۴۸ .

این حیث چه از نظر کمی ، و چه از نظر کیفی ، بر سایر ادوار برتری خاصی دارد ، و مسلماً جامع التواریخ عالیت‌ترین و جامع‌ترین این منابع است . بی‌غرضی ، عدم تعصب ، و دقت در تشریح مسائل سیاسی و اجتماعی ، در کتاب رشیدالدین نمودار است . این مورخ که خود در خدمت امراء مغول بوده ، و حشیکری چنگیزخان را پنهان نمیدارد ، و جنبه‌های تاریک و منفی حکومتی را که بر قوم مغلوب تحمیل گردیده ، مخفی نمی‌کند . هنگامی که چنگیزخان و اعقاب وی را می‌ستاید ، آشکار است که جز انجام دستور کاری نمی‌کند ، و چیزی از خود بر آن نمیافزاید . تنها بنظر میرسد که مدح و ثنای غازان خان را از صمیم قلب گفته باشد .

مطالب کتاب را در مورد تاریخ مغول بدو بخش میتوان تقسیم کرد: وقایعی که قبل از دوره زندگی مؤلف اتفاق افتاده ، و وقایعی که در زمان حیات وی حادث شده است . البته از نظر اهمیت هیچیک بر دیگری رجحان ندارد ، و مطالب قسمت اول نیز به همان دقت و روشنی مدون گشته است که مطالب قسمت دوم . زیرا رشیدالدین منابع دست اول و بسیار ارزنده‌ای از زمانهای پیش در اختیار داشته است ، از جمله «تاریخ سرّی مغولان» یا «یوان چائوپیی‌شه» . این متن خود یکی از مهمترین منابع تاریخ مغول میباشد ، که در سال ۱۲۴۰ میلادی مدون گشته ، و اساس آن مبتنی بر شواهدی است که بزمان چنگیزخان نزدیک است و هدف مؤلف مشخص ساختن افسانه مقدس خاندان چنگیزی و مدون

ساختن تاریخ از روی آن بوده است. تاریخ سرّی شامل شجره نامه چنگیزخان و صحنه های جاندار زندگی صحرا نشینی است و در انواع مختلف رشته های زندگی مغولی قرون ۱۲ و ۱۳ میلادی (مطابق با قرون ۶ و ۷ هجری) مواد و موضوعات غنی و فراوانی گردآورده است. جامع التواریخ، یکی از مهمترین منابع خود را همین تاریخ سرّی قرار داده است. دیگر از مأخذ مهم مؤلف، مشاهدات متعدد رؤسای مغول، بخصوص گفتار و شرحهای «بولاد چینگک سانگ»^۱ میباشد، که نماینده خان بزرگ مغول در دربار سلاطین ایلخانی بوده است. از طرف دیگر رشیدالدین «آلتان دابّار»^۲ یا «کتاب طلائی مغول»، یعنی دفتر سلطنتی را نیز مورد مطالعه قرار داده است. این کتاب، مجموعه ای از اسناد و مدارک و دفاتر سلاطین و کارهای مهم ایشان است، که روز بروز، و سال بسال، مدون شده و همیشه در خزانه خوانین و بدست امرای مهم، محافظت میشده، ولی امروزه از بین رفته است.

در قسمت دوم نیز، که خود شاهد عینی حدوث وقایع، از قبیل جنگها، مناقشات، زندگی سلاطین و خوانین و شاهزادگان، طرز کار دواوین و دوایر مختلف، و خلاصه چگونگی وضع جامعه بوده است، بادر دست داشتن دفاتر و اسناد و نامه ها، موفق به بیان شرح دقیق و صحیح و روشنی از جامعه مغول گردیده است.

در این مقدمه راجع بمعرفی کتاب و مؤلف بهمین مختصر اکتفا

۱ - Bolad - Ching - Sang

۲ - Altân - Dabtar

می‌کنیم، یعنی بررسی مختصری از چگونگی اطلاعاتی، که از لابلای مطالب جامع التواریخ، نوع زندگی قبیله‌ای و وضع خاص کوچ نشینی دنیائی ورای دنیای شهرنشینان^۲ ساخته و پرداخته است، که از سراسر آن بوی استپ به مشام می‌خورد، صدای سم اسب بگوش میرسد و دورنمای گله‌های چهارپایان در نظر مجسم می‌گردد. زندگی افراد نیز وابسته بهمین سه چیز است.

قبایل مغولی دورانهای اولیه را، بر حسب نوع زندگی آنها، میتوان بدو دسته تقسیم کرد: دسته شکارچیان بیشه نشین، ودسته شبانان استپ. کار اصلی قبایل بیشه نشین، شکار و ماهیگیری بود. اینان هیچگاه بیشه‌های خود را ترك نمی‌گفتند، و در کلبه‌های کوچکی زندگی می‌کردند. بیابانگردان استپ، در ارا به‌های خود میزیستند، وجنگل نشینان، حیوانات وحشی را رام می‌کردند، و از گوشت و پوستشان تغذیه می‌نمودند. مغولهای بیشه نشین، از پوست حیوانات لباس میدوختند، باسورتمه روی برف حرکت می‌کردند و شیر درختان رامینوشیدند. رشیدالدین می‌گوید: از مغولها شنیده است که زیباترین زندگیها و بالاترین خوشیها از آن مردان بیشه است.^۱

در طول قرون متمادی، مغولهای صحرا نشین در جستجوی چراگاهای سرسبز ومناسب در عرض سال چندین بار جابجا میشدند، و خط سیر وتوقف آنان بستگی بنواحی واهمیت گله‌ها داشت. در موقع

۱ - نظام اجتماعی مغول: ص ۵۷، ۵۸، ۶۱.

اردو زدن، ارا به ها دایره وار و بشکل حلقه متوقف می شدند، که اصطلاحاً «کوربان»^۱ خوانده میشد، رئیس مانند نقطه ای، در مرکز دایره قرار می گرفت، تاییگانه نتواند بداخل اردو راه یابد. جنگ و جدال بین قبایل بسیار عادی مینمود و مسأله انتقام، که خود آنرا «اوش»^۲ میخواندند، یکی از مهمترین مسائل زندگی مغولان را تشکیل میداد، که قبایل را بر سر موضوعی، که شاید مربوط به اجداد آنان بود، با یکدیگر بنزاع و جنگهای خونین وامیداشت، و گاهی سبب اضمحلال قبیله ای میشد.

در ابتدا بین افراد قبایل مغولی تفاوت چندانی وجود نداشت، و همه عشیره یکجا کوچ می کردند؛ ولی بتدریج، در حدود قرن ۱۱ و ۱۲ میلادی خانواده های ثروتمندتر، باگله ها و جماعت بیشتری بوجود آمدند، که بر سایر خانواده های قبایل پیشی گرفتند. این جریان سرعت ادامه یافت تا اینکه اعضاء فقیرتر تابع بزرگان و ثروتمندان شدند و سرانجام در آغاز قرن ۱۳ در مغولستان نوعی فتودالیسم ایجاد گردید. این خانواده های ثروتمند و برتر دارای شیوخ و رؤسائی بودند که اهمیتشان به نسبت مقدار گله و تعداد زیردستانی بود که در اختیار داشتند.

در اینجا موضوع چگونگی انتخاب رئیس یاخان که برای اقوام ایلی اهمیتی حیاتی داشت، مطرح می گردد. از همان دورانهای اولیه،

Kuriyân - ۱

Osh - ۲

رسم بر این جاری بوده، که شوراهاى قبایل که اصطلاحاً «قوريلتای»^۱ خوانده مى‌شده‌اند، رئیس ورهبرى انتخاب مى‌کردند. يك قبیله قدیمی مغول مى‌توانست در آن واحد چندخان داشته باشد. آنان با قدرت و اختیارات محدود و دوره‌ای بسیار کوتاه بردسته‌هاى نامشخصى حکومت مى‌کردند، و این اختیارات با زدوخورد، و جنگ و جدال بدست می‌آمد. جامع التواریخ مسئولیت خوانین اولیه مغول را چنین تشریح مى‌کند: «تموچین با بهادران خود مى‌گوید: «گله ورمه و خانه‌هاى بسیار و زن و بچه مردم مى‌ستدم و بشما میدادم و شکار صحرائى را جهت شما و ترامیشى و جرگه مى‌کردم و شکار کوهى را بجای شما مى‌راىدم»^۲. پس وظایف يك خان عبارت بوده از تصرف غنیمت در جنگها و تقسیم آنها بین فرماندهان و افراد قبایل، ترتیب دادن شکار و گذاشتن حیوانات صید شده در اختیار زیردستان و یاران خود.

حال که صحبت از یاران و زیردستان گردید، بى مناسبت نیست که درباره این دسته نیز توضیح مختصرى بدهیم: رؤسا، از بین افراد قبیله شجاعترین و بهترین افراد را انتخاب مى‌کردند و آنان را در کارهاى خود شرکت مى‌دادند، که در مراحل اولیه، مهمترین کارشان سپاهى‌گرى بوده؛ ولى در مراحل تکاملی، صاحب قدرت و ثروت مى‌شدند، و به قؤودالهای تابع خان تبدیل مى‌گردیدند، که خود دارای افراد زیردست

۱ - Qoriltâi یا قورولتای

۲ - ج ۲ : ص ۱۳۹

بودند . به این ترتیب و بتدریج طبقات مختلف اجتماعی بوجود آمد ، که در رأس همه خان قرار داشت . افراد قبایل به دسته های گوناگونی تقسیم میشدند که بر حسب دسته بندی جنگی بوده یعنی از دسته های ده هزاره ، هزاره ، صده و دهه ، که هریک از این تقسیمات ، دارای رئیس و فرماندهی بود ، که برؤسای ده هزاره ، هزاره و غیره معروف بودند ، واصطلاحاً نویان^۱ نامیده میشدند . نویانها ، که بعد از خوانین در رأس طبقات اجتماعی قرار داشتند ، زیر دست خوانین بودند و در ارتباط با فرماندهان خود وضعی نیمه فئودال - نیمه خدمتگزار داشتند ، و در بین افراد خویش دارای قدرت و توانائی نامحدودی بودند .

طبقات دیگر عبارت بودند از آزادان و غلامان . آزادان بعد از طبقه فئودالها قرار داشتند ، و خود دارای چاکران و غلامانی بودند . قراچوها^۲ یعنی « افرادی از طبقه پائین » ، آخرین طبقه آزادان را تشکیل میدادند ، و دارای ثروت شخصی بودند . در طبقه سوم نوکران قرار داشتند ، که وابسته باربابان بودند ، و هیچگونه ثروت شخصی نداشتند .

غلامان که از قبایل و سرزمینهای بیگانه باسارت گرفته میشدند یکسر در اختیار صاحبان خود بودند ، و در خانه واردوهای آنان کار میکردند^۳ .

۱ - Noyân

۲ - Qarâchû

۳ - رك . نظام اجتماعی منول : فصل اول

در مراحل بعدی تکوین حکومت ، بتدریج خوانین از قبایل مختلف در مقابل یکدیگر قرار گرفتند ، و برای بدست آوردن قدرت و برتری و ثروت بیشتر ، با یکدیگر بجنگ و جدال پرداختند . این وضع ادامه داشت ، تا زمان تموجین ، که هر چند ابتدای زندگیش با سختی فراوان گذشت ، بتدریج توانست قبایل و ایالات متعددی را تحت تسلط آورد ، و پایه های امپراطوری را پی ریزی کند . این کار مستلزم این بود که علاوه بر قدرت مادی بنوعی قدرت معنوی نیز متکی باشد . از اینرو مکرر مشاهده می کنیم که برای چنگیز مقامی روحانی و آسمانی قائل شده اند ، و با افسانه هایی که درباره اجداد وی ساخته و پرداخته گردیده ، بخصوص مادر بزرگش ، که بدون داشتن شوهر ، فرزندی بدنیا آورده ، و مقامی افسانه ای و روحانی در بین مغولان کسب کرده بود و نیز داستانهای درباره جوانیش که با سختی های فراوان روبرو شده ، و هر بار بطور معجزه آسایی از آن مشکلات رسته ؛ این مقام روحانی برای او و خانواده او نسل بعد نسل تثبیت شده است^۱ .

در جامع التواریخ ، موارد گوناگونی درباره این موضوع می یابیم و بجملاتی نظیر جملات زیر بر میخوریم :

« چون در ازل آزال خواست خدایتعالی چنان بوده که او پادشاه عالم شود .. » ، و یا « بعد از خروج او ، عالمیان مشاهده کردند که با انواع

۱ - تاریخ سری مغولان ، فصل اول ؛ ورك . مقاله : ۴ چنگیز و مرگ .

تائیدات آسمانی مخصوص بود...^۱. این حالت اسرار آمیز آسمانی حتی پس از مرگ، خوانین باقی میماند، چنانکه شاهان مغول را در گوشه‌ای نامعلوم، که احدی از آن آگاهی نداشت، بخاک میسپردند. رشیدالدین در این باره چنین میگوید: «پادشاهان مغول را از روغ‌چنگیز خان، رسم و عادت ایشان تاکنون (مقصود زمان غازان است) چنان بوده، که مدفن ایشان در موضعی باشد نامعلوم، از آبادانی و عمارت دور، چنانچه هیچ آفریده بر آن مطلع نبود و حوالی آنرا غرق کرده، بمعتمدان سپارند، تا هیچ کس را بدان نزدیک نگذارند»^۲. پس از چنگیز و قطع رابطه دربار مغول با ایران نیز آداب و رسوم مغول درهمه شئون زندگی ایلخانان نمودار بود، از قبیل آداب بتخت نشستن، آداب جنگ، عروسی، ییلاق و قشلاق کردن، اعتقادات، فرائض مذهبی و غیره. ولی پس از اسلام آوردن غازان خان و رسمی شدن مجدد این دین در ایران، بسیاری از سنن دگرگون گشت؛ آنچه بیش از همه در این دگرگونی مؤثر بود، استعداد خوگیری مغول با آداب و سنن قوم مغلوب بود، که نشانه هایش در کتاب رشیدالدین کاملاً مشهود است. از زمان غازان خان سلاطین مغول بساختن آرامگاههای مجللی برای خود پرداختند، و تشکیلات وسیع و منظمی برای آن منظور داشتند که خود چون سازمان مستقلی بود، و علاوه بر آرامگاه دستگاهها و ابنیه

۱ - ج ۱، ص ۲۳۲.

۲ - ج ۳، ص ۴۱۵.

دیگری از قبیل : مسجد جامع ، مدرسه ، خانقاه ، دارالسیاده ، رصد خانه ، دار الشفا ، بیت الکتب ، بیت المتولی ، حوضخانه ، گرمابه و مکتب برای قرآن آموختن به یتیمان ، بدان وابسته بوده است . علاوه بر این دستگاه ، سالانه خرج‌هایی برای فقرامنظور میداشتند ، از اینقرار : خرج دادن در ایام ولیالی متبرکه ، خرج کفن و دفن فقرا ، که اصطلاحاً «تجهیز» گفته میشد ، دانه برای مرغانی که زمستان سرگردان و گرسنه میماندند ، که به «چینه» معروف بود . خرج تعمیر و تسطیح راهها و خلاصه «عوض» یعنی اینکه اگر غلامان و کنیزان چیزی می شکستند و پول نداشتند که عوض آنرا بخرند و سرجایش گذارند و مورد بازخواست و اذیت ارباب قرار میگرفتند ، این خرج از موقوفه مقابر تأمین میشد .

مرک سلطان و جانشینی سلطانی دیگر مراسم خاصی داشت ، که شرحش در جامع التواریخ چنین آمده است :

«چون هلاکو خان وفات یافت ، چنانکه معهود ایشان است ، راهها بسپردند و یاسا دادند ، که هیچ آفریده ، نقل و تحویل نکند ، فی الحال ، ایلچی بنزد آباقاخان فرستادند ، بجانب خراسان ، چه پسر مهتر و ولی-العهد بود ، و ارغون آقارائز که راه وزارت داشت ، و ملازمت آباقاخان مینمود ، طلب داشتند . آباقاخان در هو کاربیل ، موافق نوزدهم جمادی-الاولی سنه ثلاث و ستین و ستمائه ، در جغتو ، باردو نزول کرد و بگاہ وصول ، تمامت اقربا و امرا استقبال کردند و چون ایلکانویان ، امیر اردوها بود ، و در خدمت ایلخان مدتها طریق هواداری و خدمتکاری

سپرده ، آباقاخان را آتش و شراب داد و در خلوت صورت احوال و کیفیت واقعه پدر باوی تقریر کرد^۱ . پس از آنکه مراسم عزاداری پیاپیان میرسید همه خوانین و شاهزادگان و دامادان سلطنتی و امرای جمع میشدند و در مورد جلوس سلطان جدید بتخت « قوریلتائی » تشکیل میدادند ، و پس از مشورت و رأی گیری همه در مقابل سلطان جدید زانو میزدند و اظهار بندگی میکردند ، و منجم دربار محل و روز تاجگذاری رامعین میکرد . در هنگام بتخت نشاندن سلطان ، دوتن از شاهزادگان^۲ دست چپ و راست او را میگرفتند و بتخت مینشانیدند . حضار همگی کمرها را میگشودند و بگردن میانداختند ، زانو میزدند و کاسه میگرفتند و بعشرت مشغول میشدند . سلطان پس از اختتام این مراسم ، بین خوانین و شاهزادگان و بزرگان پول و جواهر تقسیم میکرد ، و بعد از انجام مراسم تهنیت ، بکار مملکت داری میپرداخت .

در اینجایی مناسبت نیست که راجع به مقام زن در این دوره نیز گفتگوئی بمیان آوریم : زن در نزد مغول از جهات مختلف اجتماعی و اقتصادی حائز اهمیت فراوان بوده ، و بخصوص در گرداندن چرخهای اقتصاد جامعه ایلی نقش بسیار مؤثری داشته است . مغولها زنان متعدد داشتند که یا از پدر بآنان میرسید و یا در جنگها بمنزله غنیمت بچنگ میآوردند^۳ ؛ و یا خود از بین قبایل دیگر زنی اختیار میکردند . بعنوان

۱ - ج ۳ ، ص ۱۰۰

۲ - زنان غیر عقدی بهر نوع که بدست میآمدند اصطلاحاً قومانا میده میشدند ، و این اصطلاح مکرر در جامع التواریخ آمده است .

مثال قطعه زیر را از رشید الدین نقل می‌کنیم: «چنگیز خان را قریب پانصد خاتون بود و هریکی را از قومی ستده و اکثر آن برده‌اند که چون ممالك و اقوام را مسخر و مقهور گردانید ایشانرا بغارت بیاورد و بستد. لیکن آنان که خواتین بزرگ بوده‌اند و در صدر اعتبار تمام آمده پنج بوده‌اند»^۱. این زنان که مقام و منزلتشان در نزد شوهر و در جامعه متفاوت بود و يك خاتون بزرگ بر دیگران سروری و برتری داشت، تقریباً در تمام کارهای قبیله با مردان شريك بودند، و حتی در جنگها و شکارها نیز شرکت میکردند. پشم‌چینی، نخ‌ریسی دوشیدن شیر و درست کردن ماست و سرشیر و قمیز، از جمله کارهای آنان بود. زنان امرا و سلاطین و بزرگان در کار مملکت داری و سیاست نیز وارد بودند و باشوهران خود همکاری داشتند. رشید الدین دربارهٔ خاتون بزرگ هلاکو خان بنام دو-قوزخاتون و اهمیت کار او چنین میگوید:

«.. اعتباری تمام داشت و بغایت حاکمه بود، وجهت آنکه اقوام کرائیت در اصل عیسوی‌اند همواره تقویت ترسایان کردی و آن طایفه در عهد اوقوی حال شدند و هلاکو خان مراعات خاطر او را تربیت و اعزاز آن طایفه فرمودی، تا غایت که در تمام ممالك کلیساها محدث ساخته، و برادر اردوی دو قوزخان، همواره کلیسا زده بودی و ناقوس زدند»^۲. توضیح آنکه، این زن از ایل کرائیت و نوۀ اونک خان معروف

۱ - ج ۱، ص ۲۲۲.

۲ - ج ۳، ص ۷.

بوده است . از این قسمت با اهمیت وضع زن و شدت تأثیر او در جامعه بخوبی میتوان پی برد ؛ و همچنانکه گفته شد تأملات تنی چند از ایلخانان عیسوی بودند ، و این موضوع در سیاست و اوضاع اجتماعی ایران تأثیر بسزائی داشته است ، که خود موضوع بسیار مهم و مفصلی میباشد و از حوصله بحث ما خارج است . باز در باره اهمیت نقش زن در سیاست این قسمت را شاهد می آوریم ، که از مبحثی از جامع التواریخ درباره احمد تکودار گرفته شده است : «وی بسماع مشغول بودی و کمتر با ضبط و ترتیب امور مملکتی میافتاد و مادرش قوتی خاتون که بغایت عاقله و کافیه بود ، مصالح ممالك میساخت ،^۱ .

در نزد مغول گاهی زنانی که جنبه روحانی و آسمانی بآنها بخشیده شده بود ، دیده میشوند مانند آلان قوا ، جدّه چنگیز خان ، که زندگی افسانه‌ای و اسرار آمیزی دارد . البته این موضوع همانگونه که اشاره شد برای آن بوده است که مقام سلطنتی چنگیز خان و دودمان او نوعی خصوصیت الهی و آسمانی پذیرد ، تا بدین ترتیب قدرت مادی این سلاله ، با قدرت معنوی درهم آمیزد و پایه‌های حکومت و تسلط ایشان را محکمتر سازد . جامع التواریخ در مورد تولد سه تن از فرزندان او ، از جمله جد هشتم چنگیز ، که بدون داشتن شوهر به دنیا آمدند ، چنین می گوید : «آلان قوا بعد از مدتی که بی شوهر ماند ، وقتی در خانه خفته بود از روزن خرگاه نوری در آمد و بشکم او فرو رفت و از آن معنی متعجب ماند و بترسید

و آنرا باکس نیارست گفتن . بعد از مدتی ادراک کرد که حامله شده بود و این فرزند ، همان جد چنگیز بود^۱ . در جای دیگر در همین مورد از قول وی میگوید :

«هر شب در خواب چنان می بینم که شخصی اشقرانی اشل ، نرم نرم نزدیک می آید و آهسته آهسته باز می گردد . .^۲»

مسأله دیگری که اشاره بدان لازم است ، موضوع چگونگی تشکیلات اداری مملکت میباشد ، که چنانکه در آغاز گفتار خود یاد کردیم ، از مهمترین موضوعات کتاب جامع التواریخ است .

در دوره مغول ، تشکیلات اداری بسیار وسیع و در عین حال بسیار پیچیده بود . وضع سابق ، یعنی دوره قبل از حمله مغول به ایران ، که از زمان سلجوقیان پی ریزی شده بود ، همچنان ادامه داشت ، و با قوانینی که مغولها برای اداره قبایل داشتند ، و قوانین جدیدی که برای اداره حکومت جهانی خود وضع کرده بودند ، درهم آمیخت . مسلماً سیاستمداران و شخصیت های بزرگ ایرانی بسیار زود موفق شدند زمام امور را در دست گیرند ، به آشفته گی هایی که قوم غالب بوجود آورده بود ، سر و سامانی بخشند و تشکیلاتی جدید را که با وضع سابق بیگانه بود ، برقرار سازند . قبل از آنکه ایلخانان بدین اسلام گرایند ، در اجرای قوانین ، بخصوص قوانین قضائی و شرعی ، آشفته گی و اغتشاشی مشاهده میشد ، که

۱ - ج ۱ ، ص ۱۷۱ .

۲ - ج ۱ ، ص ۱۷۱ .

باعث نابسامانی‌هایی گشته بود؛ ولی بزودی سروصورتی باین کار داده شد و فقط دعاوی اقوام ترك و مغولی که در ایران پراکنده شده بودند، طبق قوانین خود آنان که اصطلاحاً «یارغو» یا «یرغو» خوانده میشد، توسط کارگزاران مغولی حل و فصل میگردد.

اساس تشکیلات اداری، بر پایه دواوین استوار بود، که مهمترین آنها عبارت بود از: دیوان سلطنت یا اعلی، دیوان بزرگ یا وزارت، دیوان استیفا، دیوان قضا، دیوان انشاء، دیوان اشراف، دیوان الخ- بیتکچی، دیوان نظر و دیوان خالصجات. اطلاع از چگونگی تقسیم کار در این ادارات و تفکیک آنها از یکدیگر، بسیار مشکل است، و از کار بعضی از آنها مانند دیوان نظر، اطلاع بسیار کمی در اختیار داریم. در دستگاه حکومت، دواوین و ادارات مهمی وجود داشته که به بعضی از این دواوین، وابستگی داشتند، و دارای تشکیلات وسیع و منظمی بودند و مستقل از دیوان بامور مربوط بخود رسیدگی میکردند، مانند: خزانه، دایره موقوفات، ایلچی خانه، ضرابخانه و غیره.

عایدات دیوان سلطنت و محصولات املاک خاصه، در خزانه گردآوری و نگاهداری میشد، و حکام ایالات و محصلین مالیاتی، آنچه را که از نقدی و جنسی، از شهرها و دهات دریافت می داشتند، بخزانه میفرستادند. بنابر گفته رشیدالدین، تا قبل از غازان خان خزانه محل معینی نداشت و هر چه را که میرسید، در صحرارویه میانباشتند و روکشی از نمده روی آن میکشیدند که بماند. در این صورت چون ضبط و ربط معینی نداشت، خزانه-

دار و کارگزاران او، از آن مالها یا خود بر میداشتند و یا بخویشان و دوستانشان میدادند و بیش از دودهم اجناس در انبار باقی نمی ماند. غازان ضمن اصلاحات همه جانبه ای که کرد، دستور داد تا برای هر جنسی، محل مناسب و معینی ترتیب دادند، و دفاتری قرارداد تا هر چه را که وارد و خارج میشد، در آنها بنویسند. وزیر دیوان هر ماه دفاتر را بعرض سلطان می-رسانید، و هر شش ماه و یکسال دفاتر را بازرسی میکرد. مهر معینی نیز درست شده بود که به اجناس میزدند تا معلوم شود که جنس متعلق بخزانه است. مأمورین خزانه عبارت بودند از: خزانچی ها، فراشان و ناظرها که همه تحت نظر وزیر دیوان کار میکردند.^۱

دایره اوقاف، وابسته بدیوان قضا و ریاست آن بعهده قاضی القضاة بود و نایب وی سمت حکومت اوقاف را داشت. این شخصیت در هر ایالت و شهری حاکم اوقاف جداگانه ای انتخاب میکرد، تا موقوفات آن ایالت را سرکشی کند و عوایدش را گرد آورد و بمرکز بفرستد. مساجد، مدارس و بیمارستانها یا خود جزء موقوفات محسوب میشدند، و یا موقوفاتی داشتند. مقابر سلاطین نیز چنانکه ذکرش رفت، دارای موقوفاتی بودند. عواید موقوفات از منابع مهم درآمد حکومت محسوب میگردد و حقوق و مستمری تمام کارگزاران مساجد، مدارس و بیمارستانها از آن تأمین میشد.

رسم ایلخانان نیز مانند دیگر سلسله ها چنین بود که، شاهزاده گان را به حکومت ایالات مهم میفرستادند، که هم مقامی شایسته داشته

باشند و هم از دستگاه مرکزی اقدام به تحريك و دسیسه دور بمانند . اصولاً مملکت دارای تقسیماتی بود ، که به ایالات و هر ایالت شهرها و شهرها بدهات و قصبات تقسیم میشد . برای ایالت از طرف دیوان بزرگ حاکمی انتخاب میگردد ، و این حکام هر يك بنحوی که خود تابع تشکیلات و قوانین خاصی بود ، بسر مأموریت خود فرستاده میشدند . حکام ، علاوه بر اداره حوزه مأموریت خویش ، میبایستی همه ساله مالیاتی را که قوانین بسیار مفصل داشت ، و همچنین مقداری از عواید ولایت را بخزانة بفرستند ، و آن باین طریق بود که ، مأمورینی از مرکز بنام متصرفان ولایات فرستاده میشدند ، و ایشان طبق حساب و تحت نظر حاکم مالیات محل را می گرفتند . حکام بعلت دوری از مرکز و با استفاده از قدرت خویش بحقوق مردم تعدی بسیار میکردند ، و اغلب در اثر اهمال و ستمهای آنان و همچنین جور و ستمی که محصلین مالیاتی در حق مردم شهرها و دهات روا میداشتند ، وضع آنان بسیار خراب و نامساعد میگردد . در جامع التواریخ مکرر و بتفصیل درباره این تعدیات گفتگو شده است . نمونه ای از بدبختی مردم را در اینجا ذکر می کنیم : « و بسیاری اتفاق می افتاد و مشاهده کردیم که محصل بر بام رفته رعیتی را می یافت و بر عقب میدوید تا او را بگیرد . رعیت از غایت عجز و بیچارگی چنان میگریخت که خود را از بام بزیر می انداخت ؛ از جمله این ولایات ، ولایت یزد چنان شده بود ، که اگر کسی در تمامت دیه های آن میگردد ، قطعاً يك آفریده را نمیدید که باوی سخن گوید یا حال راه را پرسد و معدودی

چند که مانده بودند ، دیده بانی معین داشتند . چون ازدور یکی را بدیدی اعلام کردی ، جمله در کهریزها ، و میان ریگ ، پنهان شدی^۱ .

اساس کار دواوین و حکومت ایالات ، بر ثبت و ضبط حسابها در دفاتر قرارداداشت ؛ چنانکه هر دیوان ، چند نوع دفتر و هر ایالت دفاتری جداگانه داشتند . پیش از غازان خان باین کار مهم توجه چندانی نمیشد ، ولی بنابستور وی ، تمام دفاتر مرتب و مدون گردید ، و منشیان و کاتبان کار آزموده ، بر آنها گمارده شدند .

در زیر نامه ها و دفاتر ، مهرهائی زده میشد ، که اصطلاحاً «تمغا»^۲ نامیده میشد ، و تمغاهای شاغلین بترتیب اهمیت آنان متفاوت بود . در جامع التواریخ ، دراین باره چنین آمده است :

« برای سلاطین و امرا و ملوک بزرگ و کارهای مهم تمغای بزرگ یشم ، برای قضات و ائمه و مشایخ ، از یشم کمی کوچکتر ، و برای کارهای متوسط ، تمغای بزرگ از زر ، فروتر از آن یشم و برای حرکت و فرود لشکر ، تمغائی مخصوص از زر ، بهمان خط و نقش منتها بر حوالی آن ، صورت کمان و چماق و شمشیر کرده و فرمان چنانك لشکر تا آن تمغا نبیند بسخن امرا و هیچ آفریده بر نشیند و فرو نیاید . آلتون تمغای کوچك ، برای بروات خزانه و مکتوبات دیوانی جهت معلومات آب و زمین بود^۳ .

۱ - ج ۳ . ص ۲۵۹

۲ - Tamga

۳ - ج ۳ . ص ۵۰۱

فرامین سلاطین نیز که « یرلیغ »^۱ نامیده میشد ، ترتیبی خاص داشت . بدین معنی که هرگاه سلطانی میخواست فرمانی صادر کند ، باید در حالت هوشیاری باشد و اول بیتکچیان آنرا میخواندند تا اگر اصلاح لازم داشته باشد ، سلطان انجام دهد . سپس پاکنویس میکردند و دوباره بعرض میرساندند . تا قبل از غازان خان تمغاهای بزرگ ، در دست بیتکچیان بود ولی پس از آن نزد خود سلطان نگه‌داری میشد و در وقت ضرورت ایشان آنرا می‌گرفتند و به یرلیغ میزدند و باز پس میدادند . در زیر تمغای سلطان ، قرانمغای چهار امیر بزرگ می‌خورد تا کسی نتواند منکر آن فرمان شود . سپس وزرا و رؤسای دیوان آنرا میخواندند و صحتش را تأیید میکردند و تمغای دیوان را زیر آن میزدند ، و سپس تسلیم شخص مورد نظر می‌کردند .

بیتکچی مأمور بود ، که یرلیغهای صادر شده را در دفتر ثبت کند و تاریخ بگذارد . برای هر سال دفتری جداگانه بکار میبردند تا بآسانی بتوانند بآنها رجوع کنند .

« پایزه‌ها » که بمنزله نشانه‌های امروزی بودند ، نیز بنا به گفته رشید الدین متفاوت بود . بدین معنی که ، هر مقام ، و هر ولایتی پایزه‌ای مخصوص داشت . سلاطین ، حکام و بزرگان پایزه‌ای بزرگ داشتند ، بشکل سرشیر ، که نامشان بر آن حک شده بود . شهنکاهان و حکام متوسط ، پایزه‌ای کوچکتر داشتند . پایزه‌های مقامات مختلف در دفاتر مخصوصی

ثبت میشد، و تا هنگامی که شاغل بودند، در اختیارشان قرار داشت، ولی پس از عزل، از آنان پس گرفته میشد. دیوان، زرگری مخصوص داشت که پایزه میزد و نقشهائی بر آن حك میکرد، که تقلیدش آسان نباشد، و کسی نتواند از روی آن پایزه تقلبی بسازد^۱.

در جامع التواریخ، راجع به سکه و چگونگی ضرب و رواج و نوع کار آن در موارد مختلف، سخن به میان آمده است که ضمن مطالعه آن گوشه‌هایی از وضع اجتماعی اقتصادی و سیاسی زمان بر ما معلوم میگردد. تا قبل از غازان در شهرها و نقاط مختلف سکه‌های گوناگون بنام حکام محلی میزدند و در همه مملکت سکه یکنواخت و بنام سلطان وقت نبود. همچنین عیار زر و نقره در نقاط مختلف متفاوت بود و هر چند که دستگاه حکومت سعی میکرد رفع این نقائص را بنماید، موفق نمیشد. ولی در زمان غازان خان، نوعی رفرم مالی بوجود آمد، و خزانه مملکت که بواسطه گشاد بازیها و خرجهای گزاف سلاطین قبلی تهی شده بود، باردیگر حالت تعادلی بخود گرفت. غازان بنا بر فرمانی دستور داد تا سکه‌هایی که عیارهای نامناسب داشت، از گردش خارج شد، و ضرابخانه‌ها مأموریت یافتند روش جدیدی را که مبتنی بر عیاری يك نواخت و قانونی بود، بکار برند. وزن سکه‌های طلا و نقره در تمام حدود امپراطوری از روی وزن تبریز منظم شد. واحد سکه عموماً دینار بود، ولی برای مبالغ هنگفت و معاملات بزرگ، تومان را که برابر با ۱۰۰۰۰ دینار بود، واحد قرار دادند.

در اغلب فصول کتاب تاریخ رشیدی، در خلال ضبط مطالب تاریخی و تشریح مسائل آن، بمواردی از خرابی اوضاع، ویرانی شهرها، فقر و نگرانی، عدم امنیت مردم و خلاصه بی نظمی امور و سوء استفاده های شخصیت ها و کارگزاران حکومت برمیخوریم، که با صراحت و بدون مبالغه و گاهی باختصار بیان گردیده، و یا از سر آن گذشته است، چنانکه خود گوید: « بعضی از حکایات و احوال آنکه در هر ولایتی اموال و حقوق دیوان برچه وجه می ستدند و انواع آن چند بود و سوء تدبیر وزراء و فنون ظلم و تعدی که بهر سببی و علتی دست آویز ساخته ولایات را خراب می کردند و رعایا را درویش می گردانیدند تا متفرق میشدند، بر سبیل اجمال یاد کنیم، و در آن باب مبالغت ننمائیم، . . تا (خلاق) آن زحمات فراموش نکنند. و کودکان و کسانی که بعد از این در وجود آیند و آن ظلم و تعدی را ندیده باشند، هر آینه تصور کنند که آن معانی بطریق مبالغه بلیغ در قلم آمده، مابدان سبب موجب تقریر کنیم. « ترس رشید الدین از آن بوده است، که کسانی که بعدها کتاب او را می خوانند، سخنانش را در باره بدبختی مردم و خرابی مملکت باور ندارند و آنرا اغراق فرض کنند.

دلیل این نابسامانیها و آشفتگیها واضع و آشکار است. این سرزمین در زیر سم ستوران سپاه مغول ویران و درهم کوبیده شده بود، آبادیها تبدیل بویرانه ها و شهرها تبدیل بگورستان ها. و کشتزارها مبدل به بیابانها گشته بود. سنن و آداب، و فرهنگ و تمدن، تشکیلات اداری

ابنیه و آثار و خلاصه همه چیز آسیب دیده بود ، و میبایستی در تمام این شئون ، نظامی جدید برقرار شود ، و آنچه باقیمانده بود ، از زیر ویرانه ها بدر آید . این کار بعهده ایلخانان واگذار شد ، که خود سلاله همان مغولان و وارث همان نحوه حکومت بودند .

ایشان خوشبختانه بسیارزود ، تحت نفوذ متفکرین و سیاستمداران این سرزمین قرار گرفتند ، و خطر اینکه ملیت و اصالت ایران از بین برود ، مرتفع و منتفی گردید ، و مملکت توانست بتدریج کمر راست کند ، باردیگر بر پای ایستد و دوره ای جدید را آغاز کند . منتها هنوز نقائص و اختلالات فراوانی وجود داشت . جنگهای داخلی و خارجی ، ناامنی راهها و شهرها از جهت وفور راهزنان و دزدان ، ارتشاء و تعدی کارگزاران حکومت ، نزاع و رقابت بین شاهزادگان و دسیسه بازی و تحریکات بین بزرگان از گرفتاریهای بزرگ بشمار میرفت که در سراسر جامع التواریخ بچشم میخورد . بجز چند مورد استثنائی شاهزاده ای را نمی یابیم که در موقع بتخت نشستن مواجه با تحریکات و شورش شاهزادگان دیگر نشده باشد . برای نمونه چند عنوان کتاب را از فصول مختلف ذکر می کنیم : « اختلاف امرا بعد از واقعه ارغون خان »^۱ . گرفتن امرا ، که بولقاق کرده بودند ، و یارغو داشتن ایشان »^۲ . عاصی شدن بایدود در بغداد و اختلاف امرای این جانب و یاغی شدن بعضی باگیخان »^۳ . گاهی کارفته و فساد بحدی بالامی گرفت و تحریکات و جنگ و جدالها چنان شدید میشد که سلطان ، پس از دفع

۱ - ج ۳ . ص ۲۳۷ . ۲ - ج ۳ . ص ۲۳۳ .

۳ - ج ۳ . ص ۲۴۲ .

آن ، باردیگر مراسم به تخت نشستن را انجام میداد ، چنانکه در جامع-التواریخ مضبوط است ، هنگامیکه اباقاخان فتنه براق را ازین برد، چنین کرد.^۱

موارد بدگوئی وسعایت امرا و بزرگان ازهمدیگر نزد سلطان ، بسیار فراوان است ، چنانکه رشیدالدین نیز بدنبال همین سعایتها و تحریکات جان و مال خود را از دست داد .

حال برای مثال ، نمونه‌هایی چند از چگونگی خرابی کار مملکت را ذکر می‌کنیم ، رشیدالدین درباره ویرانی شهرها و دهات می‌گوید : « هرگز ممالك خرابتر از آنك در این سالها بوده ، نبوده . خصوصاً مواضعی که لشکر مغول بآنجا رسیده . چه ازابتدای ظهور آدم باز، هیچ پادشاهی راچندان مملکت که چنگیز واروغ اومسخر کرده‌اند مسیر نگشته ، وچندان خلق که ایشان کشته‌اند ، نگشته . . . شهرهای معظم بسیارخلق ، وولایات باطول و عرض راچنان قتل کردند ، که در آن کسی نماند »^۲ . آنگاه درحدود بیست شهر مهم را ، که متروک و خراب شده ، نام میبرد ، وچنین ادامه میدهد : « درنرکستان وایران زمین از شهرها و دیه‌های خراب ، که خلق مشاهده می‌کنند ، زیادت از آنست که حصر توان کرد و بر جمله آنك ، اگر از راه نسبت قیاس کنند ، ممالك ازده ، یکی آبادان نباشد و باقی ، تمامت خراب و درین عهدها هرگز کسی دربند آبادان کردن آن نبوده »^۳ . سپس اضافه می‌کند که اگر

۱ - ج ۳ . ص ۱۳۸ . ۲ - ج ۳ . ص ۵۵۷ .

۳ - ج ۳ . ص ۵۵۸ .

بعضی از شهرها را آباد کرده‌اند ، و بناها و جویها و بازارها ساخته‌اند ، ولایات بسیار دیگری خرابتر ، و اموال بسیاری خرج شده و رعایای دهها را از دهات و مزارع خود جدا ساخته‌اند و بسر آن کارها گمارده‌اند ؛ و در نتیجه ، مزارع آنان باطل و خشك گردیده است ^۱ .

مسلماً حکومت ، بخصوص از زمان غازان خان ، در فکر جبران مافات و ترمیم ویرانیها بوده است ، و مایلین مطلب را در مباحث مختلف کتاب می‌یابیم . مثلاً در باره آباد ساختن زمین‌های بایر ، چنین آمده است ، که حکومت اراضی متروك و بی‌مصرف مانده را در اختیار مردم می‌گذاشت و چون آباد میشد ، سال اول مالیات و عوارض بآن تعلق نمی‌گرفت . سال دوم از حقوق دیوانی ، از شش دانگ ، فقط دو دانگ میدادند ، سال سوم مجبور به پرداخت چهار دانگ ونیم بودند ، ولی از پرداخت مالیاتها و عوارض مختلف دیگر ، مانند حرز و مقاسمه و غیره معاف بود . زمین‌های آباد شده‌ای که در تملك شخصی قرار گرفته بود ، بارث بفرزندانش میرسید . برای واگذاری این نوع املاك بمردم ، دیوانی بنام دیوان خالصات تأسیس گردید ، که طبق قوانینی خاص املاك را به مردم واگذار میکرد و همانگونه که گفته شد ، عوارض آنها را می‌گرفت و ضمناً نمی‌گذاشت که به صاحبانشان تعدی شود .

املاك متروکی که از پیش صاحبانشان معلوم بودند ، همچنان در اختیار ایشان باقی میماند ، و همان شرایطی که برای اراضی اهدائی مقرر گردیده بود ، درباره این دسته نیز اجرا میشد و از محصولات ، نیمی متعلق

بمالک و نیم دیگر متعلق بدیوان می‌گردید. زمینهای بایری که در یورتهای مغول قرار داشت، نیز مشمول همین قانون بود^۱.

ازمواردی که تقریباً فهرست وار ذکر آن گذشت، نمونه‌های بسیار فراوانی در کتاب رشیدالدین میتوان یافت، که روشنگر کلیه شئون اجتماعی تاریخ دوره وی در ایران است.

دوره حکومت مغول یکی از پر تلاطم‌ترین و ناگوارترین ادوار تاریخ ایران است. قوم غالب باتمام قدرت، خود را بر آن تحمیل کرده است. منتها قوم مغلوب باهوشیاری وبدون‌نظاھر بتدریج توانسته است زمام امور رادردست خود گیرد وباردیگر باروشن بینی و تدبیر خاص، آداب وسنن وفرهنگ و تمدن خود را از نفوذ بیگانه بپیراید و آنچه را که خود می‌پسندد، برجای نگاه دارد.

این یکی از درسهایی است که میتوان از تاریخ گرفت و این مسأله ازلحاظ روانشناسی ملت ایران حائز اهمیت فراوانی است.

منابع و مأخذ

- ۱ - رشیدالدین فضل الله : جامع التواریخ . بکوشش برزین Berezin (جلد دوم) سال ۱۸۶۸ ، چاپ سن پترزبورگ ، وبکوشش علی زاده (جلد سوم) سال ۱۹۵۰ ، چاپ باکو .
- ۲ - تاریخ سری مغولان : ترجمه نگارنده ، از انتشارات دانشگاه تهران سال ۱۳۵۰
- ۳ - عباس اقبال : تاریخ مغول . چاپ دوم . تهران ۱۳۴۱
- ۴ - نظام اجتماعی مغولان - فتوداليسم خانه بدوشی . تألیف B.Vladimirtsov ترجمه نگارنده . از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران ۱۳۴۷ .

تاریخ سری مغولان

با

«یوان چائوپی شه» *

مغولستان با دشتهای وسیع ، کوههای مرتفع و جنگلهای انبوه ،
و صحرا گردان و کوچ نشینان پرشر و شور خود مأوای تاریخی
شگفت آور بوده است . بدین معنی که از درون آن ، حکومتی کوچک
زاده شده و تبدیل به امپراطوری جهانی گردیده است . بررسی عوامل و
علل رشد ناگهانی و سربع ، از طرفی ، و تأثیری که این قوم بر دوره‌ای از
تاریخ نهاده‌اند ، از طرف دیگر ، پیوسته مورد مطالعه دانشمندان علم
تاریخ بوده است ، و آنچه این دانشمندان را در روشن شدن موضوع

* - این مقاله در مجله راهنمای کتاب ، طی دوشماره ۱۱ و ۱۲ ، بهمن -

اسفند ۴۸ ، سال دوازدهم ، و ۱ و ۲ ، فروردین - اردیبهشت ۴۹ ، سال
سیزدهم ، به چاپ رسیده است .

یاری فراوان کرده ، متونی است که از همان دوره برجای مانده ، و امروز نیز در دست است .

هر دوره‌ای مدارك مهم و پرازشی از خود برجای گذارده است تا راهنمای ما در روشن ساختن اوضاع آن گردد ؛ ولی چنین بنظر می‌رسد که هیچ عصری در تاریخ ایران ، از لحاظ متون و مدارك پیاپی دوره مغول نرسد . زیرا که مدارك تر و تازه ، در همان زمان حدوث وقایع مدون و گردآوری گشته‌اند ، و هر لحظه که ما اوراق آنها را بگشائیم ، دم و نفس زمان را از آنها استشمام می‌کنیم .

یکی از مهمترین و گویاترین متون ما از دوره مغول ، رساله « یوان چائوپپی شه » یا « منگغول اون نی اوچاتوبچی آن »^۱ و یاد تاریخ سرّی مغولان ، است که مسلماً اگر آن را در دست نمی‌داشتیم ، کار مغول شناسی نارسا و ناقص می‌ماند . این سند مهم ، جنبه های مختلف تاریخی و فرهنگی مغولستان ، یعنی چگونگی تشکیل ایلات و سیر تحولشان ، شناخت شخصیتها و قهرمانان کم و بیش مهم ، سلسله نسب چنگیز خان تأسیس حکومت ، و تبدیل آن به امپراطوری ، تمام شئون زندگی ایلی از نقطه نظرهای روابط خانوادگی و ایلی ، زندگی اقتصادی ، روابط خصمانه و دوستانه بین افراد ایلات ، عقاید و افکار ، وضع جغرافیائی مغولستان و مراکز مهم ایلات آن سرزمین را مورد تجزیه و تحلیل بسیار دقیق ، قرار می‌دهد ؛ بقسمی که خواننده خود را دراستپ ، و شریك زندگی

قبایل قرون وسطای آسیای مرکزی می‌یابد، ونسیم استپ را برپیشانی خود احساس می‌کند. مسلماً منابع بعدتر مربوط به مغول، از این کتاب استفاده‌های فراوان برده‌اند. مثلاً رشید الدین فضل‌الله قسمتی از کتاب پرارزش خود «جامع التواریخ» را بر مبنای آن تدوین کرده‌است. چنانکه از ابتدای کار مغول تا زمان او گتای قاآن که محتوای «تاریخ سرّی» را تشکیل می‌دهد، تقریباً عین این کتاب را «در جامع التواریخ» می‌بینیم. برای نمونه دو شاهد زیر را نقل می‌کنیم والبته نظیر این دو را فراوان می‌توان یافت:

در مورد نام گذاری تموجین در «یوان چاؤوی شه» چنین آمده است: «آنگاه که یسوگای بهادر تاتارها را که در رأسشان تموجین اوگه^۱ و قوری بوقا^۲ قرار داشتند، تار و مار می‌کرد، وهو آلون اوچین^۳ که آبتن بود در دالی‌اون بولداق^۴، واقع در [کنار رود] انون بسر می‌برد، مسلماً در همان زمان چنگیز خاقان به دنیا آمد. در حین تولد، در دست راستش يك لخته خون شبیه استخوان کوچکی بود. گویند وقتی متولد شد تموجین اوگه تاتار شکست خورده بود، و بدین مناسبت، او را تموجین نام نهادند^۵».

۱ - Tamûjin - ûga

۲ - Qori - buqa

۳ - Ho'alûn-Ujin

۴ - Dali'ûn - bûldaq

۵ - بند ۵۹

در این باره قطعه زیر را از «جامع التواریخ» نقل می‌کنیم: «یسو کای بهادر بجنگ تاتار بر نشست ، و خاتون او اولون ایکه به چنگیز خان آ بستن بود ، و پادشاهان تاتار تموجین او گه ، و قوری بوقا بودند . یسو کای بهادر با ایشان مصاف داد ، و ایشان را مخدول و مقهور گردانید ، مظفر و منصور باز گشت ، و خان و مان و گله و رمه ایشان را غارت کرد و به موضعی که آنرا دالی اون بولداق گویند، نزول فرمود ؛ و بعد از چندی در سال مذکور قاقایل چنگیز خان بطالعی مسعود در وجود آمد ؛ و مقدار کمی خون منجمد ، چون جگر پاره فشرده در کف دست داشت . و چون یسو کای بهادر را فتح تاتار و قهر پادشاه ایشان تموجین او گه قریب العهد دست داده بود ، و بریانی ظفر یافته ، آن معنی را بفال گرفته ، فرزند فرهمند را نام تموجین کرد . بنام پادشاه تاتار که ذکر اورفت^۱ .

در قسمتی دیگر ، زمانی که اونک خان^۲ کرائیت^۳ در جنگ با نایمانها درمانده گشته و دست بسوی چنگیز دراز کرده بود ، در «جامع التواریخ» چنین می‌یابیم که : «اونک خان باز چون درماند ، ایلچی بخدمت چنگیز خان دوانید ، که قوم نایمان و قوم مرا غارت کرده‌اند . از فرزند خود چهار کس بمدد می‌طلبم ، یعنی چهار امیر بهادر که از آن چنگیز خان بوده‌اند . باشد که لشکر و مال و ملک من باز

۱ - ج ۱ . ص ۲۳۲

۲ - Ong - qan

۳ - Karâit

گیرند. بدان سبب چنگیز خان، بو اورچونویان^۱، موقالی کویانک^۲ و بورغول نویان^۳ و چیلانئون بهادر^۴، هر چهار را با چریک بهم، بمدد اونک خان فرستاد^۵.

«یوان چائویی شه» نیز چنین می گوید: «اونک خان که بوسیله کوکسائوسبرق^۶ غارت شده بود، ایلچی بنزد چنگیز خان فرستاد. این ایلچی را فرستاد و گفت: قوم من و خاندان من، زنان من و پسران من بوسیله نایمانها اسیر شده اند. من [اورا] فرستادم تا از تو پسر، چهار سوار را بخواهم تا قوم من و خاندان مرا نجات دهند، و بمن بازگردانند. پس چنگیز خان دستجات را مهیا کرد، و چهار سوار کار: بو اورچو، موقالی، بورغول و چیلانئون بهادر را فرستاد^۷».

سراسر «جامع التواریخ» پر است از این شواهد که ادعای ما را دقیقاً ثابت می کند.

متن «تاریخ سری مغولان» از روایات شفاهی دوره چنگیز خان تشکیل شده، که مؤلف حالتی حماسی بدان بخشیده است، و می توان «یوان چائویی شه» را حماسه مغول نامید. این حالت بخصوص در قسمت

۱ - Bo'orcû

۲ - Mûgâli

۳ - Boroqul

۴ - Cila'ûn

۵ - ج ۱. ص ۲۷۱،

۶ - Koksa'û - Sabraq

۷ - بند ۱۶۳.

سلاله چنگیز خان ، و افسانه مقدس آن دیده می شود ، که در این باره شاهی از خود کتاب می آوریم :

آلان قوآ^۱ جدۀ چنگیزخان دو فرزند داشت ، که شوهرش مرد ؛ و پس از اوسه پسر دیگر ، بدون داشتن شوهری ، بدنیا آورد . دو پسر بزرگتر در بارۀ مادرشان شك کردند ، و او برای تبرئه خود ، بایشان چنین گفت : ... هرشب يك مرد زرد نورانی ، ازسوراخ بالای چادر [یا] از [درز] روشن پنجرۀ [در] وارد میشد ، [و] [برشکم من دست میمالید ، و پرتو نورانی اش درشکم من نفوذ میکرد . چون او میخواست خارج شود ، مانند سگ زردی در اشعۀ آفتاب [یا] ماه میخزید و خارج میشد^۲ . چه نمر که با گفته ، جواب شما داده شود . برای کسیکه درك کند [این علامت] مسلم است که [این سه پسر] میبایستی فرزندان آسمان باشند . چگونه شما [آنان] را با مردان « سرسیاه »^۳ مقایسه میکنید ؟ ایشان سلاطین جهانی خواهند شد ، و آنگاه مردم عادی بخوبی در خواهند یافت^۴ .

ما هیچ قوم ایلی را نمی یابیم که تاریخ زندگی اش چنین روشن و

۱ - Alân - qoa

۲- در اینجا زرد بمعنی اندیشۀ طلائی است ، و کنایه به تساوی طلائی ربانی بودائی .

۳- در بین طبقات اجتماعی مغول ، « سرسیاهان » ، یا اصطلاحاً قراچوها Qaràcu منظور توده و عامۀ مردم بوده اند ، که خود طبقنای خاص را تشکیل میدادند .

۴- تاریخ سری مغولان ، بند ۲۱ .

دقیق شرح داده شده باشد. این کتاب بوسیله طبقه اشراف مدون گشته، که ایشان پیوسته میل داشته‌اند افکار و شرح اعمالشان با اصطلاحات حماسی و منظوم باقی بماند و حفظ گردد، و این موضوع در بین مغول همواره مرسوم بوده است^۱.

باید گفت که بسیار دیر با اهمیت «یوان چائوپیی شه» پی برده شد، بطوریکه تا سال ۱۹۰۶ در اروپای غربی تقریباً از وجود آن اطلاعی نداشتند، و از آن پس نیز تا مدت‌ها بابت اعتنائی بدان می‌نگریستند. در قسمت مطالعات مغولی ایران نیز، یا بدان توجهی نشده، و یا اگر شده بسیار کم و ناچیز بوده است. مثلاً مرحوم عباس اقبال در کتاب «تاریخ مغول» خود، درباره آن چنین اظهار نظر می‌کند:

«از اسناد چینی و مغولی، قدیمتر از همه، حماسه‌ای است مغولی که در سال ۶۲۷ یعنی سیزده سال پس از مرگ چنگیز خان تدوین شده بنام «یوان چائوپیی شی»، «یا تاریخ سری» مغول، و این قدیمترین اسناد موجود راجع به چنگیز خان و اجداد اوست. ولی بشکل تاریخی نیست، بلکه داستانی منظوم است، بطور حماسه، و زیاد نمیتوان به وقایعی که در آن برشته نظم آمده، اعتبار تاریخی داد»^۲.

برای جواب باین نظریه از گفته ب. ولادیمیرتسوف^۳ مغول شناس

۱ - نظام اجتماعی مغول - فتودالسیم خانه بدوشی، ترجمه نگارنده

ص ۱۹.

۲ - چاپ دوم، تهران سال ۱۳۴۱، ص ۴۸۳، ۴۹۴.

۳ - B. Vladimirtsov

معروف روسی، در کتاب پرارزشش بنام «نظام اجتماعی مغولان»^۱ کمک می‌گیریم که می‌گوید: «من بخود اجازه چنین ادعائی را میدهم که میتوان زندگی اشرافی مغول را از روی حماسه تاریخ سری، در همان زمینه‌ای سنجید که زندگی قدیم هلنی را از روی ایلید و ادیسه. مضافاً به اینکه تاریخ سری بیشتر به نثر نزدیک است تا به اشعار هم؛ و بیشتر بنوع تاریخ حماسی شباهت دارد. در نتیجه «یوان چائوپیی‌شه» شامل روایاتی تاریخی از سال ۱۲۰۱ م. برابر با ۵۹۸ هجری ببعده می‌باشد». اصل مغولی «تاریخ سری مغولان» بسال ۱۲۴۰ = ۶۳۸ تألیف شده که محتوی تاریخ مغول از ابتدا تا سلطنت اگتای قان^۲ است، و می‌بایستی در نیمه دوم قرن ۱۴ میلادی، یعنی در حدود زمانی پیش از ۱۳۸۲ = ۷۸۴، و بعد از ۱۳۶۸ = ۷۶۹، بزبان چینی عامیانه‌ای ترجمه و بخط چینی آوانویسی^۳ شده باشد، که نسخه‌های متعددی از این آوانویسی چینی در دست است^۴. يك ترجمه ادبی به چینی نیز از آن شده است. تصور میرود که متن بدین مناسبت به چینی آوانویسی شده بوده، تا در دستگاه مترجمان و مفسران حکومت، بمنزله کتابی برای تمرین و ممارست مورد استفاده قرار گیرد.

تاکنون از «تاریخ سری مغولان» چاپهای متعددی در ممالک مختلف، و به زبانهای گوناگون انتشار یافته است که بترتیب زمان

۱ - تاریخ سری مغولان، ص د.

۲ - Ogtaï-qa'an

۳ - Transcription

۴ - تاریخ سری مغولان: ص د.

بدین قرار می‌باشند : ۵۰ سال پیش چین‌شناس معروف روسی پالادیوس^۱، در کارهای هیئت ارتدکس روسی پکن، برای اولین بار ترجمه کامل آنرا منتشر ساخت. پس از آن م. پزدنف^۲ تاریخ سری را تحت عنوان :

Transcriptsiya paleograficeskago teksta Yuân tchao pishe

ترجمه کرد. وی ابتدا متن را از روی آوانویسی چینی به به‌روسی آوانویسی نمود، سپس از روی ترجمه ادبی چینی، ترجمه ادبی به‌روسی کرد. کارسومی نیز انجام داد و آن تصحیح متن مغولی به خط مغولی و خلاصه گردآوری یادداشتهای فراوان از آن بود^۳. این اثر در سال ۱۸۸۰ در پتروگراد^۴ چاپ شد، و اکنون نایاب است. بعد از پزدنف، کتویچ^۵ مطالعاتی در باره این کتاب تحت عنوان :

K,izeanijn Yuan tchao bi - shi انجام داد.

از سال ۱۹۰۸ يك نفر چینی، بنام يتوهوئی^۶ آوانویسی چینی متن کامل را بچاپ رسانید. در Lien - yu - yi ts'ong - chou نیز متن

Palladius - ۱

M. pozdeneev - ۲

۳ - نظام اجتماعی مغول، ص ۱۷.

Petrograde - ۴

Kotwic - ۵

Yetô - houêi - ۶

دیگری منتشر گردیده است.^۱

در سال ۱۹۲۷، در مجله *Asia Major*، جلد چهارم، ۱. مستارت^۲ شرحی در باره این کتاب بنام: *Apropos de l'oeuvre de portraits d'empereurs mongols*، منتشر کرده است. بارتلد^۳ مورخ معروف نیز در کتاب خود بنام «ترکستان» در باره این متن بحث مفصلی کرده است. از مهمترین کارهایی که در باره «یوان چائویی شه» انجام گرفته، باید اثر ۱. هینیش^۴ مورخ معروف آلمانی، بنام: *Untersuchungen über das Yüan ch'ao pi-shi, die geheime Geschichte der Mongolen* را باید نام برد، که در سال ۱۹۳۱ بچاپ رسیده است، و کاری بسیار پرازش در این زمینه میباشد.^۵ مقالات و مطالعات متعدد دیگری نیز توسط محققین بخصوص روسی و آلمانی انجام گرفته است.

یکی از مهمترین مطالعات و ترجمه‌هایی که تاکنون از «یوان چائویی شه» شده، متعلق به پل پلیو^۶ مغول شناس و چین شناس معروف فرانسوی است که متأسفانه بسیار زود در گذشت، و بامرگ او یکی از

۱ - تاریخ سری مغولان، ص ج.

۲ - A. Mostaert

۳ - Barthold

۴ - E. Haenisch

۵ - نظام اجتماعی مغول، ص ۱۷.

۶ - Paul Pelliot

بزرگترین مورخین عصر حاضر از دست رفت ، و مقدار زیادی از کارهای بسیار مفید و پرازش مغول‌شناسی نیمه تمام ماند . یکی از این کارها ، چاپ « تاریخ سری مغولان » است که پس از مرگ وی کمیته‌ای آنرا دنبال کرد ، و سرانجام نیمی از آن ، یعنی از فصل اول تا فصل ششم ، با انضمام مقدمه‌ای در کتابخانه آدرین مزون نو^۱ وپاریس ، بسال ۱۹۴۹ بطبع رسیده است .

پلیو متن خود را از روی چندین نسخه خطی ، و همچنین نسخه‌ای که قبلاً توسط مؤلفین دیگر مدون و چاپ شده بود ، تدوین کرده‌است ، که بدبختانه ترجمه‌اش نیمه تمام ماند . وی در حدود سال ۱۹۲۰ شروع بکار کرد ، و همچنانکه گفته شد ، در سال ۱۹۴۹ حاصلش تحت عنوان *Histoire secrète des Mongols* انتشار یافت .

اینجانب این متن مفید را از روی ترجمه پلیو بفارسی ترجمه کرده‌ام (از انتشارات دانشگاه تهران ، سال ۱۳۵۰) ، و امید است که از این راه کمکی بکارها و مطالعات مغول‌شناسی در ایران شده باشد . در سال ۱۹۶۵ نیز در دانشگاه ایندیانا ای آمریکا ، تحقیقی در این باره تحت عنوان : *Stadies under secret History of the Mongols* بعمل آمده است .

حال در اینجا بیررسی قسمتهائی از دیوان چائویی شه^۲ می‌پردازیم : کتاب با شرح سلاله و اجداد چنگیز خان چنین آغاز می‌شود : « اصل و نسب

چنگیزخان به برتاچینو^۱ میرسد ، که [بخواست الهی] از آسمانی که در آن بالا است آفریده شده. همسر او قوای مرال^۲ است . او باگذشتن از دریا به اینجا آمد ، در سرچشمه رود انون^۳ در [کوه] بورقان قلدون^۴ اردو زد . در آنجا [از ایشان] بتچی خان^۵ بوجود آمد^۶ .

میدانیم که پدر چنگیزخان ، یسوگای بهادر^۷ از قبیله قیات - برجیقین^۸ و مادر وی هوآلون اوجین^۹ زنی از ایل تاتار بود که توسط یسوگای بهادر به اسارت گرفته شده بود، و همین موضوع باعث کینه توزیها و انتقام ورزیهای طولانی ، بین دو قبیله بود که تا آخر نیز ادامه داشت، و سرانجام تاتارها بدست چنگیز از بین رفتند ، و افرادشان به اسارات قبایل وی در آمدند : « چنگیز خان که تاتارها را از بین برد ، و کار قتل و غارت آنان را به اتمام رسانید ، در حالیکه می گفت : باقوم ایشان چه کنیم، وارد مسکنی متروک شد ، و شورای بزرگی تشکیل دادند ... و در حین

Bortâ - Cino - ۱

Qo'aï- marâl - ۲

Onon - ۳

Burqan - qaldûn - ۴

Btaci - qan - ۵

۶ - تاریخ سری منولان ، بند ۱ .

Yaeûgai - bahatur - ۷

Qiat - Borjigin - ۸

Hô'alûn - ûjin - ۹

شورا بایکدیگر گفتند : از زمانهای گذشته ، قوم تاتار اجداد [ما] و پدران [مارا] از بین برده‌اند . برای ستردن توهین و گرفتن انتقام اجدادمان ، و پدرانمان ، ما آنان را مانند پره‌های چرخ عرابه مضمحل خواهیم کرد ، و آنان را خواهیم کشت . ما آنان را مضمحل می‌گردانیم تا محو و نابود شوند . کسانی که باقی بمانند ، غلامشان خواهیم کرد ، و در همه جهت تقسیمشان خواهیم نمود^۱

در باره تولد چنگیز خان در «یوان چائوپی‌شه» چنین می‌یابیم :
 « آنگاه که یسوگای بهادر ، تاتارها را که در رأسشان تموجین اوگه^۲ ، وقوری بوقا^۳ قرار داشتند ، تارومار میکرد ، و هوآلون اوچین که آبتن بود ، در دالی اون بولداق^۴ ، واقع در [کنار رود] انون بسر میبرد ، مسلماً در همان زمان ، چنگیز خاقان بدبیا آمد . درحین تولد، دردست راستش يك لخته خون ، شبیه استخوان کوچکی بود^۵ ؛ و در باره وجه تسمیه تموجین چنین می‌گوید : « گویند وقتی متولد شد که تموجین اوگه تاتار شکست خورده بود ، و از اینرو او را تموجین نام نهادند^۶ .
 پس از اینکه یسوگای بهادر در گذشت ، زن و فرزندان وی سرگردان شدند ، و قبایل تائیچیئوت^۷ که با آنان بودند ، در موقع کوچ کردن

۱ - تاریخ سری ، بند ۱۵۴ .

۲ - Tamujin - uga

۳ - Qori-buqa

۴ - Dali - un - boldag

۵ و ۶ - بند ۵۹ و ۶۰

۷ - Taïci'ut

رهایشان ساختند ، وایشان را دربین خود نپذیرفتند . هوآلون که زنی بسیار شجاع و عاقل بود ، از این کار نهراسید ، و تصمیم بمبارزه با وضع موجود و سروسامان بخشیدن بزندگی فرزندان خود گرفت ، و مسلماً وی حق بزرگی بر تاریخ مفعول وزندگی چنگیز دارد . «تاریخ سری» بهترین وجهی این موضوع را روشن میسازد : « هنگامیکه تائیچیئوت ها ... کوچ کردند ، هوآلون اوچین را در اردو رها کردند . آن بیوه زن با پسران جوانش ، مادر و پسران ، هوآلون اوچین که زن چاره جو و مال اندیشی بدنیا آمده بود ، درصدد تأمین معاش پسران جوانش برآمد . بوقتق^۱ خود را برنك سر میگذاشت ، کمر نیم تنه اش را میبست از بالا تاپائین رودان را میدوید و سیب و کیلاس و حشی میچید . شبانه روز در حلقوم آنان غذا میریخت . اوچین آکا^۲ که شجاع و متهور بدینا آمده بود ، پسران ارجمند خود را پرورش میداد ... پسران آکا اوچین که از غده های وحشی و پیاز وحشی تغذیه میکردند ، برای حکومت پرورش مییافتند ... چون وی قوانین را بآنان میآموخت ، پسرانش عاقل و وفادار بقانون بارآمدند^۳ » .

تموچین در ابتدای کار که بدون پشتیبان و تنها مانده بود ، مرارنها

۱ - **boqtaq** بمعنی نوعی کلاه است ، که جنبه رسمی داشته ، و همسران خواتین بر سر میگذاشته اند .

۲ - **uijn - aka** که همان هوآلون است و هردو عنوان بانو ، و همسر خان را دارد .

۳ - بند ۷۴ .

ورنجهای فراوانی را متحمل شد تا توانست برای خود وضع مستحکمی ایجاد کند ، و افرادی را بدور خویش گرد آورد . وی پس از مدت‌ها سرگردانی ، سرانجام باسارت تائیچیئوت‌ها درآمد ، اگر موفق بفرار نگشته بود ، وضع دنیای قرون وسطی بقول بییهقی « از لونی دیگر میشد » .

متن رساله درباره اسارت وی بدست تائیچیئوت‌ها چنین میگوید :
هنگامیکه تموچین را تعقیب کردند ، و او بجنگل گریخت « تموچین سه شب در جنگل بسربرد ، و سپس گفت : حال خارج شوم . [دهانه] اسبش را بدست گرفت و براه افتاد ، دراین هنگام زین از اسب باز شد ، و بزمین افتاد . [تموچین] برگشت و دید زین باز شده و افتاده ، ولی سینه بند و تسمه [هنوز] بسته است .

[باخود گفت] اگر با تسمه پاره میشد ، ممکن بود ، ولی چطور سینه بند هنوز باقی است ؟ آیا آسمان مرا حفظ میکند ؟ اینرا گفت و بازگشت و سه روز دیگر هم ماند . چون بار دیگر برای خارج شدن [از جنگل] براه افتاد ، براه خروجی جنگل [که رسید] يك تخته سنگ سفید ، شبیه چادری ، درمخرج [جنگل] افتاده و آنرا مسدود ساخته بود . [او] باخود گفت : مگر نه اینستکه آسمان مرا حفظ میکند ، بازگشت و سه روز دیگر ماند . سرانجام چون نه روز بدون قوت مانده بود ، گفت : چگونه خود را رها سازم که بی نام و نشان بمیرم ؟ من بیرون خواهم رفت . او میخواست تخته سنگ سفید را که شبیه

چادری بود ، و درمخرج [جنگل] افتاده ، و آنرا مسدود کرده بود ، کنار بزند ، و راه را باز کند ، ولی موفق نشد. [پس] درختها را باکارد خود که با آن نیزه میساخت قطع کرد ، اسبش را وادار بخزیدن کرد ، بیرون راند ، و [خود نیز] خارج شد . تائیهچیئوت ها که مراقبش بودند او را گرفتند و بردند^۱ . البته اوبعدها موفق بفرارشد و باردیگر نزد مادرش بازگشت که تفصیل فراوان دارد ، و «تاریخ سرّی» بادقت خاص خود این واقعه را نیز شرح داده است^۲ .

دراینجا تذکر يك نکته کمال ضرورت را دارد ، و آن اینکه ، همانگونه که دراین قطعه ملاحظه شد ، پیوسته سعی شده است که بکار های تموجین یا چنگیز بعدی ، جنبه آسمانی و روحانی داده شود . ما باین مسئله درمورد تمام مؤسسين و شاهان بزرگ سلسله ها برمیخوریم ، به این دلیل که آنان بخصوص سعی داشته اند علاوه بر قدرت مادی ، با قدرت معنودی نیز بر قلمرو خود حکومت کنند ، تا بدین وسیله سلسله خویش را که با نفوذ معنوی تقویت شده بیش از پیش بر ملل مغلوب و تابع مسلط سازند . چنانکه درپیش نیز دیدیم ، بسلاله چنگیز خان واجداد وی نیز جنبه کاملاً آسمانی داده اند^۳ . در قسمتهای مختلف « یوان چائوپى شه » مکرر باین موضوع اشاره شده است .

در مورد انتخاب چنگیز به خانى چنین مییابیم : رؤسای قبایل

۱ - بند ۸۰ .

۲ - رك . مقاله چنگیز و مرگ . در همین کتاب .

۳ - رك . ص ۲۳۲

که بگرد تموچین جمع شده اند باوی چنین میگویند: «... ما با خود گفتیم که آسمان و زمین متفق اند که تموچین رئیس قوم خواهد شد، و ما قوم خود را برای تو خواهیم آورد. علامات آسمانی که بچشم خود دیدیم، و ما را آگاه ساخت^۱».

«... هنگامیکه این سخنان را تمام کردند، و باین گفته هاقسم یاد کردند، تموچین را خان اعلام نمودند، و او را چنگیز خان نامیدند^۲». بزرگترین یار و کمک چنگیز در ابتدای کار، اونگ خان^۳ رئیس قوم کرائیت^۴ بود که او را در بشمر رسانیدن اقداماتش، و در زمانی که درمانده و ناتوان مانده بود، یاری فراوان کرد؛ و اصولاً پدر خوانده او محسوب میشد. ولی میدانیم که در اواخر کار، زمانی که قدرت چنگیز بحد کفایت رسیده بود، بین آندو بشدت نفاق و دشمنی افتاد، و سرانجام قوم کرائیت نیز بتصرف ایل چنگیز درآمد. در باره روابط دوستانه چنگیز و اونگ خان «تاریخ سری» اشارات متعددی دارد که گوشه‌ای از آن را بعنوان نمونه شرح میدهیم: «من^۵ سال گذشته با توچه گفتم، زمانی که تو برایم يك پوستین قاقم آوردی، و بر تنم کردی، و گفتمی که در زمان پدرت من و او یکدیگر را آندا^۶ خواندیم و از آن

۱ - بند ۱۲۱ . ۲ - بند ۱۲۳ .

۳ - Ong - qan یا Vang - qan

۴ - Kârâit یا Kârâit

۵ - منظور اونگ خان است .

۶ - anda رك . قسمت مربوط باین کلمه : ص ۲۴۷، ۲۴۸

پس ، من مانند پدر تو شدم . من آنکاه گفتم :
 « درعوض پوستین قاقم ، قوم پراکنده تورا گردهم خواهم آورد .
 [این اندیشه] دراعماق سینه ام جایگزین خواهد شد ، [و] در اندرونم
 جای خواهد گرفت . من اینرا بتو گفتم . حال بقول خود وفادارم ، و
 درعوض پوستین قاقم باید تمام مارکیت ها^۱ را نابود ساخت^۲ . »

مغولان دارای تشکیلات و قوانین وسیعی در مورد اداره ممالك
 بوده اند ، که « یوان چائوپی شه » بهترین وجهی چگونگی آنرا برما
 روشن میسازد . برای نمونه دومورد از این تشکیلات را ذکر میکنیم:
 روابط زیردستان بارؤسا روابط خاصی بوده که میتوان از این قطعه
 بدان پی برد : « آلتان ، قوچر ، و ساچا باکی^۳ متفقاً به تموچین گفتند:
 ما ترا خان خواهیم کرد . هنگامیکه تموچین خان شود ، ما چون دیده -
 بانان و پیشتاژان بجلوی دشمنان میتازیم ، دختران و بانوان خوش
 آب و رنگ [آنان را] برای اردوهای تو میآوریم ، و بتو میدهیم . ما
 بانوان و دختران با گونه های عالی [زیبا] را از ممالك تابع برای
 خواهیم آورد ، و ما اسبان آنان را با کفل های عالی [بسمت تو] یورتمه
 خواهیم دوآید . هنگامیکه حیوانات وحشی شکار کنیم ، ابتدا از دایره
 جنگ و گریز شکار بیرون خواهیم آمد ، و آنها را بتو خواهیم داد .
 ما حیوانات بیشه را که شکمهایشان را [با تیر] بهم دوخته ایم ، بتو

۱ - Markit ، زمانی که هنوز ایشان بتابعیت چنگیز در نیامده بودند

۲ - بند ۱۰۴

۳ - Sâcâ - bâki, Qucar, Altân

خواهیم داد. در روز نبرد اگر از اوامر تو سرپیچی کردیم، ما را از اتباعمان و از خدمتگزارانمان، از بانوان و زنانمان جدا کن و ما را سر سیاهان^۱ را در سرزمینی بایر رها ساز. در زمان صلح اگر فرامین تو را اجرا نکردیم، ما را از مردان خود و نوکران خود، از زنان و پسران خود دور کن، و در سرزمین بی‌صاحبی رهایمان کن^۱. بدین ترتیب در این قسمت تمام وظایف زیردستان در برابر خان يك بیک روشن شده است.

یکی از مهمترین تشکیلات مغولان شورای بزرگ یا قوریلتهای^۲ بوده است که طبق مراسمی خاص شکل می‌شده، و تمام کارها میبایستی در این شورا که جنبه خانوادگی داشته مطرح و بررسی گردد، و نتیجه آن بتصویب همه اعضا برسد. «تاریخ سری» در این باره چنین میگوید: «چنگیز خان که تانارها را از بین برد و کار قتل و غارت آنان را به اتمام رسانید... وارد مسکن متروکی شد، و شورای بزرگی فقط از اعضای خاندانش تشکیل داد. ایشان در حین شورا با یکدیگر گفتند... چون شور و مشورت پایان پذیرفت...»^۳.

و در قسمت دیگر همین قطعه، در باره قوانین این شورا چنین ادامه میدهد: چنگیز خان گفت: «چون بالکوتای^۴ [رای] شورای

۱ - بند ۱۲۳

۲ - Qoriltai یا قورولتهای

۳ - بند ۱۵۴.

۴ - Balgûtai یکی از برادران چنگیز خان.

بزرگ خانوادگی را بر ملا ساخت ، به دستجات ماتلفات فراوان وارد آمد. از این پس بالکوتای نباید در شورای بزرگ وارد شود ؛ و تا آخر کار شورا باید بکارهای خارج رسیدگی کند ، و دعواها را فیصله دهد ، دزدان و دروغگویان را محاکمه کند . چون شورا تمام شد ، و پس از آنکه شراب نوشیده شد ، آنگاه بالکوتای وارد شود .^۱

از آنچه که گذشت قسمتی از وظایف این شوراها نمودار میگردد که عبارت است از : رسیدگی بامور مهم ایلی از قبیل جنگها ، رسیدگی بدعاوی بزرگ و مهم ، وبخصوص انتخاب خان و رؤسای قبایل ، انتظام خطوط پستی که در اصطلاح یام^۲ گفته میشود ، تدارك آنوقه برای سر نشینان و اسبان عرابه ها ، تهیه وسائل حمل و نقل که در اصطلاح اولاغ گفته میشود و غیره .^۳

از جمله روابطی که بین افراد ایلات وجود داشت ، و در زندگی اجتماعی و سیاسی مغول تأثیر بسیار فراوان گذاشته است ، مسئله «آندائی»^۴ میباشد که در متن باب بهترین وجهی توجیه و تشریح شده است : «[تموچین و جاموقه^۵] سخنان قدیمیان و پیران را پذیرفته بودند ، که آنها

۱ - بند ۱۵۴ .

۲ - yâm .

۳ - نظام اجتماعی مغول : ص ۱۹۷ .

۴ - anda .

۵ - jamûqa ، از رؤسای معروف ایلات و از یاران نزدیک چنگیز در زمان ابتدای کار او که سرانجام وی نیز مغلوب چنگیز شد .

زندگی مشترك دارند، و یکدیگر را ترك نمی کنند . گفتند : این حامی و نکهبان زندگی [ما] است . باین طریق بود که ایشان یکدیگر را دوست داشتند . حال [پیوند] آندائی خود را تجدید میکردند و بیکدیگر گفتند : ما یکدیگر را دوست خواهیم داشت .

تموچین کمر بند طلائی را که از توقتوای^۱ مارکیت گرفته بود ، باز کرد و بکمر آندا جاموقه بست . آندا جاموقه را بر مادیان کهری که ... [متعلق] به توقتوا بود سوار کرد . جاموقه کمر بند طلائی را که ازدائیر اوسون^۲ (از قبیلۀ) اواس مارکیت^۳ گرفته بود ، بکمر آندا تموچین بست [و] تموچین را براسب سفیدی ... که آن نیز متعلق به دائیر اوسون بود ، سوار کرد . در مقابل قولداقون^۴ از قورقون جو بور^۵ ، در برابر درخت پر شاخ و برگی ، خود را آندا خواندند ، یکدیگر را دوست داشتند ، و در جشن و سروری که برپا کردند ، بشادی پرداختند ، و شب را بایکدیگر در يك بستر خوابیدند^۶ .

رسم آندائی چنین بود که دوشخص که عموماً متعلق بقبایل مختلف بودند ، و حتی اگر بایکدیگر نزدیکی هم داشتند ، بین خود عهد برادری و دوستی می بستند ، و مجبور بودند هدایائی رد و بدل کنند . پس از آن

Toqto' a - ۱

Dayir - usun - ۲

Uwas. Mârkî - ۳

Quldaqa - qun - ۴

Roroqan - jûbur - ۵

۶ - بند ۱۱۷

بر حسب آداب و رسوم قدیمی مغول ، آندا یعنی برادر خوانده میشدند .
اونگ خان کراثیت ویسوگای بهادر و سپس چنگیز ، یکی از شواهد
تاریخی این رسم میباشند ، که در مورد روابط آندو تذکری داده شد .^۱
از قطعه بالا مطلب دیگری رانیز میتوان دریافت ، و آن آزادی
روابط عاشقانه بین دومرد ، از طریق رسم آندائی است : « ... یکدیگر
گفتند : ما یکدیگر را دوست خواهیم داشت ... یکدیگر را دوست داشتند
و در جشن و سروری که برپا کردند ، بشادی پرداختند ، و شب را با یکدیگر
در یک بستر خوابیدند » .^۲

گذشته از این قطعه ، گاه بگاه ، در بین خشونتها و جنگ و جدالها
و کینه توزیها و انتقامها ، متن ما با حالتی پراحساس مسائل عشقی را بطریق
خاص خود عنوان میکند : « آنگاه که قوم مارکیت با شتاب در کنار [رود]
سالانگا^۳ پیش میرفت ، و سپاهیان مانیز شب هنگام مارکیت هائی را که با
شتاب میرفتند تعقیب میکردند ، چون قتل و غارت کنان پیش میرفتند
تموچین شتابان باین افراد رسید و فریاد زد : برتا ، برتا^۴ ، و برتا اوچین
را در میان این افراد که با شتاب میرفتند ، دید . او که صدای تموچین
را شنیده و آنرا شناخته بود ، از عرابه پیاده شد ، دوان دوان رسید ...

۱ - نك ، ص ۲۴۳ ، ۲۴۴

۲ - بند ۱۱۷ .

۳ - Salangga

۴ - Borta ، همسر چنگیز که توسط مارکیتها اسیر شده ، و این

جنگ بهمین مناسبت در گیر شده بود .

[آن شب] مهتاب بود، تموچین نگاه کرد، برتا اوجین را شناخت؛ و آندو خود را در آغوش یکدیگر انداختند. پس تموچین شبانه کس بنزد تواوریل خان^۱ فرستاد و پیغام داد، من آنچه را که در جستجویش بودم باز یافتم. دیگر شب راه نرویم، و همین جا از اسب فرود آئیم^۲.

موضوعی که همواره در زندگی مغولان بچشم میخورد، و آنی ایشان را ترك نمی‌گوید، مسئله انتقام است که پیوسته فکر مغول را بنخود مشغول میدارد.

ایشان بدون انتقام نمی‌توانستند بسر برند، و گاهی اتفاق میافتاد که انتقام سه نسل پیش راسه نسل بعد، از قبیله‌ای می‌گرفت، و هرگز آنرا از یاد نمیبرد. حال شاهی از «تاریخ سری»، ذکر می‌کنیم: تموچین گفت: «و اما مارکیت‌های شجاع و کینه‌توز. ما بوسیله اتحاد باشما، خان پدرم^۳، و آنداجاموقه، و با گرفتن نیروی عجیبی از آسمان و زمین که آسمان قادر مقدر کرده بود، و زمین مادر [ما آنرا] بشمر رسانید، شکم‌هایشان را دریدیم، و قطعه‌ای از جگرشان را کندیم. بسترهایشان را خالی کردیم، و مردان سلاله‌شان را نابود ساختیم، [و] از آنان آنچه را که باقی مانده بود، اسیر کردیم. حال که چنین مارکیت‌ها را به نیستی

۱ - To'oril - qan، منظور همان اونگ خان است.

۲ - بند ۱۱۰

۳ - منظور اونگ خان کرائیت است.

کشاندیم، باز گردیم «^۱. و این نتیجه انتقامی قدیمی بود که از حوصله بحث ما خارج است .

حال بی بحث درباره آئین و مذهب مغولها میپردازیم که «تاریخ سرّی» مکرر گفتگوی آنرا بمیان کشیده ، و ما را در روشن شدن موضوع یاری بسیار میکند . میدانیم که مغولها پیش از تشکیل امپراطوری دارای مذهبی خاص بودند که گذشته از پرستش مظاهر طبیعت ، بخصوص خورشید ، به انواع فتیشها^۲ و تتمها^۳ احترام می گذاشتند . تابو^۴ در نزد آنان دیده شده ، و آئین شمنی^۵ نیز تأثیر فراوان در مذهب آنان داشته است . تموجین در جائی میگوید : « من هر صبح در [کوه] بورقان قلدون قربانی خواهم کرد ، هر روز در آنجا استغاثه و دعا خواهم نمود ، تا پسران من بدانند . اینرا گفت و روی بطرف خورشید کرد ، کمر بندش را بگردن آویخت ، کلاهش را بدست گرفت [و] در حالیکه بسینه خود میگوید نه بار رو بخورشید سجده کرد ، و دعا نمود ، و شراب بر زمین ریخت^۶ . در مورد پرستش مظاهر طبیعت جمله زیر بسیار پر معنا است : «... و با گرفتن نیروی عجیبی از آسمان و زمین که آسمان قادر و مقدر کرده بود،

۱ - بند ۱۱۳

۲ - Fetiches

۳ - Totemes

۴ - Tabus

۵ - chamanisme

۶ - بند ۱۰۳

وزمین مادر [ما آنرا] بشمر رسانید ...^۱ ؛ و در مورد تهم‌ها ، از این جمله کمک می‌گیریم: « در مقابل قول دقاقون ، در برابر « درخت پر شاخ و برگ » خود را آن‌دا خواندند ، و یکدیگر را دوست داشتند^۲ .

ایلات مغول بسحر و جادو اعتقاد فراوان داشتند و در سراسر شئون زندگی ایشان جادوگری دخالت بسیار داشت ، و جادوگران دسته خاص و بسیار مهمی را تشکیل میدادند . در اینجا يك موضوع باید تذکر داده شود و آن اینکه عمل جادوگری بسیار مذموم و مورد نفرت مردم بود ؛ و منظور از جادوگران کسانی بودند ، که عملیات جادوئی را خنثی می‌کردند ، و با عملیات خود ، از آفات و بلا یای آسمانی جلوگیری می‌کردند ، و پیشگوئی مینمودند . در « یوان چائوپي شه » شاهد زیر نقل شده : « ... روز بعد ، سپاهیان را پیش‌رانده و یکدیگر پیوستند . هنگامیکه در جهات بالا و پائین ، در حال جابجاشدن و موضع گرفتن بودند ، بویورق-خان^۳ و قودقا^۴ بسحر و جادو پرداختند ، تا طوفانی بپا خیزد . چون طوفان سحر آمیز بوجود آمد ، طوفان سحر آمیز برگشت ، و بسمت خود آنان روی آورد . ایشان که قادر به پیشروی نبودند ، و در باطلاقها افتادند ، بایکدیگر گفتند : مامورد لطف آسمان نیستیم . [اینرا گفتند و] پراکنده شدند^۵ .

۱ - بند ۱۱۳

۲ - بند ۱۱۷

۳ - Buyirug - qan

۴ - Quduqa

۵ - بند ۱۴۳ .

از این نمونه‌ها در «یوان چائویی شه» فراوان می‌یابیم، که راهنمای گرابهائی برای روشن شدن تاریخ مغول و اوضاع اجتماعی آن است.

منابع و مأخذ

- ۱- تاریخ سری مغولان : ترجمه نگارنده از انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۰.
- ۲- جامع التواریخ : تألیف رشیدالدین فضل‌الله همدانی، بکوشش برزین . سن پترزبورگ ۱۹۴۸ .
- ۳- تاریخ مغول : تألیف عباس اقبال، چاپ دوم تهران، ۱۳۴۵ .
- ۴- نظام اجتماعی مغول - فتودالسم خانه بدوشی . تألیف B . Vladimirtsov ترجمه نگارنده، تهران، ۱۳۴۵ .
- ۵- گروه بندی ایلات و اختلافات طبقاتی جامعه ایل مغول : ترجمه نگارنده، ضمیمه مجله دانشکده ادبیات تهران، شماره ۲ سال ۱۳ .

نقدی بر تاریخ سری مغولان

نقدی بر «تاریخ سرّی مغولان»^۵

چندی پیش کتاب «چنگیزخان» نوشته ولادیمیرتسف^۱ مغول-شناس معروف روسی بدستم رسید. با اشتیاق فراوان آنرا خواندم، و تصمیم به ترجمه‌اش گرفتم. چنگیز در این کتاب به بهترین و علمی‌ترین وجه توصیف شده است، و تمام زوایای زندگی سیاسی، اجتماعی، و حتی زندگی خصوصی او مورد بررسی و تحقیق دقیق، بر مبنای مهمترین منابع دوران خودوی قرار گرفته است. این اثر مکمل کتاب دیگر ولادیمیرتسف بنام «نظام اجتماعی مغولان»^۲ میباشد، که از آثار بسیار پربهای مغول-شناسی است، و چند سال پیش توفیق این دست داد، که من آن را نیز ترجمه کنم، و در دسترس علاقمندان این رشته قرار دهم.

* - ترجمه قسمتی از مقدمه تاریخی رنه گروسه René Grousset

عضو آکادمی فرانسه، بر کتاب چنگیزخان اثر ولادیمیرتسف Vladimirtsov

Vladimirtsov - 1

2- Le régime Social des Mongols ترجمه نکارنده.

از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۷

رنه گروسه^۱ مغول شناس و محقق گرانمایه فرانسوی، مقدمه‌ای بر کتاب «چنگیز خان» نگاشته است، که در آن علاوه بر ادای پاره‌ای توضیحات درباره کتاب ولادیمیر تسف، منابع تاریخ مغول، چه ایرانی و ترکی، و چه مغولی و چینی را مورد بررسی دقیق قرار داده است.

در میان این منابع «تاریخ سری مغولان» یا دیوان چائوپی شه^۲، که متنی مغولی است، و در سالهای پس از مرگ چنگیز خان نگاشته شده، مقام خاصی را احراز کرده است.

گروسه با چیره دستی فراوان حق مطلب را ادا کرده، و تمام خصوصیات، و ارزشهای این منبع بزرگ را بر ما روشن ساخته است. خوشبختانه نقد گروسه بر «تاریخ سری» زمانی بدست من رسید، که قسمت اول این کتاب را ترجمه کرده بودم، و در دست چاپ بود؛ و حال می‌تواند آگاهی بیشتری در مورد «تاریخ سری» در اختیار علاقمندان آن بگذارد.

این مقدمه کامل، مقاله، قبلی‌ما («تاریخ سری مغولان» ص ۲۲۵) نیز خواهد بود.

گروسه کار خود را چنین آغاز می‌کند: «تاریخ سری» یا «منگفول-اون نه اوچا توبچی‌ان»^۳ نوعی حماسه، و بخصوص یک «تاریخ حماسی»

René Grousset - ۱

Yuan - tchao - Pi - she - ۲

Monggol - Un - niuca - tobci - ân - ۳

است، که در آن برجستگی صنعت توزیع^۱ حاکی از قصد و شیوه شاعرانه «حماسه سرای» مغولی است. این حماسه تاریخی برعکس رشیدالدین، موضوع مغاره افسانه‌ای آرگاناقون^۲ را که از آن گرگ خاکستری (برتاجینوی^۳) اجدادی بیرون آمده، درسکوت می‌گذراند؛ ولی در عوض حکایت او را از زمان مواصلتش با آهوی وحشی (قوامرال^۴) آغاز میکند. مواصلتی که جد چنگیز خان از آن بوجود می‌آید^۵.

تا ده نسل بعد، بنحو خشک شجره‌نامه‌های تورانی توصیف می‌شود، و سپس تعریف و تفسیر روایت آلان زیبا (آلان قوا) اوج و گسترش می‌یابد. زیرا که در این جده، پس از ییوه شدن شبانگاه، نفخه تورانی‌ای

۱ - منظور صنعتی در شعر، که در یک مصرع يك حرف چندین بار تکرار شود: «شب است و شاهد، شمع و شراب و شیرینی»، که در این مصرع، حرف «ش» مکرر آمده است (م).

Argâna - gon - ۲

Bôrtâ - Cino - ۳

Qoa - marâl - ۴

۵ - در جامع التواریخ آمده است که: در حدود دو هزار سال قبل، قبایل دیگر مغولستان به مغولان حمله کردند، و آنان را از پای درآوردند، از ایشان فقط يك مرد و يك زن باقی ماند که به کوهستانهای صعب گریختند و در آرگاناقون که کوهستانی تقریباً بی راه بود، مأوا گرفتند. هنگامیکه از این دو، نسلی بوجود آمد، که برتاجینو امیری معتبر از آن میان شد، از آرگاناقون بیرون آمد و کارش بالا گرفت. نک. ص ۱۱۳، ۱۶۷، چاپ کریمی، تهران ۱۳۳۸ (م).

۶ - منظور دوبون بایان است (م).

دمیده میشود که از آن نفخه نورانی، آستن میکرد، و سلاله چنگیز. خان بوجود میآید. این «حرامزادگی الوهی» در نزد مغول، مانند تمام اقوام بدوی، بمنزله تقدیس و تأیید قهرمان محسوب می‌شود. ولی فوراً پس از این مرحله، واقع بینی و رآلیسم جای خود را در اثر بازمی‌یابد و موضوعی متضاد با آنچه که گذشت، یعنی موضوع بودونچر مونگقاق^۱ ساده لوح، که ابتدای کارش با بدبختی و فلاکت همراه است (ولگرداستپ، که باقیمانده طعمه‌هایی را که از گرگ‌ها بر جای مانده، جمع میکند)، تناقض عجیبی از یک طرف با اجداد اساطیری خود، و از طرف دیگر با مجد و عظمت چنگیز خان ایجاد میکند^۲.

«تاریخ سری» سرعت از دوره اول حکومت مغولها میگذرد، و حتی جزئیات جنگهای یسوگای^۳ پدر تموچین را نیز بدرستی برای ما روایت نمیکند، و بسیار سریع به قهرمان اصلی، یعنی تموچین یا چنگیز خان آینده میرسد.

وی از جانب خدا برگزیده شده است (جایاغانو^۴)؛ معیناً جزئیات مطالب متقن و صحیح کتاب، که بهیچوجه ساختگی نیست،

۱- Bodoncar - munggag، مونگقاق بمعنی ابله و ساده لوح

است.

۲- بودونچر یکی از فرزندان آلان قوا به علت حماقتش از خانواده خود طرد میشود، و پس از آنکه مدتی تنها و سرگردان میماند، کارش بالا میگیرد. نك. تاریخ سری، بندهای ۲۳، ۲۴، تا ۴۱ (م).

۳- Yasûgai

۴- Jayagatü

برما مسلم میدارد ، که منبع مغولی مطالب خود را از خلال سنن ، و آدابی اصیل ، که هنوز چهارده سال پس از مرگ فاتح ، تر و تازه مانده است ، استخراج ، و مدون ساخته است : اودر بیچگی «ازسگ هامیترسد» . در نوجوانی یکی از برادران کوچکش را عمداً بقتل میرساند . مادرش بانو هوآلون^۱ با او بمنزله يك قاتل رفتار میکند ، و او را با بیرها ، مرغان گوشتخوار ، و باشرهای مست مقایسه میکند . این مقایسه بصورت يك شعر وحشی با تندی و شدت متغیر صورت می گیرد . دوره جوانی چنگیزخان آینده - با شرح دقیق و قابل توجه جزئیات تأثرانگیز ، ورنکارنک - با واقعه اسارت تموچین بوسیله تائیچیوت^۲ ها ، و کند و زنجیر کردن او ، و رهائی اش از برکت وجود خانواده سورقان شیره^۳ ، آغاز میشود ، و ادامه مییابد . « دوران کودکی » چنگیزخان با واقعه دزدی رمة اسبان وی ، و باز پس گرفتن آنها باكمك بواورچو^۴ خاتمه مییابد^۵ .

۱ - Ho' âlûn

۲ - Taïci' ut برای توضیح بیشتر رك . تاریخ سری بندهای ۷۹ ، ۸۰ تا ۸۷ .

۳ - Sorgan - Sira از ایل سلدوس که در نزد تائیچیوتها بوده ، باتفاق پسرانش چنگیز را از بند تائیچیوتها آزاد میسازد (م) .

۴ - Bo' orcu بعد از این واقعه از یاران بسیار نزدیک چنگیز میشود (م) .

۵ - رك . بندهای ۹۰ ، ۹۱ ، ۹۲ ، ۹۳ .

بطور کلی، «تاریخ سرّی» بمنزله يك دوره تصاویری نهایت دقیق، با تمام جزئیات و زنده، جلوه گر است. ولی این تصاویر با خلاء های بسیار بزرگی از یکدیگر جدا مانده اند.

مثلاً بین بند ۹۳ و ۹۴، بین موضوع بازیافتن اسبان، و عروسی چنگیز خان سکوتی برقرار است. چگونه يك فرد خارج از گود و غیر قانونی بند ۹۳، رئیس جوان بند ۹۴ میگردد؟ و بآن حد اهمیت می یابد که بابتای^۱ زیبا و ثروتمند ازدواج میکند، و تا بآن حد قدرت میگیرد، که با افتخار در ردیف کارائیت ها^۲ داخل میشود؟ هیچ يك از متون این موضوع را بر ما روشن نمی کنند، و همچنین نقشی را که جاموقه^۳ اندای^۴ چنگیز خان در این دوره از زندگی وی ایفا میکند، تشریح نمیگردد. «تاریخ سرّی» این دوستی قدیمی را در زمان ازهم گسیختن آن بر ما آشکار میسازد. برعکس واقعه دزدیدن برتا، همسر جوان چنگیز خان بوسیله مارکیت ها^۵، و سپس شرح جنگی که او برای گرفتن انتقام میکند با تمام جزئیات ذکر می گردد؛ و ما در اینجا ساعت به ساعت، با توجه و

۱- Borta

۲- Karâit

۳- Jamûqa، رئیس ایل جدرات و از یاران نزدیک چنگیز که سرانجام بمخالفت با او میپردازد و جانب دشمنان تموچین را میگیرد، وعاقبت بدست خان مغول بقتل میرسد.

۴- anda، بمعنی برادر خوانده (م.)،

۵- Markit.

علاقه‌ای که هر آن افزون میشود، موضوع را ناصحنه آخر، یعنی «باز شناسی» دو همسر جوان، درگردنه کیلقو^۱ دنبال میکنیم: «او دوان دوان آمد، برتا اوجین در تاریکی شب، دهانه و افسار اسب تموجین را شناخت، و آنرا گرفت. آن شب مهتاب بود تموجین نگاه کرد، برتا اوجین^۲ را شناخت؛ و آندو در آغوش هم افتادند»^۳. حماسه مغول باچنین صحنه‌هایی، لحظه به لحظه، اوج میگردد، و بحدی هیجانات صادقانه است، و بقدری حرکات پرشور و هیجان انگیز است، که اثر را بحد ایلپاد^۴ و رامایانا^۵ میرساند. ولی در اینجا مسئله برسر يك اثر تصویری محض نیست. در زیر پوششی حماسی، و حتی در لحظاتی تغزلی یا تأثر انگیز قار و پود تاریخی موضوعات حتمی و یقین است؛ و این موضوع با مقابله کردن این اثر، با تاریخ نویسی خشك و محض یوان-شه^۶، و یا کنجکاو علمی رشیدالدین ثابت، و محرز میگردد.

در «تاریخ سری» باید از شرح وقایع تاریخی مطمئن - حداقل تا حدود سال ۱۲۰۲ - صرف نظر کنیم. چنانکه رشیدالدین، و یوان -

۱ - kilgo .

۲ - ujin . بمعنی بانو است (م .)

۳ - بند ۱۱۰ . رك . ترجمه نگارنده .

۴ - Iliade

۵ - Ramyana

۶ - Yuan - she منبع چینی متعلق به دوره یوان ها، و تاریخ رسمی این سلسله میباشد، که در سالهای ۱۳۶۹ - ۱۳۷۰ میلادی تدوین شده است (م.م).

شه نیز که تا حد بسیاری این دورا توصیف کرده‌اند ، عملاً از آن چشم پوشیده‌اند . وانگهی پلیومتذکر میشود که (ژورنال آسیاتیک ، ژانویه - مارس ۱۹۳۹ ، ص ۱۳۳ ، ۱۳۴) رشیدالدین ویوان - شه ، هر یک بطریقی در مورد تاریخ تولد چنگیزخان ، که اهمیت فوق‌العاده زیادی دارد ، اشتباه کرده‌اند . این دانشمند مغول‌شناس فرانسوی ، بنابر یک متن چینی متعلق بسال ۱۳۴۰ میلادی ، این تاریخ را سال ۱۱۶۲ میلادی معین کرده‌است ، برخلاف عقیده منبع رسمی چینی^۱ که این سنه را ۱۱۶۲ مینویسد ، و همچنین برخلاف گفته منبع بزرگ فارسی ، که سال ۱۱۵۵ میلادی را مقرر میدارد (ژورنال آسیاتیک ، ژانویه - مارس ۱۹۳۹ ، ص ۱۳۳ ، ۱۳۴) . «تاریخ سری» صراحتاً وقایع را از نقطه نظر ذوق ادبی گردآوری کرده‌است ، بدین منظور که «حرکت و جنبش» روایت را مشخص و پررنگ سازد ؛ و بدین منظور که اثر تأثیر و رنگارنگی و اهمیت موضوع را تشدید کند . پیروی از این طرز تفکر است ، و یا بهتر گفته شود برای این منظور است که حماسه سرای مغولی ، یک رشته تاریخی را که در زمان خود وی نامطمئن و پراکنده‌است ، محترم میدارد (چگونه میتوان همه جنگهای دسته‌های مختلف را با تفکیک از یکدیگر شرح داد ؟) ، و این وقایع را بزنجیر میکشد . بهمین دلیل قسمتی که مربوط به روابط قدیمی چنگیزخان با کارائیت‌ها ، وبا نایمان‌ها^۲ ، وبا پسر عمویش آلتان^۳ است ، مدتی پس از

۱ - منظور همان یوان - شه میباشد (م .) .

۲ - Nâïman .

۳ - Altan .

وقوع این حوادث ، یعنی به هنگام «نامه شفاهی» خود ، به ونگ خان^۱ و متحدین وی ، در سال ۱۲۰۳ بر ما آشکار میشود^۲ . ما حتی نمیدانیم چنگیز خان در چه سالی - مدتی قبل از قوریلتای بزرگ^۳ ، و به تعبیری قوریلتای سلطنتی ، در سال ۱۲۰۶ - برای اولین بار «خان» ، یعنی سلطان مغولان اعلام شده است ؟

راجع به عنوان «خاقانی» یعنی امپراطور ، که «تاریخ سری» باو داده است ، چنانکه پلیمتذکر میگردد ، چنین بنظر میرسد که هیچگاه او این عنوان را نداشته است . متن مغولی در بند ۲۰۲ بسادگی میگوید که : «چنگیز خاقان ، عنوان خان گرفت» ، و این دلیل آنست که در متن «خاقان» عنوانی است ، که پس از مرگ بوی داده شده ، و بدون تردید در زمان پسر و جانشین او ، اوگدای ، این رسم برقرار شده است . همچنانکه بنا بتذکر گاستن ویت^۴ عنوان «سلطان» که تاریخ به صلاح الدین ایوبی بخشیده ، در حقیقت عنوانی است ، که جانشینانش بوی داده اند .

۱- Vang یا اونگ خان .

۲ - پیغامی که در آن چنگیز خان شکایت و گله فراوان دارد از پدر خوانده‌ای ، که رسم مروت و وفاداری را زیر پای نهاده ، و با سمایت و حسادت بد خواهان ، که آنان نیز روزی دوست چنگیز بوده‌اند (منظور جاموقه ، و سانگکوم میباشد) برضد وی وارد جنگ شده است . رك . تاریخ سری . بند ۱۷۷ (م) .

۳ - قوریلتائی که پس از شکست تاتارها تشکیل شد (سال ۱۲۰۲) رك .

تاریخ سری . بند ۱۵۴ (م) .

۴ - gaeton - Viet

وقایع تأثر انگیز ، که عیناً اتفاق افتاده ، واغلب باصحنه‌ای دقیق و بخصوص هیجان انگیز شرح داده میشوند ، بدون اینکه از نظم تاریخی برخوردار باشند ، بدنبال هم قرار میگیرند : این بوری بوکو^۱ (بوری قهرمان) رئیس جورکی‌ها^۲ است ، که به بالکوتای^۳ برادر چنگیزخان اهانت کرده بود ، و حال چنگیزخان دستور شکستن ستون فقرات او را در یک نبرد ساختگی ناجوانمردانه ، به بالکوتای داده است^۴.

این اولین جنگ با نایمانهای مغولستان غربی (بند ۱۶۰) و تلفینات جاموقه است: «من چکاوکی هستم که در یک جازندگی میکنم ؛ ولی تموچین پرنده مهاجری است که بر بام آسمان فریاد میزند ». سخنانی که ما بصورت‌های گوناگون دریوان - شه (ترجمه کراوس ، ص ۲۰ ، در مورد واقعه‌ای که قبلاً اتفاق افتاده ، نقل شده) و در نزد رشید الدین (ترجمه

۱- Bûri - Bôkô

۲- Jûrki

۳- Bâlgûtâi

۴- موضوع از اینقرار بود که : در طی جشنی ، یکی از افراد جورکی دهانه اسبی از افراد ایل چنگیزخان را ربود ، و بالکوتای دزد را گرفت . بوری بوکو در مقام دفاع از دزد که از ایلوی بود برآمد ، و جنگ تن بدن سختی بین او و بالکوتای در گرفت ، که در نتیجه شانه بالکوتای بسختی زخم برداشت . پس از چندی برای رفع توهین ، چنگیز دستور نبرد تن بدن دیگری را بین آن دو داد ، که میبایستی بوری بوکو شکست میخورد و کشته می شد . رك . بندهای ۱۳۱ ، ۱۳۲ ، ۱۴۰ (۲) .

برزین، ۱۳، ۱۱۴) میبینیم؛ و دلیل آنست که در فردای مرگ چینگز خان افسانه وی، با چند «کلمه تاریخی» که بوسیله منابع مختلف برگزیده شده، وقوام و کمال یافته، در این خطوط اصلی ثابت و محرز شده است. بر عکس اعلام داشتن جاموقه بمنزله ضدخان، و جنگ وی بر ضد تموچین، حتی در «تاریخ سری» مغشوش و تاریک و پرازاسرار، و جادویی مانده است (طوفانی که بوسیله جادوگران نایمان ایجاد شد)^۱؛ و گاهی با سایر منابع اختلافات کلی دارد. چنانکه منبع مغولی در بند ۱۲۹ برای ما روایت میکند، که جاموقه دستور داد تا هوا خواهان چنگیز خان را در هفتاد دیک بجوشانند؛ در حالیکه از طرفی رشید الدین (ترجمه برزین، ص ۹۶، و دهسن، ۴۵) و از طرف دیگر یوان - شه (ترجمه کراوس، ص ۱۲) بر عکس میگویند، چنگیز خان بود که در هفتاد دیک بزرگ نمایانگر تقدیر، هوا داران جاموقه را جوشاند.

در «تاریخ سری» (مانند سایر اسناد و مدارک ما در این دوره) «مفاک هائی» وجود دارد که ضمن آنها گاهی اقبال چنگیز خان دچار افول و تباهی میشده است. مانند خشونتی که ونک خان کارائیت اعمال کرد^۲، و واقعه زخم برداشتن قهرمان در جنگی باتائیچیئوت ها که تاپای مرگ رسید، و نجات وی در اثر فداکاریهای جالما^۳، که با وضوح و روشنی

۱- رك . بند ۱۴۳ .

۲- در جنگ باتائیچیئوت ها ناگه چنگیز را رها کرد و شبانه گریخت و او را در مقابل دشمن تنها گذاشت (م .).

۳- Jâlmâ .

تشریح شده است. این واقعه که در بند ۱۴۵ آمده است، بدون اینکه رابطه خاصی با مطالب آن قسمت داشته باشد، مسلماً تنها برای حالت تأثر انگیز، احساساتی و رنگارنگش بیان شده است.

دو روایت طویل که از موضوع يك واقعه ساده در میگذرد، و در نتیجه دو شعر کامل تأثر انگیز را در اثر حماسه سرای مغولی بوجود میآورد، دو «سرود» در حماسه جنگ تن بتن چنگیز خان باونگ خان کارائیت، و جنگ تن بتن چنگیز خان با تایانگ خان^۱ نمایان است. صفحاتی بسیار زیبا، و بدون هیچ کم و کاست. شخصیتها با برجستگی فوق العاده ای تصویر شده اند. چنگیز خان همواره در اندیشه وفادار ماندن به نقش خود در وظایف نسبت باقراد است، و بر سر قول خود میایستد، و سرانجام در حمله سختی که در کمال خیانت انجام میگیرد، کار رقیب خویش را یکسره میسازد. اولین رقیب وی ونگ خان کارائیت سلطان بزرگ ضعیف و پست است، که بعزت حمله کردن بکسی که همچنان او را پدر خطاب میکند^۲ (خان، آچیکا^۳)، و چندین بار او را نجات داده است، آکنده از رنج و تعب است. سانگکوم ایلقایان یلقا^۴ پسر ونگ خان

۱- Tayâng .

۲- پدر چنگیز باونگ خان عهد برادر خواندگی (آندائی) بسته بود، و چنگیز نیز همچنان این عهد را گرامی می داشت و ونگ خان را پدر خطاب میکرد.

۳- aciga بمعنی پدر است.

۴- Sanggum - Ilqa

که چون به چنگیز خان حسد بسیار میورزد ، بطریقی نامحسوس میخواهد او را از میان خانواده خود طرد کند ، و سرانجام نوبت به جاموفه میرسد، آن روح متشتت ، در وضعی خدعه آمیز ، و دشمن نزدیک قهرمان ، و محرك تمام اتحادها برضدوی ، و درعین حال آندای قدیمی ، که هرگز نمیتواند رشته های پیوند کهن « برادری سوگند خورده » را فراموش کند ، بقسمی که هر بار در حین نابودی خود چنگیز خان را بیاد آن میآورد .

دراین قسمت از خلال وقایع هیجان انگیز، که به بهترین وجهی پیش میرود ، از هنگام آشکار شدن حمله ناگهانی کارائیت ها بوسیله بدای وقیشلیق^۱ شبان، تامرک تأثر انگیز و ننگ خان ، تمام موادی که برای يك درام قوی ضروری است ، موجود میباشد . وقایع با جنبش ، و هیجانی شدید توجیه شده اند، مانند : « زخم برداشتن اگدای^۲ » پسر عزیز کرده فاتح که ناپدید شده بود و در فردای جنگ بوروغول^۳ او را سوار براسبی بازگردانید ، و آنروز چنگیز که مردی آهنین بود ، اشک ریخت . پس از آن نوبت به ، « شکایت نامه های معروف چنگیز خان » یعنی « نامه های شفاهی » میرسد که قهرمان مغول از تونگگالی^۴

۱ - Badai و Qisliq یا کیشلیق

۲ - Ogdaï

۳ - Borogul

۴ - Tunggali

به رؤسای مختلف دشمن فرستاده^۱ و مدرکی شفاهی بوده ، که حداقل در طی چهل سال ، از حماسه سرایی به حماسه سرای دیگر منتقل شده ، و بطریقی شاعرانه بمنزله يك متن سیاسی ماهرانه ، معرفی شده است . از این متن روایات مختلفی وجود دارد : روایت رشیدالدین (که شباهت بسیار به متن یوان - شه دارد) ، و روایت «تاریخ سرّی» ، که در مجموع شبیه آندو است ، منتها کاملتر . درواقعۀ معروف بازگشت به بالجون^۲ عجیب است که دریوان - شه ، و کتاب رشیدالدین ، موضوعات جالب و رنگارنگی طرح ریزی شده اند ، درحالی که در «تاریخ سرّی» ، برعکس تمام وقایع نظیر آن ، روایات درهم و مغشوش ذکر شده ، و مثلاً در يك اردو کشی ، فاتح دوبار باین ناحیه می آید .

جنگ چنگیز خان با تایانگ خان نمایان ، که يك قطعه کاملاً حماسی است ، وزشی بازهم قوی تر دارد . مقدمات این جنگ باقتل ونگ خان کارائیت آماده میشود ، که سر بریده را برای تایانگ میبرد . گورباسو^۳ ملکه نمایان ، قربانی میکند ، و بافتخار آن سر موسیقی مینوازد . سر لبخند میزند . ولی تایانگ خان این خنده را بفال بد میگیرد ، سر را بر زمین میاندازد ، و آنرا با پاشنه پا خرد میکند . فرمانده تایانگ خان از این کار بو حشت میفتد : « تو سر این مرده را زیر پای خود له

۱ - رکه . بندهای ۱۷۷ ، ۱۷۸ ، ۱۷۹ ، ۱۸۰ ، ۱۸۱

۲ - Baljûna در جنگ باونگ خان رکه . بندهای ۱۸۲ ، ۱۸۳

Gûrbâsû - ۳

کردی! صدای زوزه سگهایی را که از بدبختی و مصیبت خبر میدهند، بشنوا! سرانجام مصیبت نزدیک میشود. چنگیز خان با سپاهش میرسد، و در محلی درپای کوه ناغو^۱ که من فکر میکنم در نزدیکی قراقرم واقع بوده است، بمقابل هم میرسند. وحشت و مصیبتی آسمانی که از جانب نمزیس^۲ فرستاده شده، میرسد، و از پیش نایمانها را فلج میکند: نایانگ خان از وضع رؤسای مغولی که در دامنه های کوه ناغو، و در دشت موضع گرفته بودند، از جاموقه سؤال میکند، و او چنین پاسخ میدهد، و رؤسای مغولی را چنین میخواند: «در آنجا باندازه ستارگان آتش مغولی وجود دارد». مانند اطرافیان پریام^۳ که رؤسای آکائی^۴ را از بالای دروازه می شمرند: «چه کسانی هستند آنان که ما را تعقیب میکنند، مانند گرگهایی که يك گله میش را تا آغل تعقیب میکنند؟». جاموقه جواب میدهد: «اینان چهار سگ تموچین من اند که از گوشت انسان تغذیه می کنند. او آنان را با زنجیری آهنین میبندد، و نکه میدارد. این سگان پیشانی ای از چرم، دندانهای برنده، زبانی نوک تیز، و قلبهایی آهنین دارند. بجای شلاق، شمشیرهای خمیده دارند. اینان شبنم میآشامند، و مرکبشان باد است. در جنگها گوشت انسان

۱ - Nâqu

۲ - Nemesis، الهه انتقام و عدالت در یونان قدیم (م).

۳ - Priam، آخرین شاه تروا، که آنرا پس از ویرانی بدست

هراکلس Heracles تجدید بنا کرد (م).

۴ - Achéens، منظور جنگ پریام با آکهئیها است (م).

را می‌بلعند. اکنون بندها را گسسته‌اند. کف بردهان، و شادمانند. این چهار سک: جابا، قویلای، جالما و سوبودای اند^۱. سپس تایانگک بار دیگر از جاموقه می‌پرسد: «چه کسی مانند يك چالاقان^۲ درنده، با سرعت در عقب ایشان پیش می‌آید؟». جاموقه پاسخ می‌دهد: «او تموچین، آندای من است، که سراپا زره‌ای آهنین در بر کرده است. او مانند يك چالاقان گرسنه آمده است، تو اورامیبینی^۳ و سرانجام برادر چنگیزخان، کماندار شکست ناپذیر، جوجی قسار^۴: «او فرزند مادر هوآلون^۵ است، که از گوشت انسان تغذیه می‌کند. او نیم تنه‌ای که سه‌لا دارد پوشیده است. او می‌تواند سه گاونر رادر عقب خود بکشد. او يك مرد را تمام و کمال با ترکشش بلعید و در گلویش گیر نکرد. کمان وی از يك طرف استپ، تا طرف دیگر آن، جنگجوی را از پای می‌اندازد. تیر کمان بزرگ او در فاصله نه صد قدمی به هدف می‌رسد! او جوجی قسار، پسریك افعی (گورالکو^۶) است». (بند ۱۹۷). پس از «سرود» نابودی تایانگک، نوبت به «سرود» مرگ

۱ - Jâba, Qubilaï, Jâlma, Subu' udaï

۲ - نوعی پرندۀ گوشت‌خوار و درنده از نوع باز شکاری، که از جهت سببیت، در دنیای پرندگان آنرا به بیر، تشبیه کرده‌اند (م).

۳ - Joci - qasar

۴ - Ho' alun از نظراهمیتی که این زن در تاریخ مغول و پرورش

چنگیز داشته است، نام او بخصوص ذکر شده است (م).

۵ - Guralgu اشاره به افسانۀ اجداد چنگیزخان (م).

جاموقه میرسد ، با سخنان هیجان انگیزی که بین اوو چنگیزخان رد و بدل میشود ، وبالحنی شاعرانه ، که بحث آن گذشت (بندهای ۲۰۰ - ۲۰۱) .

سپس حماسه سرای مغولی ، قورولتای^۱ بزرگ سال ۱۲۰۶ را بر پا میدارد ، که تمام « سخنان » و « ترفیع رتبه های » فرماندهان ، با کیفیت و تصاویری عالی ، بدور آن گرد می آیند ، بدون اینکه ترتیب تاریخی آن بخصوص رعایت شده باشد .

چنانکه در این قسمت (بند ۲۱۶) ارتقاء اوسون^۲ به مقام شمن بزرگ ، یا باکی^۳ اعلام میگردد ، در حالیکه این در زمان از بین رفتن کوکوچوی شمن^۴ (تاب - تانگری)^۵ انجام می گیرد ، که در قسمتهای بعدی (بند ۴۴ - ۲۴۶) از آن گفتگو به میان می آید . از بین رفتن کوکوچو ، که در سایر منابع بسیار باختصار ذکر شده ، در « تاریخ سری » اهمیت بسیار فراوانی مییابد . همچنین در این قسمت آخرین درام ، با وقایع هیجان انگیز خود ، که هر آن رو بفرزونی می گذارد ، آغاز می گردد . بلاهائی که شمن بر سر برادران چنگیز خان می آورد ، و خشمی که

۱ - Qurultai یا قورولتای که بمعنی شورای حکومتی در دوره مغول میباشد (م. ۰)

۲ - usun

۳ - Baki عنوان مذهبی و روحانی است (م. ۰)

۴ - Kokocu

۵ - Tab - Tângri بمعنی آسمان جاویدان ، و روح آسمانی ،

لقب کوکوچو بزرگترین مقام روحانی نزد مغول بوده است (م. ۰) .

« بانو - مادر ، هوآلون ، بیوه بزرگ ظاهر میسازد ، برجستگی این صحنه نیز فراموش نشدنی است . تردیدهای چنگیزخان را ماکاملاً مشاهده میکنیم ، زیرا از « قدرتهای ، جاودئی شمن ، و از جهت اینکه مسلماً قسمتی از سلطنت خود را مدیون اقدامات این ساحر میداند (که شرح داده میشود) از او میترسد .

سپس تصمیم ناگهانی خان ، تحت نفوذ همسرش برتا ، و نزاع آخری که در جریان آن شمشیر زنان ، زبردست ، و پر خاشجو در پشت یورت سلطنتی ، تیره پشت کوکوچو را می شکند . جنگ بین «مقام روحانی ، و «امپراطوری ، بین يك رئیس که از پوست حیوانات لباس میپوشد ، و يك ساحر ، درته چادر درمیگیرد ، که سرانجام این درام بروش مغولی چنین خاتمه مییابد ، که خان شخصاً کمر ساحر گستاخ و مغرور را می شکند .

گذشته از شرح این جزئیات ، با تمام خشونت ها و ریزه کاری های جالب آن ، که ما در هیچ يك دیگر از منابع نمی یابیم ، بقیه مطالب «تاریخ سرّی» ، باتوجه ودقت کمتری شرح داده شده است . زیرا از این زمان ببعد ، وقایع مربوط به اردو کشی های چنگیزخان به خارج از مغولستان می باشد ، که در این قسمت مؤلف مغولی ، اسناد ومدارك کمتری در اختیار داشته است . ولی درباره اولین اردو کشی ها به چین ، برضد «آلتان خان» ، یعنی برضد شاه کین^۱ پکن ، از ۱۲۱۱ تا ۱۲۱۸ ، اطلاعات منبع ما بار

دیگر دقت خاص خود را مییابد. هر چند که در این مورد، هنگام مقایسه با تاریخ یوان-شه (که بنوعی دیگر قابل اطمینان است) تفاوتها و اختلافات محسوسی بین آندومییابیم: چنانکه در «تاریخ سرّی» (بندهای ۲۴۷، و ۲۵۱) جنگ با آلتان خان که با اعلام تابعیت او قطع شده بود، بار دیگر آغاز می گردد. زیرا آلتان خان سفرائی را که از جانب امپراطور سونگ^۱ بنزد مغولها فرستاده شده بودند، بازداشت می کند، و این موضوع کمی قبل از عقب نشینی دربارکین از پکن به کاّی - فونگ^۲ میباشد. برعکس یوان-شه می گوید، که همین کناره گیری و عقب نشینی، سبب نهائی از سر گرفته شدن نفاق و جنگ میگردد.

یکی دیگر از مطالب اشتباه «تاریخ سرّی»، اردو کشی چنگیز خان به ماوراءالنهر، و به ایران شرقی، در قلمرو امپراطوری خوارزمشاهی در سرزمین سر تا اولها^۳ است. منبع مغولی به این اردو کشی های دوردست بجز يك مورد، توجهی ندارد؛ و آن مورد نزاع بین جوچی که به حرامزادگی متهم است، و برادر کوچکش جغتای^۴ میباشد، که با دشنامهای درشت همراه است؛ و دیگر در مورد تائید و تثبیت جانشینی، که حق سومین برادر چنگیز خانی، اگدای می باشد.

Song - ۱

Kai - Fong - ۲

Sarta'ul - ۳ یکی از ایلات مهم مغول واقع در کنار رود چوی
chui در ترکستان قدیم (قزاقستان امروز) (م.م)

Jagatai - ۴

مؤلف نمیدانسته که سلطان محمدخوارزمشاه (که او را خان - مالك مینامد) در جزیره کوچکی در بحر خزر در گذشته ، و میگوید که او با جلال الدین به هند فرار کرده است (بند ۲۶۴) ؛ و سرانجام تصور میکند و یا چنین وانمود میشود که تصور کرده چنگیز خان در سال ۱۲۲۰ چرماغون^۱ را مأمور فتح ایران غربی و عراق کرده است ؛ در حالیکه این فرمانده ده سال بعد باین حدود فرستاده شده است .

راجع به مرگ چنگیز خان ، حماسه مغولی ما را تقریباً با تردستی غافلگیر میکند . ابتدا این حماسه ، موضوع ازاسب بزیر افتادن فاتح را در شامگاه جنگ باتنگفوت^۲ها^۳ برای مجازات ایشان ، باهیجانی مداوم برای ما روایت میکند ، و اینکه خود را میکشد ، تا بارنج خویش آنان را مجازات کند (بند ۲۶۵) . ولی ناگهان در يك سطر به اطلاع میرساند که او «به آسمان صعود کرده است» . چنانکه پلوی خاطر نشان ساخته است ، بدین ترتیب مقدس بودن موضوع ثابت و محرز میشود ؛ و شاید هم دلیل آن اطلاعات ناقص حماسه سرای مغولی در مورد نشان دادن عملیات خارجی چنگیز است . مانند بند ۲۶۶ ، درجائیکه چنگیز خان در همان سالی که می میرد (۱۲۲۷) پاداشهائی به موقالی^۴ میدهد ، در حالیکه این فرمانده چهار سال قبل (آوریل ۱۲۲۳) در گذشته بوده است .

اکنون جای آن دارد که ارزش تاریخی شواهد و روایات «تاریخ

Carmagûn - ۱

Tanggut - ۲

Muqali - ۳

سرّی را معین و مشخص کنیم: در سراسر قالب شاعرانه روایات، بعضی تغییر ماهیت‌هایی که لازمه این نوع قالب می‌باشد، داده شده است. میتوان از خود پرسید که آیا اسامی خاص نیز شامل این نوع تغییرات شده‌اند؟ جواب مثبت است. بعنوان مثال يك نمونه را ذکر میکنیم: در بند ۲۰۵، چنگیز خان از بو اورچو^۱ سپاسگزاری میکند، که در موقع جنگ با تاتارها، در دولون نامورگا^۲ با پالتوی خود (نامورگا)^۳ او را از باران حفظ کرده است. این لغت «نامورگا» آیا برای این آورده شده که با نام چشم‌انداز و صحنه نبرد یکی باشد، و یا اینکه نام چشم‌انداز و منظرگاه بخاطر آن نام آورده شده است؟ در هر صورت باید بخاطر داشت که این ضرورت شاعرانه برای ساختن سجع و قافیه، در این تاریخ بچشم می‌خورد؛ و بهیچوجه تاریخ مسجع ما را مانع از آن نیست که بوقایع تاریخی وفادار مانده باشد. گذشته از آن «تاریخ سرّی»، چنانکه دیدیم بطور ناگهانی، و با خشونت بسیار، کارهای مستحق تو بیخ چنگیز خان را بر ما آشکار می‌سازد: از برادرکشی او در مورد باکتار^۴ گرفته تا کشتن بی-

۱ - Bo'orcû، یکی از مهمترین یاران چنگیز.

۲ - Dolon - namurga

۳ - namurga بمعنی پالتو و بالا پوش است.

۴ - Bactar، یکی از برادران چنگیز، که در زمان سرگردانی آنان و مرگ پدرشان، بعلت يك دزدی بچه گانه، بدست تموچین بقتل میرسد. برای توضیح بیشتر رك. تاریخ سری، بندهای ۷۶، ۷۷، ۷۸ (م).

درهانه نامزد یاسوئی زیبا^۱. این متن با سادگی (بند ۱۸۹) سخنان
ملکه گور یاسوی نایمان را درباره بدبوئی مغولان (lunor mao -
utan) روایت میکند .

«تاریخ سری» شعری به افتخار چنگیز خان است. مانند رشیدالدین،
که مورخی وابسته به سلسله سلاطین است ، و مانند یوان - شه ، که علاوه
بر شرح مینگ ها^۲ مدارك چنگیز خانی را نیز استنساخ ، و بدون ساخته
است . در مورد زندگی چنگیز خان ، مطالبی همطراز مدایح شرف الدین
و اساطیر عرب شاه ، درباره زندگی تیمور ناگفته مانده است ؛ و از اینرو
است که ما هیچگاه شخصیت حقیقی جاموقه ، ضد خان را نشناخته ایم ،
که بنظر ما همه اعمال و رفتار وی در منابع نامفهوم ، و درك نشده ، قوام
نیافته و ضد و نقیض آمده اند . تنها دريك مورد متن ما زحمتی بخود داده ،
تاروشن سازد که جاموقه خود درخواست کرده ، تا چنگیز خان او را
بکشد ، و بوضعی این درخواست را کرده ، که او بتواند حکم قتل يك
برادر خوانده (آندا) را صادر کند^۳.

۱- Yasûi ، یکی از زنان چنگیز خان از ایل تاتار ، که قبل از نامزدی
داشته ، و در جریان جنگ فرار میکند ، ولی هنگامیکه چنگیز او را میشناسد
دستور قتلش را صادر میکند . برای توضیح بیشتر درك . تاریخ سری . بندهای
۱۵۵ ، ۱۵۶ (۰۲) .

۲- Ming .

۳- می دانیم که جاموقه آندای چنگیز بود ، و قتل يك آندا گناهی
بر درك و نابخشودنی محسوب میگردید (۰۲) .

اولان باتور را می شناسید ؟

اولان باتور را می شناسید؟

قرن های متمادی است که ارتباط ما بامغول و مغولستان قطع شده ، در حالی که قسمتی بسیار مهم از صفحات تاریخ ما پوشیده از گرد و غبار ماجراجوئی های سوارکاران دشتهای وسیع آن است . امروزه همه چیز در همه جا ، بکلی عوض شده ، ولی نسیم استپ و وسعت دشتهای بیکران این سرزمین و زندگی صحراگردی و چادر نشینی همچنان پای بر جا است ، و نابجا نخواهد بود اگر سفری به اولان باتور پایتخت و مرکز مغولستان کنیم ، و از وضع کنونی آن آگاهی یابیم .

اولان باتور یا اورگای^۱ کهن در فلات مرتفعی قرار داد که کوههای سر بفلک کشیده هانتئی^۲ آنرا احاطه کرده است . این شهر معروف

* این مقاله از مجله فرانس ابرواتور France Observateur

ترجمه شده ، و در مجله یفما ، شماره ششم ، شهریور ماه ۱۳۴۵ چاپ شده است .

Hantei - ۲

Urga - ۱

دارای میدان مرکزی بزرگی است که دورا دور آن را عمارات دولتی فرا گرفته است . این بناها با ستون های متعدد ، سبکی خاص دارد که در زمانهای گذشته توسط معماران ایتالیائی به این سرزمین راه یافته است . بدین معنی که تقلیدی از قصور تزارهای روسیه میباشد که بدست هنرمندان ایتالیائی ساخته شده ، و بعدها روسها آن سبك را به مغولها انتقال داده اند .

در این شهر قدیمی و در عین حال مدرن که گذشته پر غوغای خود را بردوش میکشد ، معابد و قصوری با سبك كاملاً خاص این منطقه بنا گردیده که امروز به موزه های مختلف تبدیل شده است ، و بازدید کنندگان و جهانگردان را بخود فرا میخواند .

اولان باتور پایتخت و مهمترین شهر مملکت وسیع مغولستان یا جمهوری مغولستان امروزی میباشد ، که دارای جمعیتی نزدیک به ۱۰۰۰۰۰۰ نفر و مساحتی در حدود ۱۶۰۰۰۰۰ کیلومتر مربع میباشد . در این سرزمین وسیع ۱۲۸۰۰۰۰ رأس گوسفند ، ۵۸۰۰۰۰۰ بز ، ۲۵۰۰۰۰۰ اسب ، ۲۰۰۰۰۰۰ گاو از نوع های مختلف و ۹۰۰۰۰۰ شتر در مراتع سبز و خرم آن پراکنده اند .

باین ترتیب يك ميليون مغول سرگرم پرورش و حفاظت از این چند میلیون دام میباشد ، که ثروت اصلی و اساسی مملکت را تشکیل میدهند . اگر در نقاط مختلف مغولستان مانند : تایگا^۱ جنگلها و

استپ‌ها و در صحرای گبی^۱ آب و هوا مساعدتر بود ، این زندگی روستائی با ۲۴۰۰۰۰۰۰ رأس چهارپا و شبانان آنها رونق بیشتری میگرفت . بخصوص که صحرای گبی دارای برّی ترین آب و هواهای دنیا میباشد .

در این سرزمین تابستان سوزان و طاقت فرسا در اوایل شهریور- ماه جای خود را بیک پائیز سرد و برفی میدهد . سراسر بهار با بارانهای سیل آسا و رعد و برق همراه است ، و سرانجام زمستان که تا خرداد ادامه می‌یابد سرمای خشك بسیار سختی دارد . بدین معنی که درجه سرما بطور متوسط از ۲۵ تا ۴۰ درجه زیر صفر میرسد .

برای مقاومت در مقابل آب و هوائی تا این حد متغیر باید بدنی سالم و اشتھائی کامل داشت ، و خوشبختانه مغول ها خود چنین اند .

در تابستان آسمان با رنگ آبی شفاف و پاك وافق بی انتهای خود منظره‌ای بس دلپذیر برای اهالی و برای بازدیدکنندگان این شهر بوجود می‌آورد . بعلاّت وسعت فضاي آزاد و فراخی سرزمین، دولت بمردم اجازه میدهد که در مناطق مختلف آزادانه کوچ کنند و مراتعی برای گله‌های خود بیابند . اکثر مردم در سال بیست بار کوچ میکنند و از محلی بمحل دیگر می‌روند ؛ و مسلم است که احتیاج به یافتن مراتع در فصول مختلف بیش از میل و علاقه افراد ، ایشان را بکوچ نشینی وامیدارد ، بدین معنی که در این سرزمین ، گله است که نوع زندگی را

تعیین میکند، و مغول بیابانگرد را برای یافتن نقاط مناسب و دور از بادو باران زمستانی و یافتن چشمه سارها و جویبارهایی که از ذوب برفهای بهاری در تابستان جریان مییابند، و مراتع سر سبز پائیزی، بکوچ نشینی و امیدارد و زندگی ایشان را از نوع زندگی چادر نشینی میسازد.

چند قرن پیش مارکوپولو^۱ سیاح معروف ایتالیائی در سفرنامه خود در این باره چنین نوشت :

«مغولها در زیر چادرهای مدوری زندگی میکنند که تیرکی بلند دارد و از نمد پوشیده شده است، و همیشه و هر جا که بروند آنرا با خود می برند».

از داخل هواپیما تا چشم کار میکند منظره این چادرها و یورتها که شبیه کشتزارهای بی پایان قارچ میباشد، در دشت وسیع استپ گسترده شده، و هرگاه از مغولستان یادکنیم ابتدا این منظره در مقابل دیدگانمان مجسم میگردد. ولی این یورتها دائماً از جایی بجای دیگر حمل میشوند و هنگامی که موقع حرکت فرا میرسد، تیركهای چادر را که سقف را نگه میدارد می کشند، قطعات نمد و روکش رطوبت ناپذیر سقف را که سوراخی برای دودکش بخاری دارد و همچنین در چوبی چادر را که بسیار زیبا نقاشی و رنگ آمیزی شده است، جمع می کنند و سرانجام در عرض یک ربع ساعت دستهای توانا و چابك مغولها

چادرها را که جمع شده ، بر پشت شترها یا اسبها میگذرانند ، و بسوی افقی تازه برآه میافتند .

این چادرها که به آسانی برپا میشود ، از نزدیک حالتی دیگر در بیننده ایجاد می کنند . داخل یورت بسیار راحت است و همه گونه وسائل زندگی در آن یافت میشود . فرش پشمی کف آنرا میپوشاند و تخت خواب های فلزی ، نیمکتی راحت ، پستی هائی که دور تا دور میزی پایه کوتاه قرار داده شده ، گنجه و صندوق های لباس و ائانه که روکشی زیبا آنها را میپوشاند ، اسباب چای که در روی قفسه ای قرار گرفته ، صندوقچه های بسیار مرتبی که آینه و اسباب توالی در آن قرارداد ، شمعدان ها برای روشن کردن چادر ، کتابخانه کوچکی که انواع کتابها در آن یافت میشود ، و خلاصه يك رادیوی كوچك باطری دار ، اسباب این چادرها را تشکیل میدهد ، و زندگی ساده را بسیار راحت و دلپذیر میسازد .

چون باشبان مغولی «ارات» که بسیار مهمان نواز است روبرو میشوید ، با لبخندی مهربان و با ادای کلمه Senbaïno (که به زبان مغولی بمعنی سلام است) شما را برای خوردن tarag و airag که هر دو غذای اصلی و عمده مغولها میباشد ، به چادرش دعوت میکند .

tarag نوعی ماست تازه است که نباید بانوع دیگری که خشك می کنند و میتوان آنرا با كَشك مقایسه کرد و (آن نیز غذای رایجی

است) اشتباه کرد.

airag یا قمیز آشامیدنی مغول‌ها است که در ظرف‌های چوبی میریزند و بمقدار زیاد می‌آشامند. این ماده از شیر مادیان که کمی تخمیر شده و در مشک‌های بزرگ با چوب زده‌اند، بدست می‌آید. مزه‌اش قدری ترش و بسیار مقوی، مغذی، زداينده عطش و خلاصه مشروبى عالى است.

غذای مغول‌ها پیش از گوشت‌گاو است که قطعه قطعه کرده‌اند، و پخته یا نیم‌پخته نگه میدارند. در زمانهای گذشته که مغول سرگرم فتوحات جهانی بود، سوارکار نمیبایستی لحظه‌ای را تلف کند. قطعات گوشت خشک شده و دود داده را که در شکمبه گاو نگهداری می‌شد، به زین اسبش می‌آویخت و در مواقع گرسنگی بدون اینکه دقیقه‌ای از کار خود باز ماند، آنرا می‌خورد. بدین ترتیب میتوان مغول‌ها را مخترع سلف سرویس دانست!

اغلب تصور می‌کنند که مغولستان مملکتی است در سیر قهقرائی؛ یعنی پس از انحطاط امپراطوری جهانی خود هیچگاه قدر است نکرده است، در حالی که چنین نیست. این کشور در عرض ۴۰ سال اخیر از فتوداليسم به سوسیالیسم سوق داده شده، و بدببال آن صنعت و کشاورزی توسعه فراوان یافته؛ بقسمی که محصولات کشاورزی آن بخصوص غلات بخوبی جوابگوی احتیاجات داخلی است، و بدامپروری نیز توجه بی‌اندازه میشود.

در مغولستان زن و مرد دارای تساوی حقوق کامل میباشند. ایشان ترجیح میدهند که صحراگرد باقی بمانند، و لباس محلی خود را که del نامیده میشود، حفظ کنند. این لباس عبارت است از يك نیم تنه بلند با رنگهای زنده که تاسر چکمه چرمی شان میرسد، و کمری پارچه ای برنکهای کاملاً متضاد با نیم تنه، بر روی آن میبندند.

بچه ها طبق معمول از هفت سالگی بمدرسه میروند، و پس از پایان تحصیل شغل هایی چون جرّاحی، مهندسی، استادی دانشگاه و غیره را برمیگزینند. در اولین سال های انقلاب مبارزه ای شدید برضد حکومت روحانی قدیمی بودائی و جانشین زنده بودا در تبت، و نیز برضد فتودالیسم شاهزادگان یا «سیاه ها» که مذهب در دست آنان بود، و دست نشانده گان ایشان در صومعه ها که تقریباً ۴۰ درصد مردان مغول از این دسته بودند و «زردها» نامیده میشدند، در گرفت. سربازان دولتی پس از مبارزه ای کوتاه با خانواده ها که پای بند عقاید مذهبی و تدریس مذهبی باطفال خود بودند، بچه ها را از پدرها و مادرها گرفتند و بمدرسه جوان دولتی که هیچگونه رنگ مذهبی نداشت و اجباری بود، بردند. پس از این تغییرات، امروزه از لامائیسم چیزی جز مجسمه های غول پیکر بودا در معابدی که تبدیل بموزه شده است و تصویر لاماها در مینیاتورهای رنگی نسخ خطی کتب تبتی و مغولی که از لحاظ هنری و تاریخی بسیار پر ارزش اند و با دقت در کتابخانه ها و در گوشه گنجینه پیرزنان مذهبی حفظ میگردد، باقی نمانده است. بدنبال این مبارزه، تحولات مادی نیز مشاهده میگردد. مثلاً

قانون منع صید ماهی که از لحاظ شرعی و بنا برتعالیم بودا جاری بود، لغو گردید و در طول ۳۲۰۰۰ کیلومتر رودخانه، (بدون در نظر گرفتن دریاچه‌های کوهستانی‌های شمال غربی که اهمیت فراوانی دارند) ماهیگیری آزاد شد. در این رودها و دریاچه‌ها ده‌ها هزار ماهی وجود دارد که در گذشته مردم از آن بی‌خبر بودند و اکنون بتدریج و با زحمت به این کار خو گرفته‌اند، و به صید می‌پردازند. انواع ماهی‌های آب شیرین بوفوریافت میشود و باقلاب در عرض يك ساعت میتوان ده ماهی گرفت.

مغولستان برای شکارچیان نیز بمنزله بهشتی است، و یکی از اقلام اقتصادی را شکار تشکیل میدهد، که اغلب مردم بآن اشتغال دارند و از پوست خرگوش، و موش خرما (در سال سه میلیون پوست این حیوان بدست می‌آید)، ویزون، قاقم، دله، کاستور و سمور عواید سرشاری نصیبشان می‌گردد. به علت اهمیت حیاتی شکار و نفع مادی فراوان از طریق صادر کردن پوست حیوانات فوق الذکر بیازارهای جهان، این کار طبق قوانین و اصول خاص و دقیقی انجام میشود و شکار بعضی از حیوانات ممنوع است. مثلاً شکار عقاب که بتعداد بسیار زیاد وجود دارد و همانطور که در نقاط دیگر چلچله بر روی سیمهای برق و تلگراف مینشیند، این پرندگان در سرراها پراکنده‌اند، مجاز نیست.

حیوانات جوئنده که مخرب چراگاهها و کشتزارها میباشد بهمین ترتیب حالت تابو دارند. درگبی نیز قوانینی از کشتن بعضی حیوانات مماعت میکند، که بزبان محلی عبارتند از: **takei** (اسب وحشی)،

hulan (خر وحشی) ، **habteyai** (شتر وحشی) و **mazalal** (خرسهای کوچک قهوه‌ای رنگ صحرایی) که در دنیا منحصر بفرد میباشند. حیواناتی که شکار آنها مجاز است و در جنگل ، استپ و کوهستان یافت میشود ، عبارتند از یوز ، یوزپلنگ ، روباه ، گربه وحشی ، خرسهای بزرگ قهوه‌ای که طوقی رنگین بگردن دارند ، گراز ، گاو کوهی ، گوزن ، بز کوهی ، خرگوش وحشی نقاط سردسیر ، کبک ، قرقاول ، اردک وحشی ، و هزاران نوع پرندگان مهاجر و هزاران نوع آهو و گوزن و همچنین کل و بز کوهی که بطور گله در پرتگاهها و قلل مرتفع آلتائی وجود دارند .

گرگ که بزرگترین دشمن گله میباشد تنها حیوانی است که در تمام فصول شکار میشود ، و میتوان گفت که در این سرزمین انسان بمنزله گرگی برای گرگ است ؛ و دائماً با اسب در تعقیب و از بین بردن آن میباشد ، و در عوض از پوستش نیز استفاده میکند . پوست گرگ سفید بسیار معروف و تقریباً کمیاب میباشد . با وجود دشمنی شدید بین انسان و گرگ و صرف وقت زیاد در برانداختن نسل آن ، بزحمت توانسته‌اند جلو این حیوان را بگیرند . زیرا خیلی زود تولید مثل میکند و تکثیر میشود . از ترس گرگ حتی در تابستان بتمنهائی نمی‌شود بعد از غروب آفتاب بجنگل رفت .

اسب بر سراسر زندگی روز مره مغول تسلط دارد . در موسیقی نخستین آلت موسیقی ملی بنام **morin hor** و یولونی است که در آن

بجای زه، یال اسب بکار رفته، و انتهای دسته خمیده اش با سراسبی تزئین شده است. در هنر همواره الهامات و مظاهری از این حیوان زیبا یافت میشود. حتی تاریخ نیز پر است از حماسه سوار کارانی که در جنگها مانند رعد و برق از رود خانه زرد تا فرات و دانونب را در نور دیده اند و شجاعت و دلیری سوارکاران چنگیز خان و اکتای در مدت پنجاه سال بزرگترین امپراطوری جهانی را بوجود آورد. رکن اساسی و اصلی زندگی مغول بدون تردید اسب است، که همیشه زین کرده و آماده در مقابل در یورت او ایستاده است، تاوی را از جایی بجای دیگر برد، و یا از گله ها محافظت کند.

طریق رام کردن اسبهای وحشی و سرکش در این سرزمین عیناً شبیه روش «کوبوی های» تکزاس و یا «گوشموهای»^۱ آرژانتین میباشد؛ ارات مغولی راست بر سر زین مینشینند و کمندی را که Ouray نامیده میشود در دست راست نگه میدارد. جنس این کمند از ساقه درخت قان میباشد که پیش از سه متر طول دارد، و بر سر آن با تسمه هائی از چرم گوزن حلقه ای درست کرده اند. سوار کار یکباره اسب خود را بحرکت می آورد، و با پاشنه پا و شلاق به حیوان حمله میکند. در سراسر استپ ابری از گرد و خاک پیامیخیزد و سرانجام در فاصله ای معین کمند را رها میکند. کمند سفیر زنان بگردن و بین گوشهای حیوان سرکش مینشیند. اسب مغلوب، خسته و عصبانی شیهه میکشد و دست و پامیزند، ولی سرانجام

بر سر جای خود می‌خکوب می‌شود ، و با سارت مغول در می‌آید .
موضوع دیگری که نباید ناگفته بماند ، مسابقات است دوانی
است که هر دو و پنج سال یکبار انجام می‌گیرد . مسابقه اسبهای وحشی
و چموش در نزدیکی اولان باتور همراه با سایر تفریحات و سرگرمیها ،
مانند نشانه گیری با تیر و کمان و غیره ، بمناسبت جشن ملی مغولها
ترتیب می‌یابد . جالب توجه اینکه مسابقه دهندگان بچه‌های از ۵ تا ۱۱
ساله می‌باشند ، که دسته جمعی در حدود ۹۰ نفر پسر و دختر شرکت
می‌کنند ، و بمحض شروع مسابقه سوار بر اسبان وحشی مانند تیرشهاب
می‌جهند ؛ در سراسر دشت پراکنده می‌شوند و در حدود ۴۰ کیلومتر می‌رانند .
این رژه سواره نظام جوان که در ذهن ، قدرت زمان گذشته را بیدار
می‌کند ، امروزه تنها جنبه ورزشی دارد . ۵۰۰۰۰ تماشاچی حاضر برنده
مسابقه یا قهرمان خردسال را تحسین و تشویق می‌کنند ، و فردای آن
روز در حالیکه اسبش رازینت کرده‌اند ، او را دور شهر میگردانند و رئیس
جمهور جایزه‌اش را بوی می‌دهد .

در خاتمه باید گفت که در این سرزمین همه چیز لطف و دلپذیری
زمان کهن خود را حفظ کرده است . مغول ها خود مثلی دارند که
میگوید : « آزادی در استپ است ، و خوشبختی نیز » .

فهرست ها

۱ - فهرست اسامی اشخاص

۲ - فهرست اسامی جاها

۳ - فهرست تصاویر

۴ - غلطنامه

فهرست اسامی اشخاص

آ

- آ - لو - پن : ۶۱ .
- آپولون : ۱۱۴ .
- آتوسا : ۱۲۱ .
- آدم : ۲۲۱ .
- آرتمیس : ۳۵ .
- آرشامه : ۱۰۵ .
- آریائی : ۹ - ۱۰ - ۷۸ - ۹۶ - ۹۹ .
- آریارمنه : ۱۰۵ .
- آستیاگ : ۱۰۵ .
- آشور (رب النّوع) : ۱۰۱ .
- آشور با نیپال : ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۳۸ .
- آلان قوا : ۲۱۱ - ۲۳۲ - ۲۵۷ .

- آلتان (خان) : ۲۴۴ - ۲۶۲ - ۲۷۲ - ۲۷۳ .
آمین مارسلن : ۶۵ .
آمیه (پیر) : ۱۰۶ .
آناهیتا : ۱۱ - ۲۸ - ۳۵ - ۵۰ - ۱۱۸ - ۱۳۰ - ۱۳۲ .
آنتی گون : ۱۲۴ .
آنتیوخوس سوّم : ۱۲۵ .

الف

- ابا قاخان : ۲۰۸ - ۲۰۹ .
ابوالحسن عراقی : ۱۶۹ .
ابوالحسن علی (خوارزمشاه) : ۱۶۱ .
ابوالعباس (خوارزمشاه) : ۱۶۱ .
ابوالفضل بُستی : ۱۷۰ .
ابوسعید عبدالغفار : ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳ .
ابو منصور : ۱۶۵ .
احمد (غزنوی) : ۱۶۰ - ۱۶۱ .
احمد تگودار (سلطان) : ۲۱۱ .
ارد : ۳۶ .
اردشیر اوّل : ۲۲ - ۶۴ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۳۳ - ۱۳۴ .
اردشیر دوّم : ۲۸ - ۷۰ - ۱۱۸ .
اردوان پنجم : ۱۳۲ - ۱۳۳ .

- اردوان سوّم : ۱۲۹ .
ارسطو : ۶۴ .
ارغون خان : ۲۰۸ .
اریستاگوراس : ۱۲۱ .
استر : ۳۱ - ۱۱۶ .
اسکندر : ۲۷ - ۳۲ - ۳۸ - ۱۱۹ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴ .
اسکیلاکس : ۲۴ - ۱۱۴ .
اشیل : ۲۵ - ۱۲۱ .
افلاطون : ۶۴ - ۶۵ .
اقبال (عباس) : ۲۳۳ .
اگتای (اگدای - قاآن) : ۲۲۹ - ۲۳۴ - ۲۶۳ - ۲۶۷ - ۲۷۳ - ۲۸۸ .
آگوستن قدیس : ۵۷ .
امستد : ۱۵ .
امیر یوسف : ۱۶۲ .
انوشیروان (خسرو) : ۴۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۶۱ - ۶۴ - ۶۷ .
اواس مارکیت (قبیلہ) : ۲۲۷ .
اوسون : ۲۷۲ .
اوتناش گال : ۹۳ .
اونک خان (ونک ، تواوریل) : ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۳ - ۲۱۰ - ۲۳۰ .
۲۴۳ - ۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۶۳ - ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۶۸ .
اوید : ۳۸ .

اسورا : ۱۰ .

اهورا مزدا : ۱۰ - ۱۱ - ۱۱۳ .

ایاز : ۱۵۸ .

ایشتار (رب النوع) : ۱۰۱ - ۱۰۳ .

ایغور : ۵۵ .

ایلیاد : ۲۶۱ .

این شوشیناک (رب النوع) : ۹۶ .

ب

با کاليجار : ۱۵۸ - ۱۶۰ .

باکتار : ۲۷۵ .

بالکوتای : ۲۴۵ - ۲۴۶ - ۲۶۴ .

بایتکین : ۱۷۱ - ۱۷۲ .

بتچی خان : ۲۳۸ .

بدای : ۲۶۷ .

برتا : ۱۸۱ - ۱۸۹ - ۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۷۲ .

برتا چینو : ۲۳۸ - ۲۵۷ .

برجیقین (قبیله) : ۱۸۹ .

برزویه : ۶۴ .

برزین : ۲۶۵ .

بعل : ۳۰ .

- بفرانگین : ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۷ .
بکتفدی (سالار) : ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵ .
بلاش اول : ۳۴ .
بواز (نیلسون) : ۳۸ .
بواورچو : ۲۳۱ - ۲۵۹ - ۲۷۵ .
بودونچر : ۲۵۸ .
بورغول : ۲۳۱ - ۲۶۷ .
بوری بوکو : ۲۶۴ .
بونصر مشکان : ۱۶۴ .
بویوروق خان : ۲۵۱ .
بهرام پنجم (گور) : ۶۰ - ۶۶ .
بییهقی (ابوالفضل) : ۱۴۹ - ۱۵۲ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۶۱ -
۱۶۲ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۹ - ۱۷۱ - ۱۷۴ .

پ

- پارس‌ها : ۱۰۵ - ۱۰۶ .
پارو (آندره) : ۸۷ .
پاکر : ۳۶ .
پالادیوس : ۲۳۵ .
پراپرتیوس : ۳۸ .
پروکوپیوس : ۶۵ .

پریام : ۲۶۹ .

پزدنف : ۲۳۵ .

پلیو (پل) : ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۶۲ - ۲۷۴ .

پمپه : ۳۵ .

پوران دخت : ۱۵۲ .

پوزور این شوشیناک : ۹۱ .

پیروز (فیروز) : ۴۶ - ۵۲ - ۶۳ - ۷۱ .

ت

تائیچیئوت (ایل) : ۱۸۰ - ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۶ - ۱۸۷ .

۱۹۱ - ۲۵۹ - ۲۶۵ .

تاتار (ایل) : ۱۸۱ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۵ .

۲۷۵ .

تایانگ خان : ۲۶۶ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۰ .

ترقونای کیریلتوق : ۱۸۵ .

تموجین اوگه : ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۹ .

تنکقوت (ایل) : ۱۹۴ - ۲۷۴ .

توقتوا : ۲۴۷ .

تیمور (امیر) : ۲۷۶ .

ج

جابا : ۲۷۰ .

- جالما : ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۲۶۵ - ۲۷۰ .
جالینوس : ۶۶ .
جاموقه : ۱۹۰ - ۱۹۳ - ۲۴۶ - ۲۴۹ - ۲۶۰ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۷ .
۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۶ .
جدرات (ایل) : ۱۹۰ .
جغتای : ۲۷۳ .
جلال الدین (خوارزمشاه) : ۲۷۴ .
جوجی قسار : ۲۷۰ .
جوجی : ۲۷۳ .

چ

- چاندرا گوپتا : ۲۷ .
چانگ - کین : ۴۲ .
چرماغون : ۲۷۴ .
چنگیز خان (تموچین) : ۱۷۷ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳ .
۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲ .
۱۹۳ - ۱۹۴ - ۲۰۰ - ۲۰۴ - ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۱۰ - ۲۱۱ - ۲۱۲ .
۲۱۱ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹ .
۲۴۰ - ۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۶ - ۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۴۹ .
۲۵۰ - ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۶۳ .
۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۲ .

چیش پیش : ۳۱ - ۱۰۵ .

چیلانئون : ۲۳۱ .

ح

حاجب علی : ۱۶۷ .

حجاج : ۱۷۴ - ۱۷۵ .

حرّۀ ختلی : ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۳ .

حرّۀ کالجی : ۱۶۱ .

حسن مهران : ۱۷۰ .

حسن میمندى : ۱۵۸ .

حسنک (وزیر) : ۱۵۲ - ۱۵۹ - ۱۷۴ .

خ

خزرها : ۷۸ .

خسرو پرویز : ۴۸ - ۶۸ - ۱۵۲ .

خشایار شاه : ۲۵ - ۳۰ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۲۱ .

د

دائی ساچان : ۱۸۱ .

دائیر اوسون : ۲۴۷ .

داریوش (کبیر) : ۲۰ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۵ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۱ - ۱۱۲ .

۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۷ - ۱۱۹ - ۱۲۲ - ۱۲۴ .

داریوش دوّم : ۱۱۸ .

داریوش سوّم : ۱۱۹ - ۱۲۳ .

دانیال (نبی) : ۱۱۷ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۲ .

دموسدس : ۲۲ .

دموکریّت : ۲۲ .

دوقوژ خاتون : ۲۱۰ .

دومرگان : ۸۴ .

دیو (داوا) : ۱۰ .

دیودوت : ۳۹ .

دیولافوا : ۸۴ .

دیونیزوس : ۲۹ .

ر

رامایانا : ۲۶۱ .

راولینسون : ۱۴۱ .

رشید الدین فضل الله : ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۰۷ - ۲۱۰ - ۲۱۳ - ۲۱۷ - ۲۱۹ - ۲۲۰

۲۲۳ - ۲۲۹ - ۲۵۷ - ۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۶۵ - ۲۶۸ - ۲۷۶ .

ز

زاماسب : ۱۲۹ .

زئوس : ۳۰

زبیر : ۱۷۴

زردشت : ۱۴ - ۱۵ - ۱۶ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۵ - ۶۲ .

ژ

ژوونال : ۳۸ .

س

ساچاباکی : ۲۴۴ .

سارگن آگاده : ۹۰ .

سانگکوم : ۱۹۰-۱۹۳-۲۶۶ .

سبکتکین : ۱۶۱ .

ستراپو : ۸۵-۸۶ .

سرتا اول (ایل) : ۲۷۴ .

سلدوس (ایل) : ۱۸۶ .

سوبودای : ۲۷۰ .

سورقان شیره : ۱۸۶-۱۸۷-۲۵۹ .

سورن : ۷۲ .

سولوکوس (اوّل) : ۱۱۴-۱۲۴-۱۲۵ .

سومودو : ۱۰۲ .

سی زین سی : ۷۲ .

ش

شاپور اوّل : ۴۵-۴۷-۴۸-۵۴-۶۲-۱۳۴ .

شاپور دوّم : ۶۰-۶۶-۷۰-۱۳۶-۱۳۷-۱۳۸ .

شاپور سوّم : ۷۰ .

شاه خاتون : ۱۵۶ .

شرف الدين : ٢٧٦ .

شوتروك ناهونته : ٩٧ .

شوشيناك : ١٠٢ .

شيلهك اين شوشيناك : ٩٧ .

ص

صلاح الدين ايتوبى : ٢٦٣ .

ط

طخارها : ٤٠ .

ع

عائشه : ١٧٤ .

عبدالجبّار : ١٥٨ .

عبدالرشيد : ١٧٢ .

عبدالله زبير : ١٧٤-١٧٥ .

عربشاه : ٢٧٦ .

غ

غازان خان : ٢٠٠-٢٠٧-٢١٣-٢١٤-٢١٥-٢١٦-٢١٧-٢٢٢ .

غازى (سپهسالار) : ١٦٩ - ١٧٠ - ١٧١ .

ف

فروه ورتيش : ١٣ .

فرهاد (چهارم) : ١٣٠ .

فیثاغورث : ۱۲۷ .

فیدياس : ۱۱۷ .

ق

قباد (کو - هو - تو) : ۴۶-۵۰-۷۰ .

قداان : ۱۸۷ .

قدرخان : ۱۵۶-۱۵۲ .

قوای مرال : ۲۳۸-۲۵۷ .

قوییلای : ۲۷۰ .

قوتی خاتون : ۲۱۱ .

قوچر : ۲۴۴ .

قودوقا : ۲۵۱ .

قوری بوقا : ۲۲۹-۲۳۰-۲۳۹ .

قیات - برجیقین (ایل) : ۲۳۸ .

قیشلیق : ۲۶۷ .

ک

کارائیت (کرائیت - ایل) : ۱۹۰-۱۹۳-۲۱۰-۲۳۰-۲۴۳-۲۴۸-۲۶۰-۲۶۲

۲۶۵-۲۶۶-۲۶۷-۲۶۸ .

کتزیاس : ۲۲ .

کتویچ : ۲۳۵ .

کراسوس : ۳۷ .

کراوس : ۲۶۴ .

- کرپورتر : ۱۴۱ .
کریستنسن : ۶۵ .
کسانت : ۱۵ .
کنت (ویلیام) : ۸۴ .
کنستانتین کبیر : ۵۹ .
کنیشکا : ۴۰ .
کوئیرنا هوئته : ۹۸-۹۷ .
کوجولا کد فیزس : ۴۰ .
کورث : ۱۰۶-۱۰۵-۳۰-۲۵-۲۳-۱۳ .
کورث صغیر : ۲۳ .
کوکسائو سبرق : ۲۳۱ .
کوکوچو : ۲۷۲-۲۷۱ .
کیریریشه (ربه النوع) : ۱۰ .
کینر : ۱۴۱ .

گ

- گروسه (رنه) : ۲۵۶ .
گزنفون : ۲۵-۲۳-۱۸ .
گوئتز (هرمان) : ۲۶ .
گورباسو : ۲۷۶ - ۲۶۸ .
گوهر : ۱۶۰ .
گیرشمن : ۲۱ - ۳۰ - ۴۹ - ۸۳ - ۸۴ - ۱۳۰ - ۱۳۴ .

ل

لاگامار : ۱۰۲

لفتوس : ۸۴ .

لینتون (رالف) : ۲۶ .

م

مارکوپولو : ۲۸۲ .

مارکیت (ایل) : ۱۸۸ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۲ - ۲۴۴ - ۲۴۸ - ۲۴۹ - ۱۶۰

ماسیس : ۷۲ .

مانی : ۵۳ - ۵۴ - ۵۵ - ۵۶ - ۵۷ .

مجد (سلطان - غزنوی) : ۱۶۰ - ۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۲ .

مجد خوارزمشاه (سلطان) : ۲۷۴ .

محمود (سلطان - غزنوی) : ۱۵۳ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۳ .

۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۴ .

مردانشاه : ۱۴۶ - ۱۶۵ .

مرد خای : ۳۰ - ۳۱ - ۱۱۶ - ۱۱۷ .

مردوك : ۹۸ .

مزدك : ۵۷ - ۵۸ .

مستارت : ۲۳۶ .

مستوفی (حمدالله) : ۱۴۰ .

مسعود (سلطان - غزنوی) : ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۱

۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰

۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۴ .

مسعودی : ۶۷ .

مسیح (عیسی) : ۵۹ .

مقدسی : ۱۳۹ .

مکاستنس : ۲۷ .

منوچهر بن قابوس : ۱۵۸ .

مودود (سلطان - غزنوی) : ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۷ - ۱۷۲ .

موزا (ملکه) : ۱۳۰ .

موقالی : ۲۳۱ - ۲۷۴ .

موکان خان : ۴۷ .

مهر (متیرا) : ۱۱ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۵ - ۳۶ - ۵۹ .

مهرداد دوم : ۳۹ - ۴۳ .

ن

نانایه (رب النوع) : ۱۱ .

نایمان (ایل) : ۲۳۰ - ۲۶۲ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۹ .

نبوکد نصر (بخت النصر) : ۹۸ .

نرسی (نرسه) : ۴۸ - ۵۲ - ۷۱ .

نرم سین : ۹۱ .

نمزیس : ۲۶۹ .

و

والرین : ۴۷ - ۴۸ .

هشت مقاله در زمینه تاریخ

ولادیمیر تسف : ۲۳۳ - ۲۵۵ - ۲۵۶ .

ویشتاسپ : ۱۱۳ ،

ه

هادریان : ۳۸ .

هرمز : ۴۷ .

هرودوت : ۲۲ .

هسوان - وو - تی : ۵۲ .

هکانه : ۲۲ - ۱۱۵ .

هلاکو خان : ۲۰۸ - ۲۱۰ .

هوآلون (اوجین) : ۱۸۲-۱۸۳ - ۱۸۹ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۸ - ۲۳۹ .

۲۲۰ - ۲۵۹ - ۲۷۰ - ۲۷۲ .

هوبان هالتاش : ۱۰۱ .

هوخستره : ۱۳ - ۱۴ .

هوراس : ۳۸ ،

هیاطله (هیتالیت ها) : ۷۸ .

هینیش : ۲۳۶ .

ی

یاسوئی : ۲۷۶ .

یتوهوئی : ۲۳۵ .

یزدگرد : ۶۳ - ۷۱ .

فهرست اعلام

یسوگای بهادر: ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۵ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۸ - ۲۳۹

۲۴۸ - ۲۵۸ .

یعقوبی: ۱۳۹ .

یوئه چی: ۴۰ - ۴۳ .

فهرست اسامی جاها

آ

آبدیز (رود) : ۸۵ .

آبادانا (کاخ) : ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۸ - ۱۲۱ .

آتن : ۱۱۸ .

آذربایجان : ۱۳۱

آرژانتین : ۲۸۸ .

آرگاناقون : ۲۵۷ .

آسیا : ۹ - ۱۳ - ۱۹ - ۳۲ - ۴۷ - ۶۳ - ۷۸ - ۱۵۰ - ۱۵۳ - ۲۲۹ .

آسیای صغیر : ۱۰ - ۱۳ - ۱۴ - ۱۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۴ - ۳۵ - ۴۸ - ۵۰ .

۵۶ - ۱۱۹ - ۱۲۵ .

آشور : ۹ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۴ - ۱۶ - ۱۷ - ۲۰ - ۹۱ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲ .

۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۱۲ .

آلتائی (کوه) : ۴۷ - ۲۸۷ .

آلمان : ۳۵ .

آن - هسی : ۴۲ .

آوان : ۹۰ .

الف

ایرروش : ۲۱ - ۱۱۳ .

احمر (بحر) : ۲۳ - ۲۴ - ۱۱۵ .

ادسا : ۶۰ .

اربیل : ۱۱۹ .

ارتريا : ۱۱۴ .

اردريکه : ۱۱۴ .

ارمنستان : ۲۸ - ۳۵ - ۵۰ - ۵۷ - ۵۹ .

اروپا : ۱۳ - ۱۹ - ۲۰ - ۴۹ - ۶۳ - ۲۳۳ .

اژه : ۱۳۰ .

اسپارت : ۱۲۱ .

اصطخر : ۵۰ .

اصفهان : ۶۳ .

اطلس (اقيانوس) : ۴۹ - ۶۳ .

افريقا : ۴۹ - ۵۴ - ۵۷ .

افس : ۱۲۰ .

افغانستان : ۴۰ .

اکد (آکاد) : ۲۰ - ۹۰ - ۱۰۱ .

امریکا : ۲۳۷ .

انسان (انزان) : ۹۳ - ۱۰۰ - ۱۰۴ .

انگلیس : ۳۵ .

انون (رود) : ۱۸۳ - ۱۸۵ - ۲۲۹ - ۲۳۸ - ۲۳۹ .

اورارتو : ۹ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۴ .

اوستیا : ۳۵ .

اولان باتور (اورگا) : ۲۷۷ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۹ .

ایتالیا : ۳۵ .

ایران : ۷ - ۸ - ۹ - ۱۰ - ۱۱ - ۱۲ - ۱۴ - ۱۶ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۲ - ۲۳ -

۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - ۲۸ - ۳۰ - ۳۲ - ۳۳ - ۳۷ - ۳۸ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۱

۴۲ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۶ - ۵۸ - ۵۹ - ۶۰

۶۱ - ۶۳ - ۶۵ - ۶۶ - ۶۷ - ۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۷

۷۸ - ۸۳ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۹ - ۱۰۴ - ۱۱۳ - ۱۱۶ - ۱۱۹

۱۲۰ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۲۸ - ۱۳۱ - ۱۳۳ - ۱۳۵ -

۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۷ - ۱۸۰ - ۲۰۷ - ۲۱۱ - ۲۱۲ -

۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۲۳ - ۲۲۸ - ۲۳۳ - ۲۳۷ - ۲۷۳ - ۲۷۴ .

ایران خوره شاپور : ۱۳۷ .

ایوان کرخه : ۱۳۷ .

ایونیه : ۲۱ - ۱۱۲ .

ب

بابل : ۱۶ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۲ - ۲۸ - ۳۱ - ۳۶ - ۵۳ - ۵۸ - ۹۳ - ۹۵ - ۹۸

۹۹-۱۰۴-۱۰۵-۱۰۷-۱۱۲.

باختر: ۱۶-۱۹-۲۸-۳۳-۳۸-۳۹-۴۰-۴۱-۴۲.

باغ پیروزی: ۱۶۷.

بالجوننا: ۲۶۸.

بخارا: ۵۸.

بزیه: ۵۷.

بست: ۱۷۱.

بصره: ۶۸.

بغداد: ۱۷۲.

بلخ: ۲۰-۴۵-۱۱۲-۱۱۹-۱۵۶.

بلوچستان: ۱۷.

بمبئی: ۶۸.

بورقان قلدون (کوه): ۱۸۹-۱۹۰-۱۹۲-۲۳۸.

بورگی (رود): ۱۸۸.

بوشهر: ۸۹.

بهار: ۲۷.

بیت المقدس: ۳۶-۴۸.

بیزانس: ۶۰.

بین النهرین: ۷-۳۴-۳۶-۳۷-۵۰-۶۴-۸۳-۹۰-۹۱-۹۳-۹۷.

۹۹-۱۲۵.

پ

- پاتالی پوترا : ۲۶ - ۲۷ .
پارس : ۲۴ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۰ - ۷۱ - ۱۰۴ - ۱۲۰ - ۱۳۷ .
پارسوماش : ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۴ - ۱۰۵ .
پاریس : ۲۳۷ .
پاسارگاد : ۱۰۶ - ۱۱۱ .
پامیر (فلات) : ۵۲ .
پطروگراد : ۲۳۵ .
پکن : ۲۳۵ - ۲۷۲ - ۲۷۳ .
پنت : ۳۵ .
پو - سسو : ۷۱ - ۷۳ .

ت

- تارگونا اوندور (جنگل) : ۱۸۳ .
تاریم (رود) : ۴۰ - ۵۱ .
تاشکند : ۴۵ .
تایگا : ۲۸۰ .
تبت : ۲۸۵ .
تخت جمشید : ۲۴ - ۲۷ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۲۰ .
تراکیه : ۵۷ .
ترکستان : ۳۸ - ۴۰ - ۵۶ - ۶۱ - ۱۵۰ - ۱۵۶ - ۱۶۷ - ۲۲۱ .
ترکیه : ۶۰ .

نکزاس : ۲۸۸ .

نورفان : ۵۶ - ۷۰ .

نونگکالی : ۲۶۷ .

نهران : ۱۴۲ .

نیسفون : ۴۸ - ۶۱ - ۶۴ .

ج

جرجان : ۱۶۰ .

جفاتو : ۲۰۸ .

جندی شاپور : ۶۴ - ۶۶ .

جیحون (رود) : ۳۸ - ۴۲ - ۴۵ - ۴۷ .

چ

چنگ - آن (سی - آن) : ۵۲ - ۶۲ - ۷۲ .

چوان - چو : ۵۶ .

چین : ۴۲ - ۴۳ - ۴۶ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۴ - ۵۵ - ۶۱ - ۶۲

۶۳ - ۶۷ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۷ .

ح

حبشه : ۲۱ - ۴۸ - ۱۱۲ .

حرآن : ۱۱۹ .

حله : ۴۳ .

حماضی : ۹۰ .

خ

خارك (جریره) : ۶۱ - ۶۹ .

خراسان : ۱۷ - ۳۸ - ۳۹ - ۴۵ - ۱۶۸ - ۲۰۸ .

خزر (دریا) : ۴۰ - ۲۷۴ .

خلیج فارس : ۲۴ - ۳۱ - ۶۸ - ۸۳ - ۸۵ - ۹۵ - ۱۲۰ .

خوارزم : ۲۱ - ۵۸ - ۱۱۲ - ۱۶۱ - ۱۶۲ .

خوزستان : ۷ - ۴۸ - ۱۲۰ - ۱۳۷ .

د

دالی‌اون بولداق : ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۹ .

دانوب (رود) : ۳۵ - ۲۸۸ .

دجله (رود) : ۴۸ - ۹۵ - ۱۱۴ - ۱۱۹ .

دزفول : ۱۴۲ .

دمشق : ۲۸ .

دوراوتناش (چغازنبیل) : ۹۳ - ۹۴ .

دولون نامورگا : ۲۷۵ .

دیاله (رود) : ۹۵ .

ر

راجیگر : ۲۷ .

رخج : ۲۱ - ۳۹ - ۱۱۲ .

رن (رود) : ۳۵ .

رود زرد : ۲۸۸ .

روسیه : ۲۸۰ - ۴۵ .

روم : ۲۹ - ۳۵ - ۳۷ - ۳۸ - ۴۴ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۶ - ۵۹ - ۶۰ .

۶۳ - ۶۵ - ۶۹ - ۷۷ - ۱۲۶ - ۱۳۵ .

رومانی : ۳۵ .

ز

زاگرس (جبال) : ۱۲ - ۸۵ - ۹۵ - ۱۲۰ .

زرنگ : ۳۹ .

زمین دلاور : ۱۷۱ - ۱۷۲ .

س

ساردس : ۲۰ - ۲۸ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۲۰ .

سالمین : ۱۱۳ - ۱۲۱ .

سالانکا (رود) : ۲۴۸ .

سغد : ۵۱ - ۵۴ .

سلوکیه (سولی) : ۷۳

سمرقند : ۴۵ - ۵۱ - ۶۱

سند (رود) : ۱۰ - ۲۳ - ۲۴ - ۴۰ - ۱۱۵

سور : ۸۶

سوریه : ۳۷ - ۴۷ - ۴۸ - ۵۷

سوزیان : ۸۶ - ۱۰۰

سومر : ۲۰ - ۹۰ - ۱۰۱

سی - آن : رک . چنگ - آن

سیستان (سکستان) : ۱۶ - ۱۷ - ۳۹

سیلک : ۸۸ - ۹۶

سیماش : ۹۲

ش

شاور (رود) : ۸۵

شادباخ : ۱۵۹

شوش : ۱۰ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۷ - ۸۱ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶ - ۷۷ - ۸۸

۸۹ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸ - ۱۰۰

۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۰

۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۹ - ۱۲۰

۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۲۹

۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸

۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۴

ط

طخارستان : ۴۶

ع

عراق : ۱۵۶ - ۲۷۴

عیلام : ۱۱ - ۱۷ - ۸۶ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۸ - ۹۹

۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۱۳

۱۴۱ - ۱۴۳ .

غ

غزنین : ۱۵۶ - ۱۶۳ - ۱۶۸ - ۱۷۳ .

غزو : ۴۸ .

غور (ولایت) : ۱۷۲ - ۱۷۳ .

ف

فارس : رک . پارس .

فرا ت (رود) : ۳۶ - ۴۸ - ۲۸۸ .

فرانسه : ۳۵ - ۵۷ - ۶۳

فهلان : ۱۲۰

ق

قراخواجه : ۵۱

قرا شهر : ۵۱

قراقروم : ۲۶۹ .

قفقاز : ۳۱

قندهار : رک . گندهاره .

قورقون جوبور : ۲۴۷ .

قولدقاقون : ۲۴۷ - ۲۵۱

ک

کائی - فونک : ۲۷۳

کابل : ۴۰

کپادوکیه : ۲۸ - ۲۹ - ۳۵ .

- کاردونیاش (بابل) : ۱۰۱ .
کالوران (رود) : ۱۸۸ .
کانسو : ۴۶ .
کبیر (اقیانوس) : ۱۸۰ .
کبیر (کوه) : ۸۵ .
کرخه (رود) : ۱۴۰
کرکسون : ۵۷ .
کرکوک : ۹۵ .
کرمان : ۲۰ - ۱۱۲ - ۱۲۰
کرمانشاه : ۲۹ .
کنهری (کوه) : ۶۸ .
کوشان : ۴۰ - ۴۱ - ۴۴ - ۴۵ - ۵۸ .
کیلغو (کوه) : ۲۶۱ .
کیلیکیه : ۲۹ .

گ

- گبی : ۲۸۱ .
گرگان : ۴۵ - ۴۰ .
گنداره (قندهار) : ۲۰ - ۴۰ - ۱۱۲ .
گنگ (رود) : ۴۰
گوزگانان (جوزجانان) : ۱۶۷

ل

لبنان (کوه): ۱۱۲

لرستان: ۱۷ - ۹۹ - ۱۲۰ .

لیان (جزیره): ۸۹ .

لیدی: ۱۳ - ۱۴ - ۱۹ - ۳۵ .

م

مارسیاس: ۱۱۳ .

ماوراءالنهر: ۱۷ - ۱۹ - ۴۰ - ۵۱ - ۵۸ - ۷۱ - ۱۵۳ - ۲۷۳ .

مدرس: ۶۸ .

مدیترانه (دریا): ۱۳ - ۱۹ - ۲۲ - ۲۳ - ۴۷ - ۱۸۰ .

مصر: ۱۷ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۴ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۴ - ۴۸ - ۵۰

۵۷ - ۶۳ - ۹۹ - ۱۱۲ - ۱۱۵ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۵ - ۱۴۳

مغولستان: ۵۵ - ۲۰۳ - ۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۷۲ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۲ - ۲۸۴

۲۸۵ - ۲۸۶ .

ملطیه (میله): ۲۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴ .

موهنجو دارو: ۱۰ .

ن

ناقو (کوه): ۲۶۹ .

نسا: ۲۹ .

نصیبین: ۶۰

نقش رستم: ۲۴ - ۴۵ .

نیشابور : ۱۵۸ - ۱۵۹ .

نیل (رود) : ۲۴ .

ه

هاراپا : ۱۰ .

هالیس (رود - قزل ایرماق) : ۱۴ .

هانتشی (کوه) : ۲۷۹ .

هرات : ۶۱ .

هرمز : ۶۸ .

همدان : ۱۳ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۲۰ .

هند : ۱۷ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۳ - ۲۴ - ۲۶ - ۲۷ - ۲۹ - ۳۱ - ۳۶

۳۸ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۱ - ۵۷ - ۶۱ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۶۷ - ۶۸

۱۱۲ - ۱۲۰ - ۱۲۴ - ۱۴۳ - ۲۷۴ .

هند (اقیانوس) : ۲۳ - ۲۴ - ۶۸ - ۱۱۵ .

هندوکش (جبال) : ۳۸ - ۴۰ - ۴۵ .

ی

یونان : ۱۱ - ۱۳ - ۱۹ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۴ - ۲۹ - ۳۲ - ۳۴ - ۳۵ - ۵۰ - ۵۷

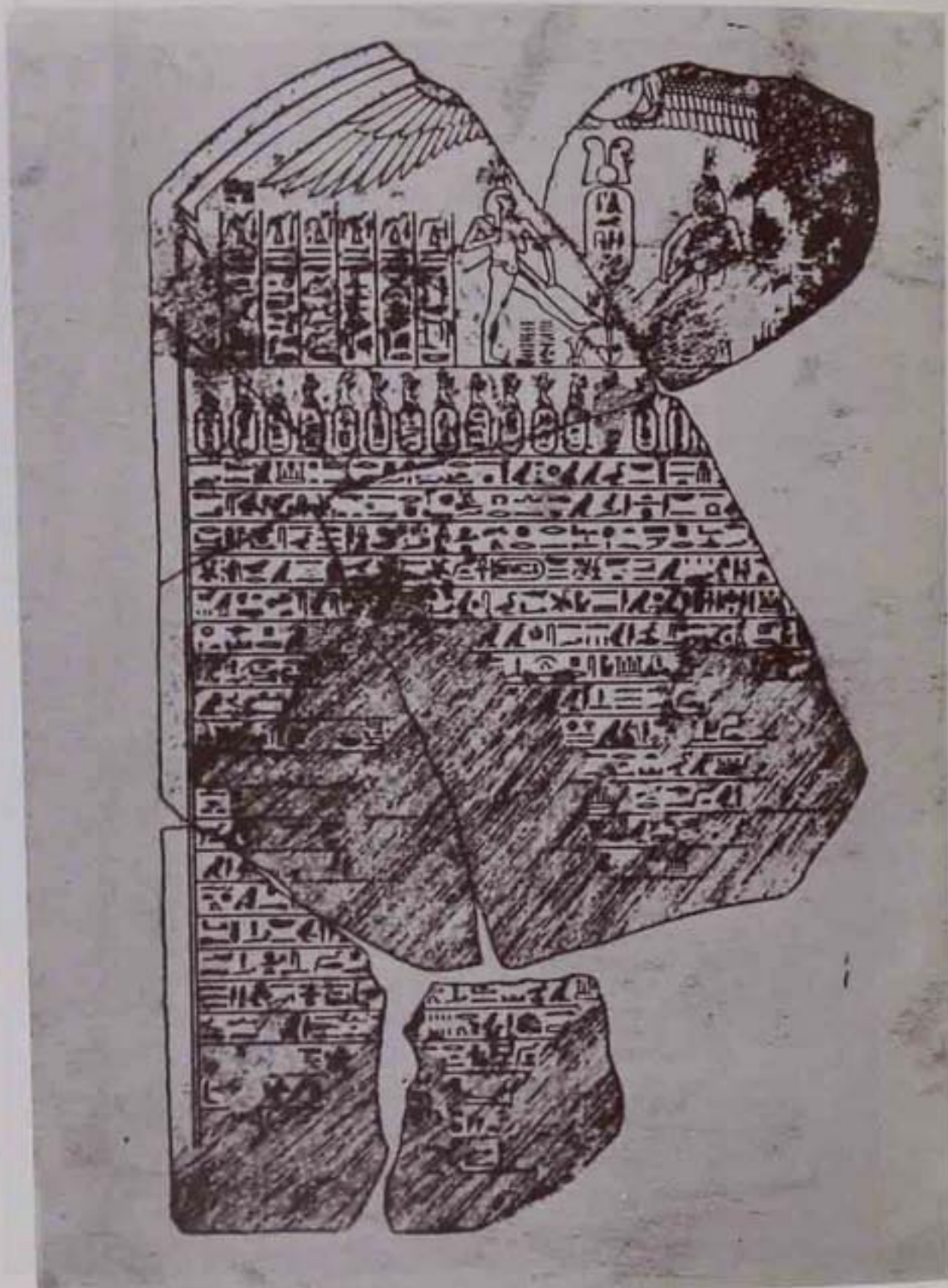
۶۴ - ۷۸ - ۱۰۴ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۷ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۳۰ .

فهرست تصاویر

- عکس ۱ - لوحه سنگی فرمان حفر کانال رود نیل از داریوش بزرگ .
- » ۲ - سر ستون سنگی - تأثیر هنر هخامنشی در هند .
- » ۳ - لوحه سنگی - مراسم عزا داری یکی از بزرگان ایرانی حدود قرن ۶ یا ۵ ق . م .
- » ۴ - صفحه عاج قبطی - شاه که بر تخت نشسته ، قرن ۷ میلادی .
- » ۵ - مرمر کننده کاری شده از نقش طاووس - کلیسای سن - مارك ونیز .
- » ۶ - کوزه چینی ساخت چین ، نقش برجسته ، متأثر از هنر ساسانی قرن ۶ یا ۷ م .
- » ۷ - پارچه ژاپونی . تحت تأثیر هنر ساسانی . قرن ۸ میلادی .
- » ۸ - مجسمه يك زن از جنس خمیر شیشه . اواسط هزاره دوم ق . م .
- » ۹ - مهره ای از سنگ آبی رنگ . پادشاه در حال بخشیدن مهره ای به دخترش قرن ۱۲ ق . م .
- » ۱۰ - نقش برجسته زن در حال نخریسی . اوایل هزاره اول ق . م .
- » ۱۱ - مجسمه نیم تنه يك پسر از گل پخته . حدود قرن ۱ یا ۲ میلادی .
- » ۱۲ - کاسه كوچك از طلا و بلور - دوره ساسانی .
- » ۱۳ - نقش کننده کاری شده روی سنگ - اردوان پنجم اشکانی - سائراپ شوش .
- » ۱۴ - چنگیز خان .
- » ۱۵ - گله داری و پرورش اسب .
- » ۱۶ - دانشگاه دولتی اولان باتور .

غلطنامه

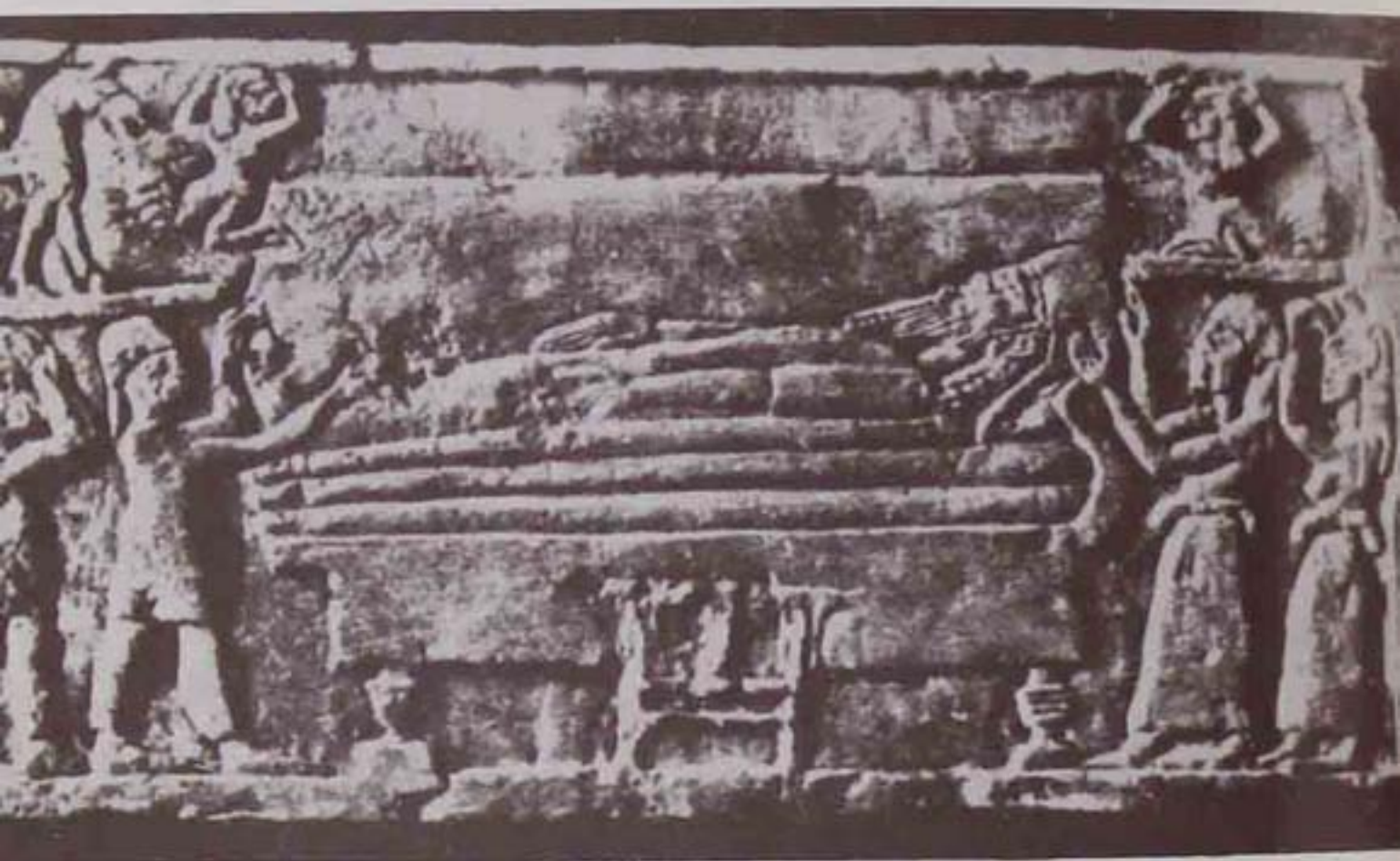
صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۴	زیر نویس ۱	Scglax	Scylax
۲۶	زیر نویس ۱	مقاله مقاله	مقاله
۲۷	زیر نویس ۳	Càndrâ – Gopâ	Candrâ-Goptâ
۸۹	۱	بسیاری	بسیار
۹۳	۱۸	دورانتاش	دور اونتاش
۹۵	۷	گسترش	گسترش داد
۱۰۹	۸	وجود	وجود
۱۵۱	زیر نویس ۱	Bcrithold	Barthold
۱۶۵	۱	وضع	ووضع
۱۶۶	۷	دوست	دوست میداشت
۱۸۳	۳	میگذرانیدن	میگذرانید
۲۳۰	۱۵	وقوم	قوم
۲۳۲	زیر نویس ۳	طبقن ای	طبقه ای
۲۳۶	۳	lqueques	quelques
۲۵۱	۱۵	قودقا	قودوقا
۲۵۶	زیر نویس ۱	Grousaet	Grousset
۲۵۹	۹	تائیچئوت	تائیچیئوت
۲۶۵	۱	چینگزخان	چنگیزخان
۲۶۹	۹	آکائبان	آکهئبان
۲۷۲	۳	جاودئی	جادوئی
۲۸۲	۱۸	زیبا	زیبا



لوحة سنگی فرمان حفر کانال رود نیل از داریوش بزرگ . موزه قاهره .
عکس از کتاب مادی ها و پارسی ها (از کالیگان)



سر ستون سنگی - تأثیر هنر هخامنشی در هند ، قرن سوم ق - م
موزه دهلی . عکس از کتاب ماد و پارس (گیرشمن)



لوحة سنگی - مراسم عزاداری یکی از بزرگان ایرانی حدود قرن
۶ یا ۵ ق - م مکشوفه از خرابه های ممفیس (مصر) مجموعه
گور گیان - نیویورک



صفحهٔ عاج قبطی ، شاه که بر تخت نشسته ، قرن ۷ میلادی .
از هنر ساسانی الهام گرفته است . موزه بالتیمور
Walters Art gallery . عکس از کتاب پارت و ساسانی
(گیرشمن)



مرمرکنده کاری شده از نقش طاووس . کلیسای سن مارکه ونیز
هنر بیزانس متأثر از هنر ساسانی . قرن ۱۰ میلادی . عکس از
کتاب پارت و ساسانی (گیرشمن)



کوزه چینی ساخت چین نقش برجسته، متأثر از هنر ساسانی حدود
قرن ۶ یا ۷ میلادی. مجموعه خصوصی. عکس از کتاب پارت
و ساسانی (گیرشمن)



پارچه ژاپونی . تحت تأثیر هنر ساسانی . قرن ۸ میلادی
موزه سلطنتی شوسوئین (Shosoin) در نارا (Nara)
ژاپن . عکس از کتاب پارت و ساسانی (گیرشمن)



مجسمه يك زن از جنس خمير شيشه . اواسط هزاره دوم ق - م
شوش (چغازنبيل) عكس از كتاب تاريخ عيلام



مهره ای از سنگ آبی رنگ . پادشاه در حال بخشیدن مهره‌ای
به دخترش . قرن ۱۲ ق - م موزه بریتانیا
عکس از کتاب تاریخ عیلام .



نقش برجسته زن در حال نخریسی. اوایل هزاره اول. ق - م
مکشوفه از کاوشهای شوش ،
عکس از کتاب تاریخ عیلام



مجسمه نیم تنه يك پسر از گل پخته . حدود قرن ۱ یا ۲ میلادی
مکشوفه در شوش موزه ایران باستان ، تهران



کاسه کوچک از طلا و بلور - دوره ساسانی
 مکشوفه از شوش - موزه لور پاریس.
 عکس از کتاب پارت و ساسانی (گیرشمن)



نقش‌کنده کاری شده روی سنگ . اردوان پنجم اشکانی .
ساتراپ شوش . مکشوفه از کاوش های شوش



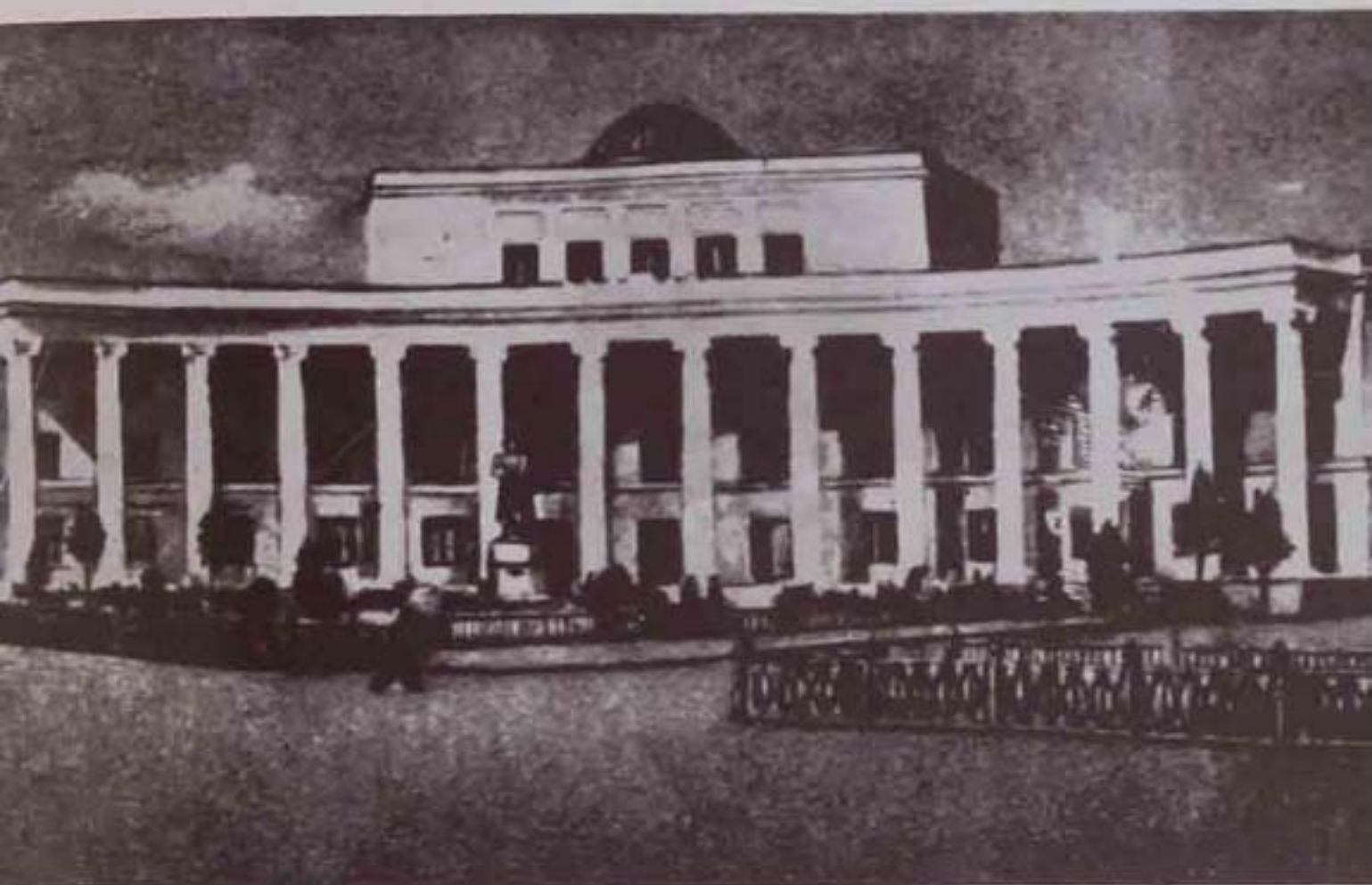
چنگیز خان ، عکس از کتاب :

The History of the Mongol Conquests:

Saunders



کله داری و پرورش اسب، مهمترین رکن اقتصادی اولان باتور
عکس از دائرة المعارف اتحاد جماهیر شوروی - ج ۲۸، ص ۲۰۶



دانشگاه دولتی اولان باتور

عکس از دائرة المعارف اتحاد جماهیر شوروی ج ۲۸ ص ۲۰۴

